

امیدایران



تختی ستا

دوتلو

تختی چه میگوید، چه میکند و ...

جمعه نهم مرداد ۴۳ شماره ۵۲۲ بها ۱۵ ریال

آخرین شب زندگی اعلیحضرت فقید چگونه گذشت

این رپرتاژ جامع بمناسبت فرا رسیدن سالروز درگذشت اعلیحضرت فقید تهیه شده و حاوی نکات بسیار



آخرین روزهای زندگی اعلیحضرت فقید ..!

آنشب هم مثل همه شبهای دیگر شاه غمگین، ومتفکر بود وقتی قدم باطاق نشیمن گذاشت ،همه ازجای خود بلندشدند اماشاه بی آنکه حرفی بزند یاکسی رانگاه کند سری تکانداد وآهسته وآرام بسوی مبل چرمی سیاهرنگی که دربالای اطاق کنار بخاری دیواری قرارداشت رفت لباس ماشی رنگی تنش بود ساده بود اماخوش دوخت نبود یك کراوات قهوه‌ای باخالهای سفید نیزروی پیراهن سفیدش بچشم میخورد.

شاه درجای خودقرار گرفت فرزندانش که به احترام ورود او باطاق برخاسته بودند نیز نشستند تا چند دقیقه سکوت سنگین وناراحت کننده‌ای همه جارا فراگرفت سرانجام شاه خودش سکوت راشکست ،

ـ خوب بازهم تعریف کن..!

روی صحبتش با والاحضرت شمس بود والاحضرت تازه ازسفر ایران به ژوهانسبورك باز گشته بودند خبرها ونامه‌های زیادی برای شاه آورده بودند این خبرها ونامه‌ها شاه‌را خیلی خوشحال کرده بود اما هنوز عطشش رابرای شنیدن خبرهای تازه فرونشانده بودسه‌سال اقامت درغربت شاه را تشنه شنیدن کرده بود شنیدن هرحرفی درباره ایران..

والاحضرت مثل شبهای دیگر شروع به تعریف کرد ازشاه حرف زدمشکلاتی راکه مملکت با آن دست بگریبان بودتشریح نمود ازمردم از قحطی ازجنك ازهرچیز سخن بمیان آورد وسرانجام صحبت رابه شهناز کوچولو کشید .

وقتی شاه اسم شهناز راشنید ناگهان چشمش برقزد در قیافه پرچین وغم انگیزش تبسمی شیرین نمودار شد خنده ی روی لبهایش دوید و بعد سری تکانداد .

ـ شهناز قشنگم نوه زیبایم.

والاحضرت ساکت دیگران هم حرف نمیزدند تنهاشاه بود که دردنیای تصوروخیال باخود غوغائی داشت خیال شهناز کوچولو وآن عمارت آجری کوچکی که درشمال سعدآباد قرارداشت وتاسه سال پیش خوابگاه اختصاصی شاه بود اما حالا شهنازیبا درآنجا زندگی میکرد.

شاه یك لحظه چشمهایش را برویهم گذاشت . دردنیای خیال بایران آمد به سعدآباد رفت .عصازنان ازپله‌های قصر کوچك شهناز بالارفت ،درضلع جنوبی قصروارد اطاق شهناز شد ،تورسفید تخت اورا بکناری زدوبقیافه فرشته‌ای ثمره چهارساله وزیبایش خیره شد...

چند لحظه بعد شاه چشمان خودرا بازکرد .از سفردور ودراز تصورات بازگشته بود ،وازاین سفر تنها یك قطره اشك که برگوشه چشمانش نشسته بود باخودبسوغات آورده بود .

دیگر نتوانست سرجایش بنشیند.ازجابرخاست وبی آنکه بازباکسی حرفی بزند ازاطاق بیرون رفت. بسوی خوابگاهش رفت .

این آخرین شب اززندگی یکمرد بزرك بود .

شاه عادت داشت که هرشب ساعت ده برختخواب برود. آنشب نیز مثل همه شبهای دیگر سرساعت باطاق خوابش رفت سیدمحمود پیشخدمت مخصوص وقدیمی‌اش که ازایران تا ژوهانسبورك هرجائی شاه بود ،دنبال او ،قدم باطاق خواب گذاشت .

سیدمحمود روی میز بغل تخت آب گذاشت چند شب بود که شاه بیخوابی میکشید ، دکتر معالج چند قرص خواب آور تجویز کرده بود. این قرص را شاه با آب خورد .سیدمحمود شمعدان نقره‌ای کوچکی راکه دوشمع نیمسوخته داشت ، بالای سرشاه روی میز گذاشت وبعدبا کبریت آنهارا روشن کرد. شاه دوست داشت که شبها اطاقش با نورشمع روشن باشد.

وقتی شمعها روشن شد ، سید محمود اجازه مرخصی خواست تاازاطاق بیرون بیاید .اماشاه اورا صدا کرد :

ـ محمود گوش بده ...

سیدمحمود سرجای خود ایستاد . چشم به شاه دوخته بود. اماشاه ساکت وخاموش بنقطه نامعلومی نگاه میکرد .چنددقیقه گذشت .

بازشاه خودش بحرف آمد :

ـ محمود ، چراغ را خاموش کن وبرو.

سیدمحمود سری، تکان داد وگفت:

ـ اما قربان اجازه بفرمائید قبل ازخاموش کردن چراغ لحاف را رویتان بکشم ..

شاه باحرکت دست گفت « نه ! »

وبعد تکرارکرد :

ـ چراغ را خاموش کن.. چراغ را خاموش کن .... !

این آخرین کلمات شاه بود .

سیدمحمود چراغ را خاموش کرد و از طاق بیرون آمد. سری بآشپزخانه زد تاوسائل صبحانه شاه را آماده کند وبعد برای خواب باطاق خودش برود.

علت مرگ اعلیحضرت فقید

پزشکانی که پس ازمرگ اعلیحضرت فقید از جسد بیجان او معاینه کردند اعلام داشتند که مرگ براثر حمله قلبی عارض شده است .

رضاشاه درآخرین ماه زندگی خود دوبار دچار حمله قلبی شد .

بار اول درساعت چهارونیم بعد ازنیمه شب هنگامیکه برای رفتن بمحل « توالت » ازتختخواب پائین آمده بود، دچار حمله قلبی شدو باردوم که حمله دفترزندگیش را درهم نوردید صبح چهارم مرداد ۱۳۲۳ بود .

اشیاء خصوصی شاه فقید

پس ازآنکه رضاشاه درژوهانسبورك چشم از جهان فروبست ، بلافاصله فرماندار ودادستان شهر درمحل اقامت ایشان حضور یافته وباهمکاری یکی دوتن ازخدمتگذاران شروع به مهروموم اطاقها وصورت برداری ازاثاثیه شاه بزرك ایران کردند.

آنچه از اشیاء خصوصی شاه فقید که نسبتاً گرانقیمت بود ودراین صورت برداری منظور شده است یك قوطی سیگار نقره چندسکه ویك ساعت طلامی باشد که فعلا از همه آنها درموزه آرامگاه نگاهداری میگردد .



شاه فقید بعدازظهرها رابازدید موسسات مختلف می‌پرداختند ودراین بازدیدوالاحضرت ولیعهد همرادایشان بودند

...شته کسانی در کنارش بودند و شاه بچه کسی فکر میکرد!

...نی از آخرین ساعات و لحظات زندگی شاهنشاهی است که دور از وطن و بیاد وطن باز ندگی وداع گفت ..!؟

خاطرات پیشخدمت مخصوص شاه فقید

● اعلیحضرت فقید و والاحضرت شمس پهلوی



اطاق سیدمحمود، درست درکنارخوابگاه شاه قرار داشت. او وقتی ازجلوی اطاق شاه میگذشت ،آهسته گوشش را بدرگذاشت تاببیند شاه هنوز بیدار است یانه ؟

هیچ صدائی ازاطاق شاه نمیآمد. سیدمحمود مطمئن شدکه شاه بخواب رفته. وبهمن‌جهت بآرامی و روی پنجه‌پا بطرف اطاق خود براه افتاد.

سید محمود بعدها تعریف‌کرد .

ـ شاه همیشه ساعت شش‌صبح ازخواب بیدار میشد. هرروز دراین ساعت من سینی صبحانه‌اش را باطاق میبردم. سینی‌را روی میـزمیگذاشتم و بعد، کمـك میکردم تا اعلیحضرت دست و روی خودرا بشویند. شاه دوست داشت‌که درلگن مسی‌کوچـکی دست و روی بشوید .

آنروز نیز ، مثل روزهای دیگر ، باسینی صبحانه و ظرف آب بسوی خوابگـاه شاه رفـتم آهسته به در زدم و بعد، داخل شدم. معمولا هروقت دراین‌ساعت دررا بازمیکردم‌شاه‌بیدار بود، ازصدای در بیدار میشد ودرختخواب می‌نشست ولی آنروز وقتی پاباطاق گذاشتم شاه‌بیدار نشد .مدتی سرجایم ایستادم،دوباره دررا بهم زدم،اما شاه‌همچنان خواب بود وبیدار نگشت.

یك لحظه‌باخود فکرکردم :

« شاید دیشب بیخوابی کشیده‌اند ، خوبست ناراحتشان نکنم .. »

بااین فکرازاطاق بیرون آمدم ،اما بعددچار تردیدشدم واندیشیدم:

«اما ممکن است ایراد کنندکه چرا سروقت بیدارشان نکرده‌ام...»

دوباره قدم‌باطاق گذاشتم‌سینی‌صبحانه راروی میزقرار دادم‌وآهسته صدا کردم:

ـ اعلیحضرتا! اعلیحضرتا!

شاه بازبیدار نشد. ،ا تعجب‌از اینکه‌خواب‌شاه خیلی سبك‌است وبکوچکترین صدائی‌بیدار میشدند، جلورفتم. لحاف‌را کنارزدم دستم‌راروی‌پای‌شاه گذاشتم

پای شاه‌کمی سرد بود ،دستشـان را گرفتم. دستهم کمی‌سرد بود. یك‌لحظه تردیدکردم‌وبعددست روی پیشانی‌شان‌نهادم.اینجا بودکه ناگهان‌وحشت‌بدنم رافروریخت .

نمیتوانستم باور کنم! آخر چطور ...چطور باورکنم که‌شاه مرده بود!»

سیدمحمود بلافاصله از خوابگاه شاه بیرون میآید بـا هیجان ناشی از نگرانی خود را باطاق علی ایزدی میرساند علی‌ایزدی که‌اینك ریاست‌دفتر والاحضرت اشرفـرا بعهده‌دارد درآن‌سالها همه جا همراه‌شاه‌فقیدبودکارهای‌شاه‌را انجام‌میدادودرگردشهای روزانه‌اش‌پابپای اومی‌رفت و خلاصه یکی ازمحارم ونزدیکان شاه در روزهای‌غربت ودوری‌ازوطن‌بود.

علی‌ایزدی ، بعدهادرخاطرات‌خود،چگونگی مرگ‌مردبزرگ‌تاریخ ایران‌راچنین‌نوشت:

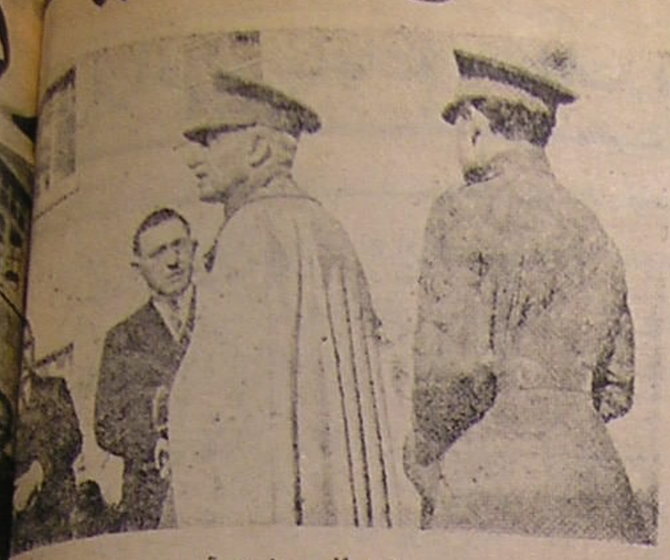
ساعت شش صبح روز چهارشنبه چهارم‌مرداد ۱۳۲۳ بود. من هنوز ازخواب بیدارنشده بودم که صدای دررا شنیدم. وقتی دررابازکردم ، سیدمحمود پیشخدمت مخصوص اعلیحضرت را دیدم که‌سراپاغرق درتشویش‌واضطراب‌است. پرسیدم:

ـ سیدمحمودچه‌شده؟

جواب داد : «ورق بزنید»

۲۴ ساعت از زندگی اعلیحضرت فقید





بقیه از صفحه قبل

ـ اعلیحضرت از خواب بیدار نمی‌شوند

گفتم :

ـ شاید شب را بیخوابی کشیده‌اند و حالا خوابشان برده ؟

سیدمحمود که معلوم بود قبلا وارد اطاق شده و خطر را احساس کرده‌است، جواب داد:

ـ شما خوب است همین حالا اعلیحضرت را ببینید.

فورا لباس پوشیده و خود را بخوابگاه اعلیحضرت رساندم . چهره اعلیحضرت خیلی آرام بود . اصلا اثری از مرگ در آن دیده نمیشد. دست اعلیحضرت را که هنوز گرم بود، بدست گرفته و بآرامی گفتم:

ـ حال مبارک چطور است ؟

جوابی نشنیدم. چندبار دیگر سئوال خود را بلندتر تکرار کردم و بازهم جوابی نشنیدم. در این موقع بود که خطر را احساس کرده و فورا خود را به



آخرین روزهای زندگی اعلیحضرت فقید ...!

● اعلیحضرت فقید و والاحضرت فقید علیرضا پهلوی



۲۴ ساعت زندگی شاه فقید

شاه فقید در تمام دوران زندگی یک مرد منظم ودقیق بود، واین دقت و نظم را حتی در سالهای سیاه دوری از وطن نیز در زندگی خصوصی خود رعایت می کرد .

یکی از درباریان زمان شاه فقید برنامه روزانه ایشان را در دوران سلطنت که همیشه و در تمام فصول لایتغیر بود چنین تعریف مینماید :

ـ شاه فقید همه روزه قبل از ساعت شش از خواب برمیخاستند و تا ساعت هفت وقت ایشان صرف امور شخصی و خوردن ناشتائی میشد .

در ساعت هفت ببررسی گزارشات مهم کشور ، مطالعه تلگرافات داخلی و خارجی و شنیدن اخبار خارجه میگردید ، و اینها معمولا تا ساعت هشت بطول میانجامید. در ساعت هشت رئیس دفتر مخصوص شرفیاب میگردید و مدت یکساعت برای عرض گزارش و کسب دستورات تازه در حضور شاه بود .

از ساعت نه وقت شرفیابی وزراء . نمایندگان سیاسی و رجال آغاز میگشت و زیر جنگ و رئیس ستاد ارتش نیز در این ساعت شرفیاب میشدند، منتهی شرفیابی آنها یکروز در میان بود وخیلی بندرت اتفاق میافتاد که این دو مقام بالاتفاق و باهم بحضور شاه برسند.

شرفیابیها معمولا تا ساعت یازده صبح ادامه داشت در این موقع والاحضرت ولیعهد بحضور پدر تاجدار خود میرفتند و درباره مسائل مختلف مملکت با ایشان بگفتگو میپرداختند.

اعلیحضرت فقید در ساعت دوازده و بیست دقیقه کم برای صرف نهار بتالار غذاخوری میرفتند. نهار تا نیم ساعت بعداز ظهر طول میکشید و پس از آن شاه برای یک استراحت کوتاه بخوابگاه تشریف میبردند .

خواب بعدا ظهر بین یک تا یک ساعت و نیم بود و ساعت دو شاه از خواب بیدار میشدند. در اینموقع اگر

بقیه در کادر صفحه روبرو

دی که زندگیش سراسر فعالیت بود..

تولدومرگ

رضاشاه سحرگاه ذیحجه سال ۱۲۵۱ هجری قمری در «آلاشت» از توابع سوادکوه چشم بدنیا گشوده و در بامداد چهارم مرداد سال ۱۳۲۳ در ژوهانسبورگ شهری فرسنگها دور از وطنش چشم ازجهان فروبست.

اوروز پنج مهرماه سال ۱۳۲۰ پس از آنکه از سلطنت استعفا داد همراه فرزندانش باصفهان، کرمان وبندرعباس رفت تا از آنجا باکشتی رهسپار امریکای جنوبی شود، امادر میان راه باو خبر دادند که فعلا مسافرت بامریکای جنوبی مقدور نیست و باید بموریس، درافریقای جنوبی برود. رضاشاه مدتی درموریس ماند وسپس بدوربان وژوهانسبورگ رفت ودرهمین شهر بود که برای همیشه دیده برهم نهاد.

او روزیهمرفته ۱۰۳۲ روز دردغربت چشید، و همین دردسیاه بود که سرانجام از پایش انداخت.

● شاهنشاه فقید دور از وطن در ژوهانسبورگ در آخرین سال‌های زندگی



تلفن رسانیدم. بدکتر براسی، پزشک معالج اعلیحضرت اطلاع دادم که فوراخودرا برساند.

پس از چند دقیقه دکتر براسی، یك پروفسور متخصص امراض قلب ودکتر نیکنی در بالین اعلیحضرت حضور یافتند درهمین موقع بود که والاحضرت شاهدخت شمس و والاحضرتهای شاهپور نیز سراسیمه در گرد اعلیحضرت جمع شده ومنتظر اعلام نظر پزشکان بودند.

پس ازچند لحظه‌ای که دکتر براسی بمعاینه اعلیحضرت پرداخت اطلاع دادکه درساعت پنج صبح حمله قلبی شدیدی عارض اعلیحضرت گردیده ودر نتیجه این حمله اعلیحضرت فوت کرده‌اند.

وقتی دکتر براسی، باقیافه اندوهگین ومتاثر مرگ شاه را اعلام کرد، دخترش، والاحضرت شمس، ناگهان بگریستن افتاد دیگران هم گریه می‌کردند. در اطاق آدمها، اشك میریختند، آمادر بیرون اطاق آفتاب می‌درخشید و تنها ازدرختها برگها فرو می‌افتاد.

۲۴ ساعت زندگی شاه فقید

هوا خوش بود در باغ واگر هوا مناسب گردش در باغ نبود در تالار کاخ قدم می‌زدند، درهمین هنگام بامور حسابداری دربار نیز رسیدگی میکردند.

اوقات بعدازظهر شاه فقید بیشتر صرف بازدید از موسسات، کارخانجات وساختمانهای جدید می‌گشت، و شاه مخصوصاً دراین بازدیدها بادقت وتیزبینی خاصی بتمام ریزه کاریها توجه میکردند.

درفاصله ساعت شش تا هشت ونیم بعد ازظهر بامور دربار می‌پرداختند وبعد یعنی در ساعت هشت و نیم برای صرف شام تشریف میبردند. شاه فقید قبل از صرف شام لباس عادی خودرا از تن بیرون آورده جامه راحت میپوشیدند زیرا دوست داشتند که شام را دور از تکلف و بر روی زمین میل کنند.

بعد ازشام بمطالعه اخبار داخلی و خارجی روزنامه‌ها مشغول می‌شدند و این کار تا ساعت ده که وقت استراحت وخوابیدن ایشان بود ادامه داشت.

شاه فقید علاقه زیادی داشتند که بستر خوابشان بر روی زمین باشد.

رضاشاه یکروز درمیان استحمام می‌کرد. در روز هفت استکان چای آنهم در ساعات معین مینوشید و بیست و یك سیگار ازسیگارهای مخصوصی که دخانیات مخصوص ایشان درست میکرد میکشید.

درمیان غذاهای ایرانی مخصوصاً چلوخورش چرب، واز میان میوه‌ها به گلابی علاقه زیادی داشت.

جوجه سرخ کرده نوزیکی ازغذاهای دلخواه شاه فقید بود که معمولا شبها میخوردند.

روزی چهار لیوان آب از بعد ازظهر تا غروب مینوشیدند واین آب خوردن درساعات معین ومقدار معین بود وهیچوقت تعداد آن کم یا زیاد نمیشد.

تفریح رضاشاه درروزهای جمعه رفتن به سعدآباد ورسیدگی بکار های ساختمانی آنجا بود. همچنین درروزهای سیزده نوروز هرسال برای سیزده بدر به ورامین و پارچین، محل کارخانجات شیمیائی ارتش، تشریف میبردند.

صفحه قبل

شایعات خبرها تفسیر وهمه‌چیز

گزارش هفته؛ ایران - دنیا

ایران

● شاهنشاه پس از شرکت در کنفرانس عالی آنکارا بتهران مراجعت فرمودند.

● لایحه بودجه از تصویب نهائی مجلسین گذشت.

● مجلس شورایملی تعطیلات تابستانی خود را آغاز کرد.

● بمناسبت سالروز درگذشت اعلیحضرت فقید مراسمی در آرامگاه اعلیحضرت برگزارشد.

سخنان کوتاه هفته

● شوروی دربرابر گلدواتر اسلحه خود را تیزترمی‌کند.

خروشچف

● گلدواتر را نمی‌شناسم.

رئیس مجلس شورایملی

● مرحله دوم اصلاحات ارضی شروع میشود.

وزیر کشاورزی

● دوران تسلط آمریکا وشوروی برجهان سپری شده.

ژنرال دوگل

انگلیس بآفریقای جنوبی مدیون است.

«ژنرال مونتگمری»

اتحاد سه‌جانبه علیه هند واعراب نیست.

ژنرال ایوب‌خان

گلدواتر معنی افراطی بودن را نمی‌داند.

«والتر لیپمن»

آمریکا نمی‌خواهد بر اروپا مسلط شود.

جانسون

مشمولین نظام در بلاتکلیفی بسرمی‌برند.

«مجلس سنا»

قانون مالك ومستأجر تغییرمی‌کند.

رئیس مجلس شورا

● والاحضرت اشرف پهلوی باروپامسافرت کردند

● شهبانو و والاحضرت ولیعهد ووالاحضرت فرحناز پس از ۲۶ روز اقامت در نوشهر بتهران مراجعت فرمودند.

بقیه در صفحه ۴۵

بقرار اطلاع ...

بقرار اطلاع : بزودی طی یك طرح تنظیمی مبارزه شدیدی برای جلوگیری از فعالیت قاچاقچیان آغاز خواهدشد. این مبارزه ازمرزهای شرقی وسواحل جنوبی آغازمیشود و بتهران ادامه خواهدیافت ظاهرا این تصمیم بواسطه فعالیت شدید قاچاقچیان اتخاذشده است.

بقرار اطلاع : ساختمان کاخ جدید سازمان برنامه بزودی پایان میپابد وتشکیلات پراکنده این سازمان درعمارت جدید مستقرمیشود. سعی شده که در کاخ جدید سازمان برنامه از تزئینات غیر ضروری اجتناب شود.

بقرار اطلاع : بزودی قرارداد هوائی ایران و شوروی منعقد می‌شود. وگفته میشود که راه هوائی مذکور مورد استقبال فراوان قرار خواهد گرفت و مسافران اروپا از این خط سیر پرواز خواهند کرد. قیمت بلیط از این خط هوائی نصف قیمت فعلی سفر باروپا خواهد

مبارزه سیاه و سفید در امریکا

یکهفته است که «هارلم» شهر سیاهپوستان در آتش میسوزد



درست یکهفته است که محله معروف هارلم در نیویورك آتش گرفته ودرخون وآتش میسوزد وصدای نعره سیاهان وشلیك گلوله پلیس وانفجار گاز اشك آور در آن قطع نمیشود.

در محله‌ای که ۴۰۰۰۰۰/ سیاهپوست زندگی میکنند و معروفترین محله صددرصد سیاه پوستی دردنیاست، سیاهان بزد وخورد باپلیس پرداخته‌اند و دولت آمریکا نیز اقدام جالبی کرده بدین شکل که ازهر یکصد پلیسی که بمقابله باآنان فرستاده است ۶۲ نفرشان سیاهپوستند، ظاهرا زدو خورد ازموقعی شروع شده است که بتقاضای جس گری رهبر سیاه پوستان انقلابی عده‌ای در حدود ۱۰۰/ نفر ازسیاهان که خود را ۱۰۰/ مرد حاضر بمرك مینامیدند قصد داشتند بمقابل سازمان ملل

دنیا

● به ویتنام شمالی حمله شد.

● بین آمریکا و ژنرال خان اختلاف پیش آمده است.

● اعلام شد که در ایالات جنوبی آمریکا طرفداران گلدواتر ازطرفداران جانسون بیشترند.

● مبارزات نژادی آمریکا را فرا گرفت.

● یك کشتی مصری حامل اسلحه در بندر بون الجزایر منفجر شد و ۱۶ میلیون دولار خسارت ببار آورد.

● کلی قهرمان بکس عاشق یکدختر سودانی شده است.

در بارهٔ

امریکا

ستان در آ



...برند ودر آنجا تظاهر نمایند ک...لیس ازحرکت آنها جلوگیری ...ودودرنتیجه زدوخورد بین آنه...گرفت ویك پسربچه ۱۵ سال...سیاه کشته شدو ۳۰ نفرازجمله ۱۲ ...لیس مجروح گردیدند.

...ی مراسمی که برای سوگواری

...در بارهٔ مسائل سیاسی ایران و دنیا

امید ایران

بود .

بقرار اطلاع : با نزدیك شدن جشن‌های شاهنشاهی ایجاد نمایشگاه دائمی پیشرفتهای عصر پهلوی نیز آغاز میشود. در این نمایشگاه ترقیات ایران بنحو بدیعی نشان داده میشود .

بقرار اطلاع : از فدراسیون های ورزشی خواسته شده است که برنامه نه‌ماهه‌ای برای خود تنظیم کنند

رئیس فدراسیونی که نتواند برنامه را اجرا کند خود بخود مستعفی خواهد شد.

بقرار اطلاع: درمحافل سیاسی شایع است که بزودی یك کنفرانس مقدماتی از سران کشورهای آسیائی در تهران تشکیل خواهد شد . این کنفرانس چگونگی همکاری و همبستگی کشورهای آسیائی را مورد بررسی قرار خواهد داد .

بقرار اطلاع : بزودی نام عده‌ای از مجرمین سیاسی که تحویل ایران شده‌اند اعلام خواهد شد . این عده در سالهای گذشته بر اثر حوادث سیاسی از ایران فرار کرده بودند.

بقرار اطلاع : پادشاه یونان بوسیله شاهزاده میشل که اخیرا با ایران سفر کرده است از شاهنشاه و شهبانو دعوت نموده‌اند که به آن کشور عزیمت نمایند و میهمان رسمی دربار سلطنتی یونان باشند .

بقرار اطلاع : نام یك بانوی فرهنگی برای اشغال مقام استانداری شنیده میشود و در نظر است که بزودی ترتیب لازم در این مورد داده شود.

بقرار اطلاع :بزودی طرح شهر صنعتی اهواز که از طرف استاندار جدید خوزستان تهیه شده است در هیئت دولت مورد بررسی قرار میگیرد ، در صورت تصویب این طرح طی مدت کوتاه بیشتر فعالیت صنعتی خوزستان در شهر اهواز متمرکز میشود.

امریکا اوج می گیرد

ستان در آتش و خون موج میزند





خبر در خبر

فرار بکشورهای امریکای جنوبی

بدنبال قرارداد استرداد مجرمین بین ایران و فرانسه عده زیادی از متنفذین و فراریان و کلاهبرداران ایرانی از آن کشور خارج شده‌اند .

هدف این عده کشورهای امریکای لاتین می‌باشد .

سیاست ایران در قبال انتخابات ریاست جمهوری

گفته میشود که بدنبال اظهار نظر روسای کشورهای مختلف درصورت پیروزی گلدواتر ، مقامات ایرانی نیز سیاست خود را در این مورد ابراز خواهند کرد. درمحافل سیاسی گفته میشود که سیاست ایران همیشه براساس احترام متقابل میان دولتها و صلح منطقه‌ای و جهانی است .

فعالیت شدید برای مقامات دولتی

اخیرا جمعیت‌های وابسته ببانوان فعالیت شدیدی را برای احراز مقامات دولتی آغاز کرده‌اند و تا مقدار زیادی نیز موفقیتهائی داشته‌اند .

گفته میشود در آینده مقامات تازه‌ای توسط خانمها اشغال خواهد شد.

بقیه در صفحه ۴۵

برای اطلاع همشهریانم

جسته گریخته شنیده می‌شود که بعض همشهریان ارجمندم از قول من پیغامهائی برای روسای ادارات شهرستان نهاوند برده و خواستار انجام بعضی کارهای مربوط بخودشان می شوند.

چون از نظر اینجانب عموم مردم نهاوند عزیز و گرامی هستند و من همگان را صمیمانه دوست می‌دارم و هیچکس بر دیگری مگر بخاطر شرافت انسانی و سجایای عالی اخلاقی اش نزد اینجانب تمایز و برتری ندارد نمی‌خواهم گروه معدودی بدون اطلاع اینجانب دست بچنین کارهائی بزنند .

ازطرف دیگر معتقدهستم که نه ازطرف من نه ازطرف دوستانم نباید بآقایان روسای ادارات نهاوند مراجعه‌ای شود که جنبه خصوصی و فردی داشته باشد واگر مراجعه‌ای صورت می گیرد باید برای انجام کاری که منفعت عمومی در آن ملحوظ و محفوظ است باشد و همانطور که اشاره شد خواسته من اینست که آقایان روسا هم فقط مجری بیطرفانه قانون و مقررات مملکت باشند و عموم مردم نیز از نظر آن‌ها در برابر قانون یکسان باشند .

این توضیح محض اطلاع عموم همشهریان عزیزم نوشته شد و امیدوارم توجه داشته باشند .

«علی اکبر صفی پور»

...ودر آنجا تظاهر نمایند که ...زحرکت آنها جلوگیری ...رنتیجه زدوخورد بین آنها ...فت ویك پسربچه ۱۵ ساله ...شته شدو ۳۰ نفرازجمله ۱۲ ... مجروح گردیدند .

...سی که برای سوگواری جوانك سیاه برگزار میشد جریان اختلاف پلیس و سیاهان صورت دیگری پیدا کرد، از طرف سیاه پوستان انقلابی بطری‌های حامل موادمنفجره وبنزین بطرف پلیس پرتاب شدوحتی شلیك‌هائی بعمل آمد که درنتیجه هارلم بیك میدان جنك واقعی تبدیل گردید. درهمان موقع درمحله بروکلین نیویورك که یکی دیگر از محلات پرجمعیت است، زدوخورد شدیدی بین سیاهان و افراد دورك و قهوه‌ای پوست پورتوریکوئی

بقیه در صفحه ۴۲

...نفرشان سیاهپوستند ...خورد ازموقعی شروع ...که بتقاضای جی گری ...پوستان انقلابی عضای ...۱۰۰ نفرازسیاهان ...۱۰۰ مرد حاضر بمقابل ...شدند بمقابل

مادرها و دخترها: هشت مادر دانا و بصیر در بررسی یک مسئله مهم اجتماعی







«مادرها» آمده بودند تا درباره «دخترها» حرف بزنند.

این روزها «حرف دخترها» موضوع روز است، زندگیشان، روابطشان، انحرافشان، تفریحشان، فرارشان، دوستی‌هایشان، درس خواندنشان و بسیاری چیزهای دیگر و همه و همه خود را ذیصلاح میدانند که در این موارد اظهار نظر کنند. تعیین تکلیف نمایند راه نشان دهند و احیاناً آنان را شماتت کنند و پند و اندرز نمایند..

... اما بیش از همه در این مورد «مادر ها» ذیسهمند. اگر واقعاً «کسی» باشد که درباره «دختر» حق داشته باشد حرف بزند.. بیش از همه «مادر» حق دارد..

«مادر» میتواند بگوید دخترها چگونه باید باشند، چگونه زندگی کنند.

●

حرف دخترها را شنیده بودیم.

ماحصل کلامشان این بود، اغلب مادر ها نالان بودند و بالاخره حرف حسابشان این بود **مادرها با مادوست نیستند.**

●

وقتی مادرها آمدند و دور یک میز نشستند. همه این حرف ها را برایشان گفتیم و بالاخره ازشان پرسیدیم.

- چرا، چرا با دخترهایتان دوست نیستید، چرا به تمایلات آنان بی توجهید و با افراط در خالت و اعمال نظر آنان را میآزارید و احیانا در گناه و انحراف را بروی آنان می‌گشائید؟

این خود آغاز بحث بزرگی بود میان مادرها.

اکثراً حرفهایشان حساب شده بود و گفته‌هایشان معقولانه و نظراتشان راستین و قابل توجه راهنمائیشان معقولانه و نکته‌هائی که تشریح میکردند نشان تعمق و تجربه آنان در زندگی بود.

پس بگذارید حرفهایشان را بشنویم.

●

اول مادرها را معرفی کنیم و بعد حرفهایشان را خلاصه کنیم.

بانوان: خانم مجتبائی- خانم عفت قریب- خانم اسکندری- خانم عمید- خانم یار احمدی- خانم رحیمی- خانم رشتی- خانم کریمی.

این مادرها که همگی عضو جمعیت بانوان صلحجو بودند و از نظر اجتماعی نیز شاغل مقامات فرهنگی و اجتماعی مهمی هستند در یک محیط صمیمانه و بسیار گرم و در یک جلسه پرشور که بدعوت امید ایران برپا شده بود نظرات خود را اینطور ابراز داشتند:

خانم مجتبائی: حرفهایش را شروع میکند.







خانم مجتبائی:

● دختران باید تا سنین ۲۰ سالگی تحت راهنمائی و کنترل مادرها باشند.

خانم اسکندری:

● نباید دخترها را بسبک عهد قدیم تربیت کرد این شیوه غلط است و زیان آور

بخواسته‌های دخترها توجه ندارند آنان را دست پائین میگیرند. میخواهند نظریات خود را به آنان تحمیل نمایند اتمسفر زندگیشان را درک نمی‌کنند و میکوشند با همان روحیه قدیمی، زندگی دخترهایشان را تطبیق دهند.

دخترها از دعواهای خسته کننده پدر و مادرها شکایت کرده بودند از غرولند مادرها خود را خسته نشان می‌دادند. از دخالت‌های آنان بسختی گلایه می‌کردند و در پاره‌ای از موارد از بی توجهی آنان

خانم رشتی:

● دخترها باید هر ناراحتی را که دارند به مادرشان بگویند

خانم کریمی:

● بی بندو باری مادرها علت انحراف دخترهاست

روابط دخترها و مادرانشان گفتگو می کنند...!؟

بصیر

بررسی یک مسئله مهم اجتماعی



خانم یاراحمدی :

● اجتماع ناسالم وسیله پرورش دختران ناسالم‌را فراهم میکند





خانم عمید :

● مادر باید بادخترانش دوست صمیمی باشد

خانم رحیمی :

● روابط مادرها ودخترها بر پایه اصول صحیحی نیست







خانم قریب :

● واقعیت زندگی را نباید فراموش کرد و باید دخترهارا برای محیط روز تربیت کرد

ـ پرسیدید چرا مادرها با دخترهایشان دوست نیستند ؟

من میگویم مگر میتوان در این روزگار جز با دوستی ورفاقت دختر بزرگ کرد مگر می توان با خشونت باشدت عمل، با غرض ورزی های زنانه. دختران را تربیت کرد ؟!

خانم عمید: تا ببینیم استنباط دخترها از این دوستی چیست وآنرا چگونه تلقی می کنند. آیا دوستی را باید آنطوری توجیه کرد که آنها می گویند یا نوع صحیح وواقعی آنرا در نظر گرفت .

خانم رحیمی: مسأله اینست که دخترها بر حسب سنین زندگیشان تخیلات خاصی دارند. در سنین ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ اصولا خیال می کنند که پدر و مادر ومعلم وسرپرست وهمه وهمه با آنان دشمنند واما این دخترها در سنین پس از هیجده سال یك احساس لطیف ورقت انگیزی به پدر و مادر وسایرین پیدا می کنند .

خانم مجتبائی: از این گفتگو نتیجه می گیریم که باید بنحو ممکن مادرها ودخترهارا باهم تلفیق کرد. باید دید چه اصولی را آنان درست می گویند و کدام حرف مادرها صحیح است

خانم یاراحمدی : این نحوه تفکر باید دور از احساسات هردوطرف بررسی شود. هیچ بقالی نیست که بگوید ماست من ترش است وهیچ فردی بسادگی به بطالت عقاید خود اعتراف نمی کند .

خانم مجتبائی : یك اصول مورد اتفاق نظر همه ماست که دختران خودمان را باید برای زندگی روز ومطابق افکار روز تربیت کنیم .

خانم کریمی : اما دخترها «تربیت روز» را طور دیگری تلقی می کنند .

آنها «تربیت روز» و «تا مسفر روز» را بر حسب «صفحات» ارسالی از اروپا و «یلم‌های سینمائی تلقی می کنند .

خانم رشتی : معدودی اینطورند ولی اکثراً با تمام آرزوها وتمایلات بی حد وحصرشان به مبانی اخلاقی معتقدند، وخوب میدانند که «تربیت روز» غیر از آن چیزهائی است که در فیلم‌های سینمائی نشان میدهند .

خانم مجتبائی: خوب شد حرف سینما را زدید من فکر میکنم که اکثر مادرها به این فیلم‌های انحرافی معترضند.

خانم یاراحمدی : ولی جالب همینجاست که همین مادرها درمعیت دخترشان میروند واین فیلم‌ها را تماشا می کنند. دختر در احلام دخترانه مست وشنگول است ومادر عصبانی ودلخور این نوع تربیت کردن و مراقب بودن فایده‌ای ندارد .

خانم عمید : ولی نمیتوان بازور وقلدری جلوی آنان را گرفت .

وضع بدتر میشود باید محیط خانه را و تربیت اولیه دخترهارا بصورتی درآورد که آنها بتوانند از فیلم وسینما درك صحیح داشته باشند .

خانم مجتبائی : حتماً، هرچیز را که منع کنید طبع بشر بدان راغب‌تر میشود. باید اعتراف کنیم که مادرها ازجوانی، یك غول بی‌شاخ ودمی میسازند که

بقیه در صفحه ۴۷

گفتگوئی با تختی قهرمان شهیر



● اولین سئوال ما از تختی در باره تمرین و آمادگی برای شرکت در بازیهای المپیك وسپس انصراف او بعد از مدتها تمرین ازشرکت درمسابقات المپیك بود درپاسخ اظهار داشت که:

تیمسار رئیس تربیت بدنی وفدراسیون کشتی نظر موافقی بشرکت من در بازیهای المپیك ندارند.

چرا ؟

خیلی ساده است شخصا با فدراسیون کشتی موافق نیستم، بچه علت؟

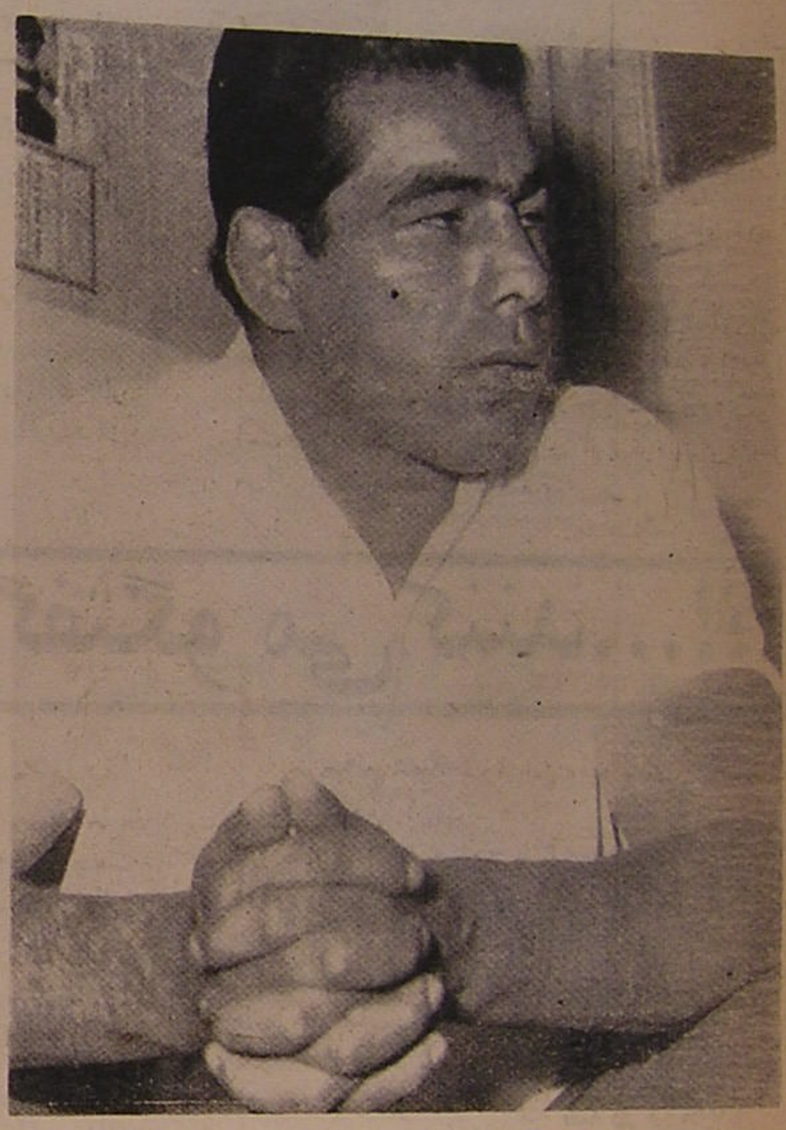
دلیلش را از رئیس فدراسیون بپرسید..

س ــ درباره سر نوشت تیم ایران در بازیهای المپیك چه عقیده‌ای دارید .

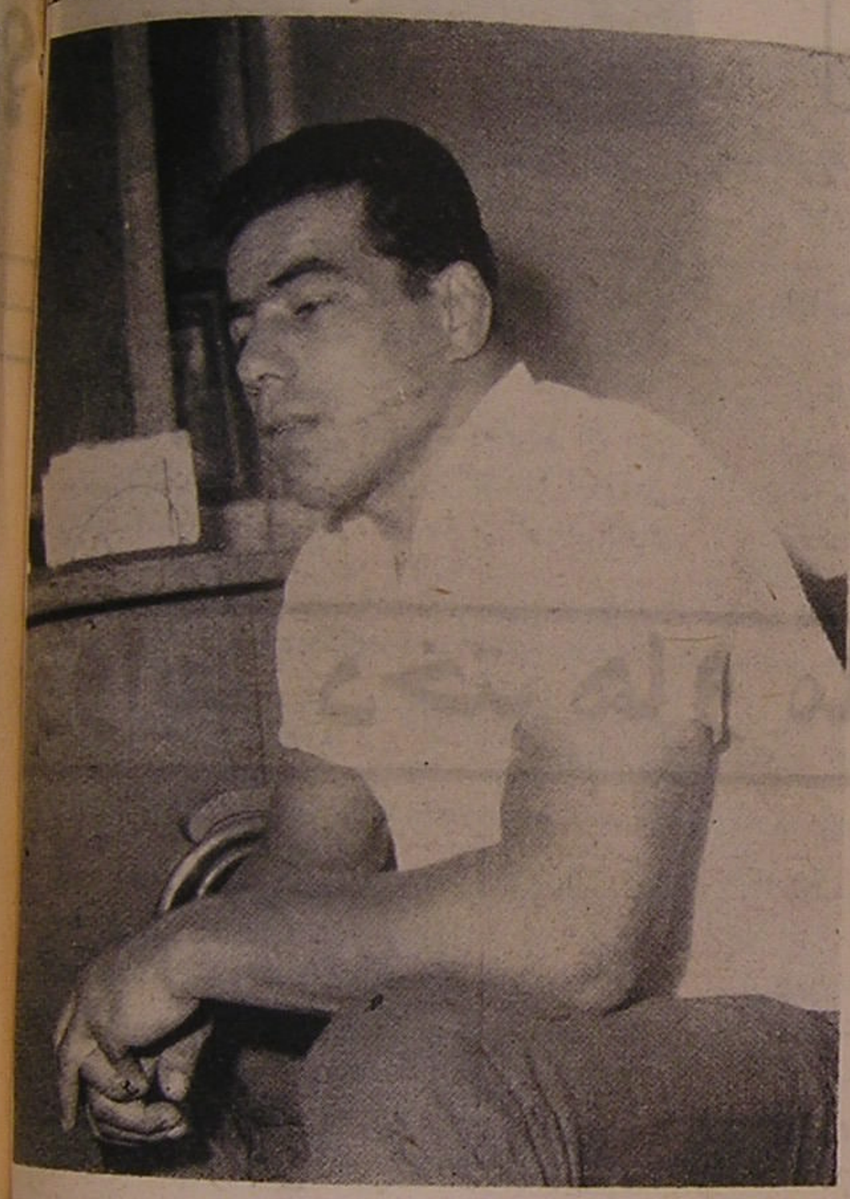
چون درحدود یکسالست با فدراسیون کشتی وتربیت بدنی تماس ندارم و بطور کلی از وضع تمرین بچه‌ها و چگونگی نوع آمادگی آنها بی‌اطلاع هستم نمیتوانم درباره مقام وموقعیت تیم ایران در بازیهای المپیك پیش بینی یا اظهار نظر نمایم.

س ــ شما درمیان مردم وهمه ورزشدوستان احترام عمیق و شایسته‌ای دارید و باین مناسبت کناره گیری شما از ورزش برای همه آنهاکه تختی را دوست می‌دارند مایه تاسف است در این مورد چه عقیده‌ای دارید ؟

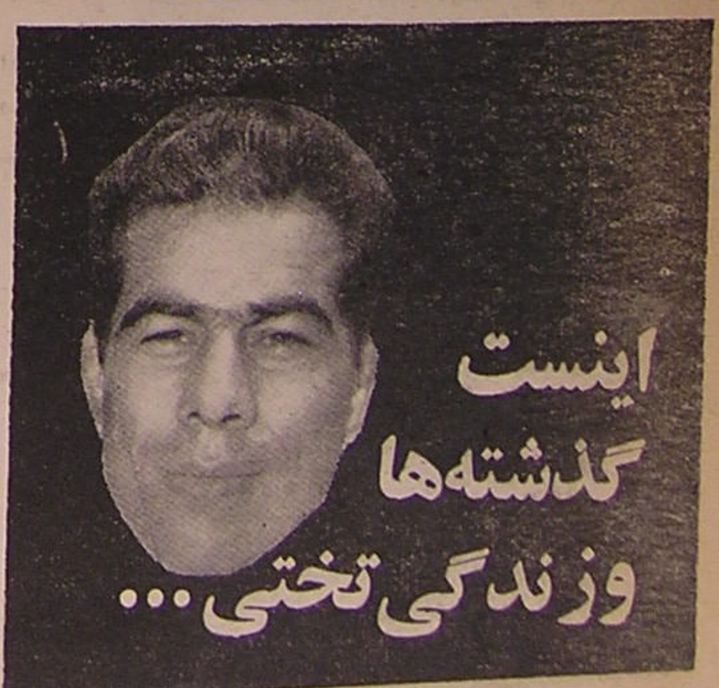
منهم باحترام همه مردم وهمه آنهائیکه مرا دوست دارند شش ماه تمرین کردم و تمرینات من تا ۲۰ روز پیش همراه آقای مهدیزاده ادامه داشت ولی بعلت بی‌اعتنائی فدراسیون کشتی در بازی‌های المپیك توکیو شرکت نمیکنم



تختی داماد میشود!







اینست گذشته‌ها وزندگی تختی...

● تختی در سال ۱۳۰۸ درمحله خانی آباد تهران بدنیا آمد وکوچك‌ترین پسرخانواده خود میباشد .

● تختی ۹سال در دبیرستان منوچهری تهران درس خواند و بقول خودش هیچگاه شاگرد اول نشده است.

● صدای ضرب زور خانه سرکوچه‌شان او را بدنبال ورزش کشانید و برای تماشای اولین مسابقه بین بلور وسخدری از دیوار امجدیه بالارفت و از این صعود قاچاقی شلوارش پاره‌شد .

● ۱۵ سال پیش برای نخستین بار به باشگاه پولاد رفت توی گرمای تابستان وسرمای زمستان هفته‌ای چندروز ساعتهای متوالی کشتی می گرفت .

● بعدازترك مدرسه برای کارکردن بدنبال یك آگهی بشرکت نفت رفت و باروزی ۸۰ ریال درمسجد سلیمان سرگرم شد.

● بعدازمراجعت از خوزستان یکسره بسر باز خانه رفت وزیردست سرهنك معروفخانی بانجام وظیفه مشغول شد و بخاطر تمرین کشتی اغلب اوقات از خدمت جیم میشد.

● درمراجعت بلور ازقزوین تختی با او آشنا شدودرسهای اساسی کشتی را ازاو یادگرفت وتمرینات را بازندی ادامه داد.

● قدرت فوق العاده، خونسردی کامل ،اعتماد بنفس تختی راکم کم معروف خاص وعام کرد .

● در سال ۱۳۳۰ برای نخستین بار در وزن شش قهرمان تیم ملی شد.

● او تاکنون ۱۹ بار بکشورهای خارج سفر کرده است و بغیر از آفریقا و آمریکای جنوبی تمام

س ــ برخورد شما با سروان زندی مربی تیم ملی چگونه است ؟

تقریبا بعد از مسابقات جهانی آمریکا سال ۱۹۶۲ با او حرف نمیزنم برای اینکه اعمال و رفتارش خلاف روح مردانگی و اصول ورزشی است.

س ــ در حال حاضر چه ناراحتی‌هائی از نظر زندگی دارید؟

البته آنطور که باید و شاید زندگی من اداره نمیشود ولی باوجود همه گرفتاریها از نوع زندگیم بهر شکل که باشد ناراحتی ندارم.

س ــ آیا کشتی ایران در حال حاضر دچار رکود است یا اینکه وضع درستی دارد؟

میخواهم بگویم کشتی ایران در حال حاضر در حال سقوط است، چرا؟

برای اینکه فدراسیون کشتی تمام تلاشش متوجه تهران شده از تعمیم این ورزش بعلت فقدان ارگانیزاسیون محکم منصرف شده و بطور ناقصی بازماندگان نفرات سابق تیم ملی را تمرین داده و اوقات را باری بهرجهت میگذراند در زمان «آقا بلور» هر استان دارای یک مربی بود و بهمین ترتیب بعضی از شهرستانها صاحب یک معلم کشتی بودند و برهمین پایه پیدایش قهرمانان سالم و نیرومند از گوشه و کنار ایران برای فدراسیون وقت میسر بود و چنانچه برنامه بلور دنبال میشد که میت کشتی ایران جالب و بکیفیتی قابل توجه بوقت لزوم تبدیل میگشت رونق کشتی چوخه یکی از کارهای بزرگ بلور است ولی فدراسیون فعلی چه کرده؟

س ــ در تیم ملی ایران چه کسانی شانس موفقیت دارند ؟

همانطور که در بالا گفتم چون از چگونگی و نوع تمرین کشتی گیران اطلاعی ندارم نمیتوانم بگویم که کدام یک از افراد تیم ملی موفقیت پیدا میکنند.

س ــ اوقاتتان را اینروزها چگونه میگذرانید؟

صبحها باداره میروم و بعداز ظهرها هم بیکار هستم **ولی تصمیم دارم برای اداره بهتر زندگیم در جائی یا شرکتی بکار مشغول شوم .**

س ــ از اینکه عمرتان را در راه ورزش صرف کرده‌اید پشیمان هستید ؟

بقیه در صفحه ۳۹





یختی می‌گوید :

من برای شرکت در بازیهای
المپیک توکیو آماده‌ام ...

درحاشیه گفتگو باتختی

تختی درباره شرکت یا عدم شرکتش در مسابقات المپیک توکیو گفت :

چون از طرف سازمان تربیت بدنی و فدراسیون در اینجا و آنجا گفته می‌شود و شایع می‌شود که من شخصاً مایل بشرکت در مسابقات توکیو نیستم بهمین جهت صراحتاً از قول من بنویسید که اینجانب حاضرهستم که همراه سایر قهرمانان در مسابقات المپیک توکیو شرکت کنم و بهمین جهت هم بود که تا بیست روز قبل بتمرینات خود ادامه می‌دادم و کم کم آماده گی شرکت در مسابقات توکیو را پیدا کرده بودم و هم اکنون نیز آماده‌ام و درصورت عدم اشکالتراشی ازطرف فدراسیون باز هم تمرین خودرا ازسر خواهم گرفت و مسلماً چون دو ماه تا شروع مسابقات المپیک وقت باقی است خواهم توانست با آماده گی کامل در مسابقات المپیک شرکت کرده و بیاری خداوند برای وطنم کسب افتخار کنم .

● غیر از مدال طلا تختی در بازیهای المپیک و مسابقات جهانی شش بار بمقام دومی رسید و مدال نقره گرفت.

● در طول سالها تماس خارجی روسها نیکلایف و آلبول و گودریج و مدویدو و یکنفر دیگر را در موارد مقتضی بمقابله تختی میفرستادند ولی از تیمهای ایران تختی مرد و مردانه باهمه آنها مصاف داد و اکثرا پیروز از میدان بیرون آمد وهنوز در جهان کشتی بنام یکی از قویترین کشتی گیران وزن هفتم شهرت بین المللی دارد در غیاب او روسها با خیال راحت قهرمان میشوند ولی اگر او در المپیک شرکت کند پیروزی روسها تا حدودی مشکل است .

● تختی کارمند راه

بقیه در صفحه ۳۹

چنک آورد و همچنین در سال ۵۵ در ورشو صاحب یک مدال طلا شد.

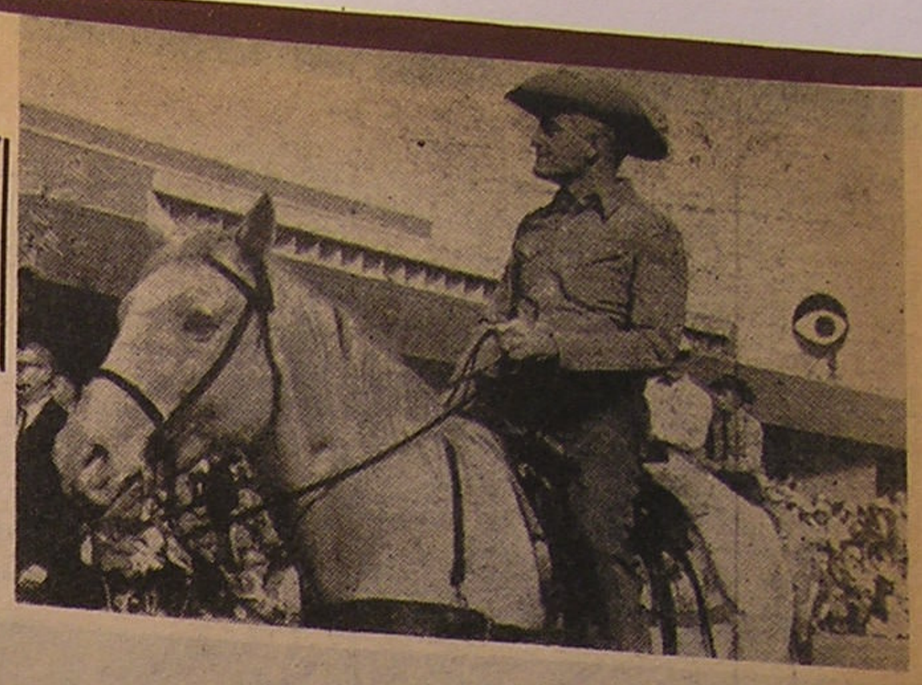
● در بازیهای ۱۹۶۰ رم ناجوانمردانه او را با خدعه و نیرنگ بمدال نقره قانع کردند و همچنین در مسابقات جهانی تولیدوی آمریکا با یک مبارزه شگفت انگیز در مقابل حریف جوان خود مدویدو از شوروی مساوی و بعلت اضافه وزن دوم شد .

ه‌های دیگر را دیده ت .

● تختی در طول سهای خارجی خود تا ن ۱۱ مدال طلا و نقره ست آورده است .

● اولین مدال طلای در ملبورن نصیبش شد ومین آنرا در بازیهای ن آسیائی بدست آورد رمسابقات جهانی و کوهامای ژاپن سومین جهارمین مدال طلا را به

تجزیه و تحلیلی دقیق از موقعیت: جانسون و گلدوا



جانسون یا گلدواتر:

کدامیک در انتخابات پیروز میشوند؟

پیشرفتهای پی درپی سناتور باری گلدواتر کاندیدای جمهوری خواه انتخابات ریاست جمهور آمریکا بتدریج اضطراب محسوسی درمحافلی که بانتخاب جانسون درانتخابات آینده صددر صد امیدوار بودند بوجود آورده است.

اگرچه طبق آماری که یکماه پیش مجله معروف لایف گرفت معلوم شد که در انتخابات آینده ۶۷ درصد مردم آمریکا به جانسون وفقط ۲۳ درصد بگلدواتر رای خواهند داد وبقیه بیطرف خواهند ماند لیکن آخرین آمار که فقط پنج روز پیش تهیه شده نشان میدهد که نسبت آراء جانسون به ۶۴ در صد تنزل و آراء گلدواتر به ۳۴ در صد ترقی کرده است وهمین امر محافل سیاسی ومردم جهان را که با نگرانی ودقت اخبار مربوط بانتخابات ریاست جمهوری آمریکا را ملاحظه میکنند نگران کرده است.

پیروزی بزرگ دیگری که گلدواتر تا کنون بدست آورد ملاقات ۱۶ دقیقه‌ای او در کاخ سفید باجانسون بود واین نشان میدهد که گلدواتر شخصاً تقاضای این ملاقات را نکرده، بلکه جانسون وی را بکاخ سفید خواسته است تا درباره مسئله مشترک ومهمی مذاکره کند این مسئله هم چنانکه خوانندگان گرامی در اخبار روز ملاحظه نموده‌اند مربوط بسیاهان بود سخنگوی کاخ سفید وقتی گلدواتر از نزد رئیس جمهوری خارج شد اظهار داشت که نمیتواند هیچ خبر و توضیحی راجع بملاقات اینـدو شخصیت بخبـرنگاران بدهد ولی مجموعا میتواند بگوید که جانسون وگلدواتر درین مورد توافق کرده‌اند که درمبارزات انتخاباتی مسئله تبعیضات نژادی را که ممکن است موجب تشنجات بیشتر شود مطرح نکنند.

ناظرین سیاسی، ملاقات ناگهانی جانسون ـ گلدواتر را با اظهارات هفته قبل گلدواتر بی ارتباط نمیدانند گلدواتر یکروز پس از اعلام نامزدی خویش از طرف حزب جمهوریخواه در پاسخ یکی از خبرنگاران که از او پرسیده بود در مبارزات انتخاباتی خود از چه حربه‌ای علیه جانسون استفاده خواهد کرد جواب داده بود، **من فقط نطق‌هائی را که جانسون قبلا علیه سیاهپوستان و بنفع تبعیضات نژادی ایراد کرده است برای مردم خواهم خواند.**

گفته میشود که بیش از ۲۵ نطق مشهور جانسون در زمانیکه عضو حزب جمهوریخواه بود مورد استفاده گلدواتر است و حزب جمهوریخواه آمریکا علاوه بر مبارزه انتخاباتی ساده بین گلدواتر واو در حقیقت میخواهد نوعی انتقام هم از جانسون بکشد که چرا حزب را ترک گفته وبصف مخالف پیوسته است شکی نیست که این اظهارات گلدواتر محور ومحرک بزرگی برای ملاقات جانسون با او بوده است زیرا جانسون از اوائل هفته پیش «بدآورد» واغتشاشات سفیدپوستان وسیاهپوستان در بندر نیویورک ومحله‌های هارلم وتیراندازیهای پلیس امکان استفاده گلدواتر را ازین حربه علیه او بیشتر کرده است ومیبایست جانسون هرچه زودتر بفکر ساکت کردن گلدواتر در مورد مسئله تبعیضات نژادی باشد والا آینده‌اش سخت مورد حاضر نیست به گلدواتر رأی بدهد.

اما ایجاد یک توافق نسبی با شخصیتی مثل گلدواتر هم کار بسیار مشکلی است وشاید اگر هر کس غیر از جانسون بود بچنین موفقیتی نائل نمی‌آمد ولی خوشبختانه قانون مدنی که اخیرا بتصویب کنگره رسیده است اختیاراتی درمورد مسئله تبعیضات نژادی برئیس جمهوری داده است که وی در هر لحظه لازم بداند میتواند از آن استفاده کند وباحتمال قوی در ملاقات جانسون ـ گلدواتر ـ رئیس جمهوری آمریکا سناتور آریزونا را تهدید کرده است که درصورت لزوم زیر نقاب مصالح عالیه مملکت ازین اختیارات علیه او استفاده خواهد کرد.

از نظر حزب جمهوریخواه نیز انتخاب گلدواتر مفهـوم خاصی پیدا کرده است حزب تقریبا بدو دسته تقسیم شده وعناصر ناراضی درصددند که انشعاب بزرگی در آن بوجود آورند. درسال ۱۹۰۸ هم در حزب مزبور چنین واقعه‌ای رخ داد و تئودور روزولت رهبر ناراضیان با دوستان خود از حزب جدا شد وباشکستی که بحزب وارد آورد زمینه را برای انتخاب وودرو ویلسون ، کاندیدای حزب جمهوریخواه فراهم آورد .

چندسال بعد نیز سناتور روبرت لافولت در حزب جمهوریخواه انشعاب دیگری بوجود آورد لیکن به بحران بزرگی نیانجامید. آخرین باری که حزب جمهوریخواه با شکست وخطر تجزیه مواجه شد در سال ۱۹۵۲ هنگام انتخاب ژنرال ایزنهاور بعنوان نامزد رئیس جمهوری امریکا بود .در این انتخابات سناتور تافت رهبر جناح محافظه کار کنار گذاشته شد وجنجال بزرگی بوجود آمد. ربرت مک کورمیک مدیر مجله معروف شیکاگو تریبون بنفع سناتور تافت حزب سومی تاسیس کرد و کوشید ژنرال ایزنهاور را مغلوب کند لیکن نتوانست!

درمورد گلدواتر اکنون وضع عجیب وبسیار جالبی بـوجود آمده است .بعضی ازجمهوریخواهان متنفذ ومعروف بقدری از انتخاب او ناراضی هستند که رسما اعلام کرده‌اند از حزب پشتیبانی نخواهند کرد وازجانسون کاندیدای دموکرات حمایت خواهند نمود وظاهرا سناتور آریزونا بقدری ازاین جماعت ملاحظه دارد که شب گذشته بجـای عصبانیت وخطونشان کشیدن برای آنان از ایشان دعوت کرد که دراین موقعیت خطیر برای حصول پیروزی وحدت حزب را حفظ نمایند.

بزرگترین نمونه این اختلاف شدید بین جناحهای حـزب جمهوریخواه را میتوان اظهارات سناتور کنت کیتینگ یکی ازسناتورهای نیویورک دانست وی گفته است:

— راست است که من جمهوریخواه هستم ولی هیچ عاملی نمی‌تواند مرا وادار کند که ازشخصیتی که بطور کلی از طریق مخـالف من میرود ودرباره مسائل اساسی" با من اختلاف نظر اساسی دارد ، پشتیبانی نمایم .

سناتور ژاکوب ژادیت ، سناتور دیگری ازایالت نیویورک گفته است :

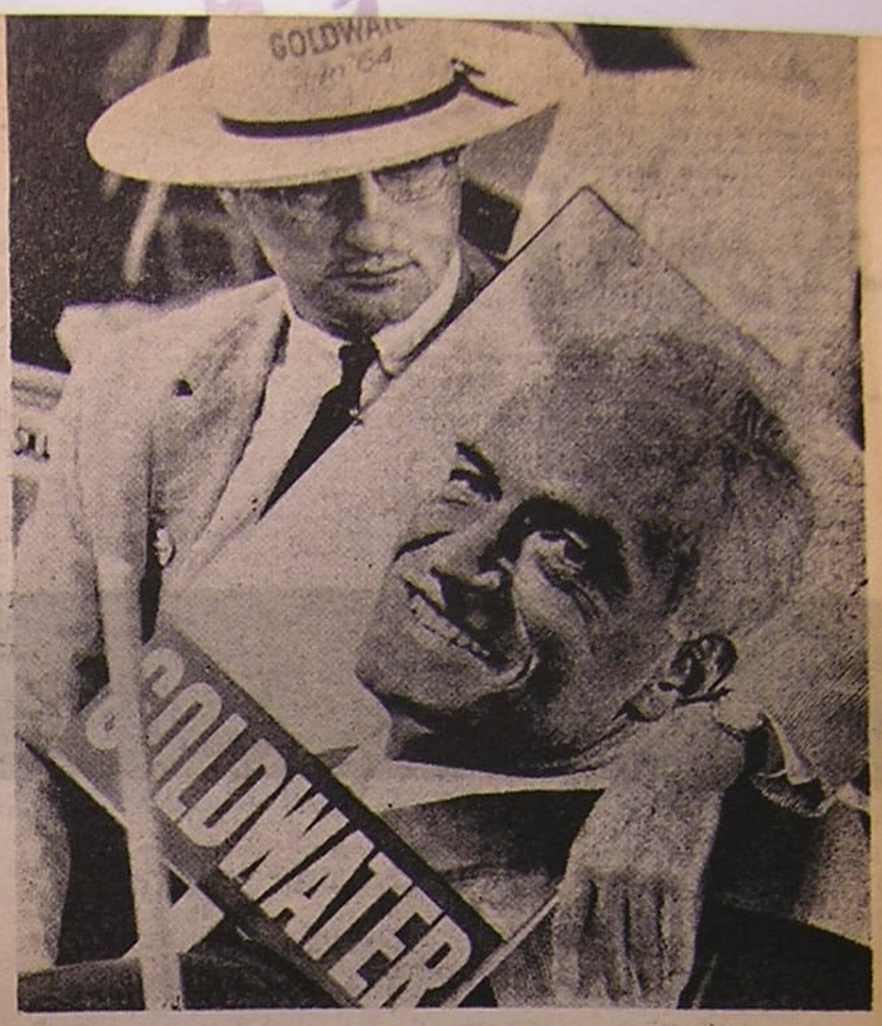
— من بدلیل خیلی ساده‌ای نمی‌توانم ازسناتور گلدواتر پشتیبانی کنم این دلیل ساده عبارت ازآن است که درخانه من هم هیچکس حاضر نیست به گلدواتر رأی بدهد .

مبارزه گلدواتر و جانسون مبارزه محافظه کار هاست





● جانسون درمیان موج تبلیغاتی که برای پیروزی گلدواتر صورت میگیرد تاکنون ساکت مانده است...



مبارزه گلدواتر و جانسون مبارزه محافظه کارهاست

ازطرفی بایددانست که نیویورك فعلا بزرگترین مرکز مخالفت با گلدواتر است ؛ دراین شهر نلسون راکفلر شخصیت بـزرك جمهوریخواه نفوذدارد ،راکفلر شخصیتی است که بقول معـروف می‌تواند با اشاره‌ای سناتورهای منطقه خود را سرجایشان بنشاند درحالیکه اسکرانتون را عده‌ای «اروپائی‌مآب» میدانند .راکفلـر یك عضوصددرصد تیپ آمریکائی است ومی‌توان اورا «چپ» نامیدو براثر وجوداودر مسابقه بمنظور انتخاب گلدواتر ، جای ایالت نیویورك تقریباخالی‌بود. در نظر یك امریکائی سیاست هم‌یکنوع تجارت است که‌با اعتبارشخصی ،ابتکارپول‌ونفوذباید بطورعـادی جریان‌خودرا طی‌کند نمونه‌این‌طرز تفکر شخص‌ژنرال آیزنهاور است که‌بطرز مبهمی ازگلدواتر پشتیبانی کرد .وی‌ابتدا اعلام‌نمود که ازگلدواتر پشتیبانی‌نخواهدکرد لیکن‌طی‌یك‌ملاقات با سناتور آریزونا، اعلام نمود که‌گلدواتراورادرباره نظریات خود قانع کرده‌است .

نتیجتا وقتی ایزنهاور ، به پووالاس ، مرکز طـرفداران گلدواتر رفت بااستقبال‌شدید مواجه‌شد وآنجابودکه بطرزمبهمی. ژنرال بزرك امریکائی پشتیبانی خود را از گلدواتر اعلام نموده وی گفت :

– دوستان عزیز ، وحدت حزب خودتان راحفظ‌کنید و با هوچیان وتعبیرکنندگان ونارضایتیها مبارزه‌کنید!

این‌بمنزله پشتیبانی صریح‌ازگلدواتر نبوده ولی اگرخود گلدواترهم‌درچنین‌جلسه‌ای‌حضورمییافت بیش‌ازاین‌چیزی‌نمیگفت. درین‌گیرودار، وضع‌آقایان‌صاحبان مجلات‌لایف‌وتایم ازهمه‌جالبتر است: آقای‌لوس مدیر وصاحب‌این دومجـله عظیم جمهوریخواه و طرفدار شدید حزب وکاندیدای آنست ولی‌همسروی‌بوث شدیدا با نظریات شوهرش‌مخالفت داردوطی سخنرانیهاو اعلامیه‌های متعدد بمردم متذکرشده‌است‌که «گلدواتر بطرز خشنی طرفدار تبعیضات نژادیست» ازاین‌جالبتراینکه‌گروه زیادی‌از مطبوعات‌جمهوریخواه تاکنون‌چنان‌گلدواتر ویاران‌او ونظریاتشان راکوبیده‌اندکه‌واقعا اگراو انتخاب‌شود برای‌ایجادتوافق بین‌مطبوعات‌و رئیس‌جمهوری باید انعطاف‌کاملی بین‌هردوطرف ایجادکرد. ایزنهاورنیز درسال ۱۹۵۲– هنگامیکه درمقابل‌ادلای‌استیونسون کاندیدای دموکرات فعالیت میکرد، بسرنوشت مشابهی دچارشده‌بود در آنموقع ازهر ۱۰روزنامه ومجله جمهوریخواه– ۸ روزنامه علیه‌اومقاله‌مینوشت و ۹۰ درصد مطبوعات مخالف اوبودند.

از نظراروپائیها نیز فعالیت انتخـاباتی گلـدواتر دارای عکس‌العمل بسیارشدید بوده است؛ ژنرال دوگل رئیس جمهوری فرانسه طی‌مصاحبه بزرك ومهمی، اصولا «رهبری» امریکا رادرغرب ورهبری‌شوروی را درشرق سپری شده دانست و سیاست اروپائی جداگانه رامنطقی وناشی‌ازشرایط روزشمرد . مطبوعات اروپا با انتشار رپرتاژها، اطلاعات‌ومصاحبه‌های گلدواتر،طوری‌اورامعرفی کرده‌اندکه‌گوئی وی امروز تنها کاندیدای مردم‌امریکاست، ماکس فریدمان‌مفسر معروف‌امریکائی‌مینویسد :

« اگرچه مطبوعات‌اروپائی گلدواتررابعنوان‌تنها کاندیدای «مردم امریکا معرفی‌میکنند لیکن‌مردمی‌که در اینسوی اقیانوس» «بسر میبرنداحساس مینمایندکه‌اختلاف فکری‌عمیقی‌با اروپائیها» « دارندو این اختلاف‌فکری عمیق فقط ممکن‌است‌درمدت‌طولانی» «وبکندی رفع‌شود بعضی ازمطبوعات امریکائی بقدری از مقالات» «مطبوعات‌اروپائی ناراضی‌هستندکه‌معتقدندنبایدمطبوعات‌اروپائی» « «سیمای‌نجیبانه‌ای» ازگلدواتر ترسیم نمایند.»

ولی‌تقریبا همه‌مفسرین سیاسی‌جهان عقیده دارندکه مشخصه انتخابات ریاست جمهوری امریکا درسال۱۹٦٤، اینست‌که‌دونوع محافظه‌کاری‌کاملا امریکائی را بمبارزه با یکدیگر وادار میکند، یکنوع ازین‌محافظه‌کاری مـربوط بحزب دموکرات و رهبرآن‌هـا جانسون است‌ودیگری محافظه‌کاران جمهوری‌خواه تیپ ایزنهاور که‌نمودار انتخاباتی آنان‌گلدواتر میباشد . این هردو از عناصر محافظه‌کار حزب خودبشمار میروند ومحافظه‌کاری در تجارت امر مهم است وامریکائی‌تاجرآن‌را بسیار می‌پسندد و اگرآدمی قبول کندکه امریکائی سیاست‌راهم‌نوعی‌تجارت می‌داند ناچار باید قبول کردکه تجار محافظه کار در تجارتهای سیاسی نیز سعی میکنند ، جانب یکدیگر را رعایت نمایند حریف رابکلی از میدان بـدر ننمایند واوراء «نگهدارند» واین‌طرزکارتجارتی که تقریباازهم‌اکنون با ملاقات جانسون ـ گلدواتر آغاز شده در مبارزات انتخاباتی آینده‌نیز باحتمال‌قوی حفظ خواهدشد .

بطوری‌که دنیافهمیده‌است،در حال حاضر بزرگترین‌مسئله انتخابات امریکا را مسئله نـژادی تشکیل می‌دهد. قدم اول کاملا «محافظه‌کارانه» برای‌رفع این مشکل ازطریق مذاکره جانسون– گلدواتر برداشته شده است ، اکنون فقط باید جنجال‌زد وخورد سفیدوسیاه رادرنیویورك سرکوب‌کرد . ازطرفی گلدواتر درسنای امریکا علنا علیه این قانون رای داده‌است. لیکن‌گلدواتر امروز دروضعی است‌که تقریبا ازحزب خودکنارافتاده است . جمهوری‌خواهان میگویندکه‌گلدواتر بااصراردرکاندیدا شدن خود وتقسیم حزب به‌دوجناح، درواقع خودکشی‌کرده است ولی ماشینهای رای گیری درآینده‌حقیقت این ادعارا ثابت‌خواهندساخت. از طرفی جانسون‌مسئله تبعیض نژادی‌رادرامریکا «حل» نکرده‌بلکه‌فقط‌جنبه قانونی‌آنرااز بین برد و تاعمل‌شدن‌کامل قانون‌مدتها فاصله‌وجود دارد وهمین‌فاصله‌است که بسیاری‌رانگران‌میسازد. نقاطی‌که بیشتر

بقیه درصفحه ۳۷

مرگهای حماسی...

مبارزه شجاعانه سربازان ایرانی در

«۲»

زندگی آریوبرزن

نوشته: احمد بشیری

کوره‌راه

درشبی تاریك، ازیك کوره‌راه کوهستانی وباریك سیاهی گروه زیادی که پشت‌سر یکدیگر درحرکت بودند بزحمت دیدگان دقیق رابخود متوجه‌مینمود.

آنهامانند خط زنجیری مورچگانی که درمسیر معینی رفت‌وآمد کنند بی‌فاصله، بیقرار امابااحتیاط حرکت‌میکردند.

گاهگاه که سنگی اززیرپای اسبی رهامیشد ومعلق‌زنان بته‌دره سقوط میکرد برای لحظاتی براحتیاط سوارانی که درهمان‌حول و حوش بودند میافزود امااندکی بعدفراموشی مانند بالاآمدن جای انگشتی که برخمیرفرو رفته باشد جای این‌وحشت واحتیاط راپر میکرد.

درآنحال سواری بارفیق پهلوئیش می‌گفت،

ـ بنظرتو چندروز دیگرباید دراین کوره راه‌حرکت کنیم.

ـ طوری که شنیده‌ایم تا «**پرسوپلیس**» بیش‌از سه روزراه نیست واگرمانعی‌پیش‌نیاید تاسه‌روزدیگر به‌پرسوپلیس میرسیم و لابددرآنجا استراحتی‌می‌کنیم.

ـ توچه‌گمان‌میبری بنظرمن دیگرمانعی‌نباید سر راه ما پیداشودبرای آنکه‌ایرانیان‌درمدتی که خاك‌این‌مملکت رامیپیمائیم ماراخوب شناخته‌اند ومیدانندکه هرگونه مقاومتی دربرابر ما بیفایده‌است بنابراین احمقانه‌خواهد بوداگر بازهم کسانی پیدا شوندکه هوای‌درافتادن بامارا درسر بپرورانند.

ـ من‌تاحدی بانظرتو موافقم اما نمی‌توانم دربست آن‌را بپذیرم برای آنکه اگربخاطرداشته‌باشی همین‌پنج روز پیش در «**اوکسیان**» یکی‌ازهمین‌محالات‌بیقین کامل‌پیوسته‌بود واگرحیله‌های جنگی‌سرداران ماوراهنمائیهای‌پرقیمت ایرانیهای‌آشنا باین‌محل نبود باین‌زودیها نمی‌توانستیم ازمعبر اوکسیان بگذریم وخدا می‌داند تاچه‌مدت سروکارمان بااوکسیانیها و«**ماداتس**» حاکم‌آن ولایت‌بود.

ـ راست میگوئی‌آخر هیچ کاری‌را نمی‌توان پیش بینی‌کرد وازاین ایرانیها نمی‌شود خاطرجمع بود. اصلا درهمه‌جا این طور است که همه‌حاضر نمیشوند دست‌وپابسته تسلیم‌دشمن‌شوندووطن‌خود را بگذارند وبگذرند.

. . . . . .

این‌گفتگوها بین‌دونفر ازسپاهیان اسکندر مقدونی گذشت ودیگران نیزبایکدیگر ازهمین‌سخنان داشتند.

شتاب اسکندر

سه‌روزبودکه اسکندر درخاك پارس حرکت میکرد وبا گروهی ازچابك سواران سبك اسلحه خود درراههای کوهستانی بسوی‌تخت‌جمشید پیش‌میرفت.

پنج‌روزپیشتر، پس‌ازآنکه اسکندر ولایت «اوکسیان» را گرفت وازطرف‌خود فرمانروائی برآن‌ولایت‌گماشت قوای خودرا بدوقسمت نمود پیاده نظام وقسمتی ازسواره نظام‌را همراه با «**پارمنیون**» ازراه‌جلگه (راه‌مرموزو به‌بهان) بجانب پارس‌وتخت‌جمشید گسیل‌داشت‌وخودبا سپاهیان سبك‌اسلحه ازراه‌کوهستانی که‌بپارس امتداد میبافت راه‌افتاد.

سپاهیان اسکندردستور داشتندکه در سرراه خود بهر چه رسیدندخراب‌کنند تا برای ایرانیان تکیه‌گاهی باقی‌نماند و در خلال پنج‌روزی‌که از اوکسیان خارج‌شده بودندبهمین‌شیوه پیش آمده‌بودند.

اسکندر برای رسیدن بتخت جمشیدودست یافتن بخزائن نفیس دولت هخامنشی شتاب فراوان داشت بهمین جهت‌تمام‌روز و پاسی‌ازشب‌رامرتبا حرکت‌میکرد تاهرچه‌زودتر بتخت‌جمشیدبرسد وجبران زحمات ومشقاتی‌راکه متحمل‌شده‌است‌باتصرف گنجینه‌های هخامنشی بنماید.

اسکندر ازنقشه‌راه دقیقا مطلع بود وروی حسابی‌که‌داشت میباید در بامداد روزبعد از «**بندپارس**» بگذردودو روزبعدبتخت جمشیدبرسد.

تجربه‌گذشته وپیروزی‌های‌پشت‌سرهم‌سردارمقدونی‌راتاحدی بی‌خیال‌وآسوده خاطر بارآورده بود بطوری‌که کمتراحتمال‌میداد بازهم درسرراه‌سپاهیانش ازجانب‌ایرانیها مانعی‌پیش‌آیدروی‌همین تصور هنگامی‌که باتابش اولین اشعه‌آفتاب بحدود بند پارس‌رسید دستورهیچگونه احتیاطی بسپاهیان‌خود نداد‌وآن‌ها باآرامش‌کامل بعزم‌عبورازدربندپیش‌رفتند.

اشتباه

اما سردارمقدونی‌بازهم اشتباه‌کرده بود، اوغافل‌مانده‌بود ازعقابان‌تیزپری‌که درپشت سنگها وشکم چاله‌هاودرهمه‌اطراف و جوانب دربند پارس کمین گرفته بودآریوبرزن‌سردارنامداراریانی پس‌ازآنکه درآخرین جنك داریوش واسکندر شرکت‌کرد و شاهد شکست غیرمنتظره‌سپاه ایران‌بودخود رانجات‌وبرآن‌شدکه دراولین فرصت شخصاسرراه برسردارمقدونی‌بگیرد. او، یك‌سپاهی با همه خصوصیاتش. دلاوربود، جنگاوربود، جوانمردبودوبالاتر از همه اینهامیهن‌پرست‌بودومانند هرمیهن‌پرستی ازخارجی نفرت داشت. اوشیری‌نبود که‌تحمل سلسله‌رابرگردن‌خویش‌بکند ومردی نبودکه ازمردانگی وشرافت‌روی‌برتابد.

وقتیکه‌شکست‌قوای‌ایران رادید حساب کرد که‌مسیراسکندر سرانجام رسیدن بکاخ‌سلطنتی سلسله‌هخامنشی است یعنی همینجاکه امروز خرابه‌هایش‌رابنام تخت‌جمشیدمیخوانیم.

سرداردلیرخود را بخاك پارس‌رسانید وبفوریت‌بجمع‌آوری قوا‌پرداخت‌وبیست‌وپنج‌هزارسپاهی‌دراندك مدتی گردکرد ودرکمین اسکندرماند.

او از جانب‌خود کسانی‌راتعیین کرده‌بود که‌مرتبا‌مسیرحرکت قوای اسکندر راباطلاعش‌برسانندوچون‌دریافت که‌اسکندرمصمم‌شده است از دربند پارس‌بگذرد و بتخت جمشید برودقوای‌خودرا در این‌حدودمستقرکرد.

آریوبرزن همینکه دراطراف تنگه‌پارس مستقرشد دستور دادجلوتنگه راازدوطرف بادیواری‌بلندوقطوربالاآوردندبطوریکه راه‌گذشتن ازتنگه باوجوددیوارها ممکن‌نباشد.

ترتیب کارطوری داده‌شده بود که‌تاقوای اسکندربمحوطه‌تنگه

مقاومت پرشکوه و مرگ حماسی :

آریوبرزن

سردار نامی عهد هخامنشی ...

...سربازان ایرانی در برابر اسکندر مقدونی

این یک تراژدی دردناک و یک حماسه پرشکوه است

برسند ازهمه طرف آنهارا درمحاصره گرفته باغلطاندن سنگهای بزرك ازکوه تارومارشان کنند ونگذارند مقدونیان جان‌سلامت بدربرند .

سردارشجاع روی حسابی که‌ازحرکت قوای‌اسکندر دردست داشت‌حدس میزدکه درکدام روزآنهابمحل‌تنك خواهندرسید.

شبی‌که بادصدای آریوبرزن ومهرداد را بگوش مارسانید همان‌شبی بودکه صدای گفتگوی سپاهیان اسکندر را می‌شنیدیم و حرکت‌زنجیری آنهارا درکوره راه کوهستانی‌دیدیم .

آریوبرزن پس‌ازگفتگوی‌کوتاهی‌که بامهرداد کرد بخواب نرفت بلکه دیدگانش رابنقطه نامعلومی‌ازفضـا خیره کـرد ودر اندیشه‌های دور ودرازخود فرورفت .

اویك‌ایرانی‌بود باهمه شوروشوق ایران‌پرستیش‌بخوبی‌دیده باشنیده بودکه‌درسپاه داریوش سوم‌جـه اغتشاش وبی‌نظمی‌عجیبی وجوددارد. نقشه‌های‌جاهلانه سرداران‌سپاه‌وغفلت وشتابزدگی‌شخص پادشاه‌که منجربشکست‌های پی‌درپی‌ایرانیان وشکست کامل روحیه سپاهیان‌شجاع ایران‌شده بوددل‌سردارنیك نهادراسخت میآزرداما چاره‌ئی‌نداشت .

شاهنشاهی‌ایران رامیدیدکه براثرسهل‌انگاری وندانم‌کاری مشتی‌بی‌سیاست ونامتجانس درشرف ازهم‌پاشیدن است‌ونیزه مـرد پارسی‌راکه روزی‌تاسرزمین‌های‌دورمی‌پرید اینك‌میدیدکه توانائی دفاع ازمرزوبوم خودرانیزندارد. بزرگی‌وشرف ایرانی رامیدید که‌زیرپای بیگانگان مانندبرگهای خزان‌زده پایمال‌وباخاك‌برابر میشود وهمه‌اینهامانند دیگی‌ازسرب گداخته درونش رامیسوزانید وخیالش راناراحت میکرد.

سردارشجاع تصمیم‌خودش راگرفته بوداومیخواست‌باآخرین نفروتاآخرین نفس‌بادشمنان بجنگدوشمشیرش راتامیتواند باخون دشمنان تروتازه نگهدارد ونیزه‌اش‌راتاقدرتی که‌دربازودارد بیکار نگذارد .

اینك‌درکناردربندپارس‌وبحقیقت درگذرگاه مرك‌وزندگی ولی‌بهرحال درقلمروشرافت وسرفرازی قرارو کمین گرفته‌بود.

اوهرگزباین‌نیندیشیده‌بودکه‌از برابردشمن‌چگونه‌بگریزد بلکه فقط این‌سودارا درسرپرورانده بودکه چگونه بدشمن حمله کند وبچه‌ترتیب صفوف‌آنهارا درهم‌بشکنداوسرگذشت سرداران شجاع پیش ازخود راشنیده وآنچنانکه بایسته‌بود درس‌جانبازی وازخودگذشتگی‌آموخته بود .

پس‌نیازی نبوداگرمیدیدکه دیگرسرداران آنچنانکه‌لازم بوده بوظایف خودعمل‌نکرده‌اند اونیزاززیر باروظیفه‌ئی‌که نسبت بمردم‌ومیهن خویش‌دارد شانه‌خـالی‌کند. این اندیشه رانتوانست بخودبقبولاندکه چون‌اسکندرمقدونی‌درهمه‌جاپیروزمندانه پیشروی کند نه! اویك ایـرانی‌بود وتربیتی اصیل داشت‌وهمین تربیت‌باو آموخته بودکه «**مردانه بزی-مردانه بمیر**» واینك‌تصمیم‌داشت یا مردانه بزیدویامردانه بمیرد.

خبر مهم

آریوی شجاع همه‌شب رابهمین خیالات‌گذراند ودیده‌برهم ننهاد یعنی‌نه‌خواب بسراغش آمدونه‌او سراغ‌خواب راگرفت بلکه خوشترداشت‌که هرچه‌بیشتر باخیالات خودتنها باشد .

هنوزهوابدرستی روشن نشده‌بودکه مردی‌بسرعت خودش‌را بکنارآریوبرزن رسانید تابخیال‌خود اورا ازخواب برانگیزد و خبرمهمی‌راکه داشت بسردارسپاه ایران‌برساند. آریومخصوصاً به نگهبانان سپاه سپرده‌بودکه هرلحظه خبرمهمی‌داشتند بیدرنك‌او رادرهرحال‌که باشدآگاه سازند اماچنانکه میدانیم پیش‌ازآمدن مردکه یکی‌ازدیدبانان قوای‌ایران بود آریوبیدار بود وتاصدای پای‌اورا شنیدبیدرنك تکانی‌خورد وبرجای‌خود نشست‌وباعجله از دیدبان پرسید :

ـچه خبر ی‌داری ؟

ـاسکندر نزدیك میشود چیزی نمانده‌است.

بلافاصله‌فرمان آماده باش صادر شد وهنوز قوای اسکندر برابر تنگه نرسیده بود که‌هریك از سپاهیان آریوبرزن در پشت سنگی بانتظار قوای‌دشمن دقیقه‌شماری میکرد .

سر انجام اسکندر وسپاهیانش رسیدند بی‌خیال بی‌احتیاط فارغ از اندیشه هرپیشامدی همینکه‌وارد دره‌منتهی‌به‌دربندشدندو تقریباً در محاصره ایرانیان قرار گرفتند ناگهان صدائی در دل کوهستان پیچید وآریو با صدای رسایش فرمان داد:

ـحمله‌کنید، سنگها رارها سازید.

دریك‌چشم بهمزدن تگرگی از سنگهای‌بزرك وکوچك بر سرسپاهیان اسکندر باریدن گرفت وقوای مقدونی را دسته دسته بخاك هلاك افکندوتا میرفتند خودرااز خطرسنگهابرهانندتیرهای جان‌شکار وسنگهای‌فلاخن‌کارشان‌را میساخت .

محشری بپا شده‌بود هرسنگی که‌ازکوه می‌غلتید درسرراه خود چندسنك دیگررا هم‌می‌غلتانید واین‌سنگها بین‌راه‌بهم‌خورده هریك بچند پاره تقسیم‌میشد ودرنتیجه‌یك‌سنك که‌ازقله کوه‌سرازیر شده‌بود وقتی بوسط دره‌ومیان سپاه اسکندر میرسیداقلاده‌سنك‌شده بود صدای برخورد سنگها در بالای کوه ومنظره‌معلق‌زدن‌آنهادر آسمان وسقوطشان بته‌دره وروی سرسربـازان مقدونی همراه با فریادهای‌هیجان‌انگیز ایرانیان که‌دمبدم‌یکدیگرراتشویق‌میکردند محشری ازوحشت واضطراب بوجود آورده‌ودرآن صبحگاه خلوت کوهستان‌را بلرزه‌افکنده‌بود.

هرلحظه که‌سپری میشد دسته تازه‌ئی از اردوی اسکـندر نابود میشد وسردارمقدونی را بیشتر مـتوحش میساخت اسکندر مقدونی ازاینکه بی‌پروا سپاهیان خودرابدل چنان دره‌ژرف وپر خطری رانده‌وباغروروا‌طمینان گروه زیادی‌ازسپاهیانش رابکشتن میداد بشدت نـاراحت بود و ازاینکه میدید راهی برای نجات سپاهیان خود جزعقب‌نشینی وفرار ندارد بی‌اندازه‌خشمناك‌بود.

عقب نشینی

اما اومیل‌نداشت‌عقب‌نشینی کنداصلامایل نبودبسربازانش بفهماندکه‌عقب نشینی وفرارهم راهی برای جستن از خطر است‌و میترسید که اگر یکبار سپاهیانش درجبهه‌ئی عقب‌نشینند باینکار عادت کنند وکارش زار شوداما ازطرف‌دیگر باران سنك‌وتیرهم‌که هر لحظه‌شدیدتر میشد آنچنان نبود که مجالی‌برای باقی‌ماندن‌در چنین پنداری بگذارد.

بقیه در صفحه ۳۷

اتریش

بیمارستان سیار روانی که فقط در روی آب بیماران را معالجه میکند شروع بکار کرد: این بیمارستان عبارت از یک کشتی بزرگ و مجهز است که پزشکان آن از نظر به استفاده از دریا برای تسکین اعصاب پیروی میکنند.

انگلستان

مقرر شد که تمام اعیان و رجال و شخصیت‌هائیکه در میهمانی های کاخ بوکینگهام و حضور ملکه انگلیس شرکت می کنند پلاکارد کوچکی که حاوی نام و عنوان خانوادگی آنها باشد به سینه نصب نمایند. این تصمیم از آنجهت اتخاذ شده است که ظاهراً اشخاص ناشناس و متعدد در میهمانیهای سلطنتی انگلیس زیاد دیده شده بودند.

اسرائیل

شهر معروف هولون که در تورات بکرات از آن اسم برده شده، بطور دقیق در سر جای اول خود دوباره ساخته خواهد شد. ساختمان این شهر بسبک چند هزار سال قبل خواهد بود و نقشه آن از هم اکنون تهیه شده است.

امریکا

مقامات دریائی امریکا - محرمانه - فاش کردند که دولت امریکا موشکهای زیر دریائی مخصوصی در ناحیه نیلس در دست ساختمان دارد که بسرعت یک موشک معمولی در قلب آب زیر دریائی های دشمن را نابود خواهد کرد. این زیر دریائیها ۵ متر طول دارند و تیتان نامیده میشوند.

امریکا

عروسک اسباب بازی جدیدی بیازار آمده که اگر کتکش بزنند و یا بشوخی با هفت تیرهای اسباب بازی آن را هدف قرار دهند فوراً میمیرد و فقط هنگامی دوباره زنده میشود که او را ببوسند!

امریکا

اولین موشکهای ضد زیر دریائی که از هوا پیما بسوی آب رها میشوند تکمیل شده است این موشکها بوسیله رادار و از فواصل صدها کیلومتر هدایت میشوند!

شوروی

دانشمندان شوروی در نظر دارند از اشعه لازر بعنوان وسیله ایجاد نیروی برق استفاده کنند مقصود از مطالعات این دانشمندان آنست که راه انتقال انرژی بدون سیم نقاله را بیابند

آلمان

دستگاه مخصوصی توسط پزشکان آلمانی اختراع شده که در صورت بروز بیماری قلبی قبلا بیمار را مطلع میکند تا وی بتواند پزشک را باخبر نماید. این دستگاه روی سینه بیمار و زیر لباس او نصب میشود.

کوبا

بدستور پزشکان فیدل کاسترو رژیم «ماست» گرفته و بمقدار زیادی لاغر شده است کسانیکه اخیرا اورا دیده اند اظهار عقیده میکنند که کاسترو حتی میتواند مجددا بیس بال بازی کند.

چین کمونیست

آخرین حملاتی که به رژیم شوروی در چین کمونیست صورت میگیرد از طرف مامورین دولت آلبانی آغاز شده است این مامورین که اغلب مسلمانند و در کشورشان نیز مسلمانان اکثریت دارند، روسها را به شرک و انکار ذات یگانه متهم میکنند و آیاتی از قرآن مجید را علیه آنان نقل مینمایند! مسلمانان چین که به بیانات این عده گوش میدهند قریب ۸۰ میلیون نفرند!

آمریکا

صفحات مخصوصی بیازار آمده که شنونده آن اگر در حال سیگار کشیدن باشد سیگارش فوراً خاموش میشود این صفحه از خود موج نامرئی صوتی پخش میکند که مخالف دود سیگار است.

آلمان

کارخانجات اتومبیل سازی آلمان توانسته اند بنزین مخصوصی جهت موتورهای اتومبیلهای جدید تهیه کنند که در موقع سوختن اکسید دو کربن تولید نکند یک نمونه از موتورهای جدید که با این بنزین میسوخت مدت ۴۸ ساعت در اطاق کاملا مسدود توانست بکار خود ادامه دهد.

شوروی

از جمله وسایل راحتی وصرفه جوئی که اخیرا برای خانواده‌ای روسی ساخته شده گهواره‌ای است که تبدیل به میز میشود و همچنین صندلی راحتی مخصوصی است که بسهولت میتوان آنرا گهواره کرد.

فرانسه

پرزیدنت دوگل تصمیم گرفته است در آینده نزدیکی بمنطقه خاورمیانه سفر کند. دوگل مشغول مطالعه است تا ابتدا بشهر های مقدس این سرزمین مثل امان و دمشق و اورشلیم و سپس بمصر و عراق سفر کند.

امریکا

دولت فرانسه به امریکا اطلاع داده است که دیگر بموشکهای نوع هوا نمت جان امریکا احتیاج ندارد دولت مزبور اعلام کرده است که بزودی موشکهای نوع فرانسوی جای این موشکها را در ارتش آن کشور خواهند گرفت.

اسپانیا

دولت اسپانیا و دولت فرانسه موافقت کردند که بجای مامورین گمرکی، در یکی از مناطق مرزی خود بطور آزمایشی تلویزیون نصب کنند و به وسیله تلویزیون گذرنامه و ویزای مسافرین را کنترل نمایند. اگر این آزمایش موفق شود تلویزیون در سایر مناطق مرزی اسپانیا - فرانسه هم بکار خواهد افتاد.

آلمان

آلمان و فرانسه بزودی یاد بود مشترکی را بمناسبت دو جنگ جهانی گذشته در استراسبورگ برگذار خواهند کرد. این مراسم در محلی که اردوگاه معروف اسیران استرو تهواف قرار داشت برگزار خواهد شد و شعار آن: صلح، اتحاد و اغماض خواهد بود.

امریکا

آرتور میلر نویسنده معروف امریکایی پیس جدیدی بنام «حادثه‌ای - درویشی» برشته تحریر درآورده که در آن قهرمان زن وجود ندارد! داستان این پیس در کمیسری پلیس در ۱۹۴۳ روی میدهد.



«دیوونه، مرا ببوس»

ظاهرا اینروزها کیم نواك ستاره آشوبگر امر
سخت عاشق آلبرت فینی کارگردان آخرین فیلم خود بنام (تو د
شده است.

این ستاره موفق و کامیاب پس از پایان فیلم (دیو
مرا ببوس!) اثر بین وایلدر کارگردان شهیر فیلمهای آپارتا
بعضیها داغشو دوست دارند رهسپار لندن شد تا برای دوبا
در یك فیلم انگلیسی شرکت جوید از قرار معلوم کیم نواك در
فیلمبرداری فیلم دیوونه مرا ببوس فوق العاده مورد توجه بین
قرار گرفته و پیرمرد را سخت تحت تاثیر قرار داده است.

بطوریکه بین وایلدر درباره او بیکی از دوستان
اظهار داشت: «کیم نواك وسیله خوب شدن فیلم است.
اساسی آنست که کارگردان بتواند از این وسیله بنحو احسن ا
کرده و فیلم خوب بسازد. او برای ستاره شدن خیلی زحمت
است ولی حیف که امروزه نمیداند چگونه از استعداد
استفاده کند»،



مسافرت بچ

«آنجی- دیکنس
هنرپیشه سکسی و مس
عالم سینما هفته گذشته
یك مصاحبه مطبوع
اعلام کرد که تصمیم
است برای دیدار
چین کمونیست باین
مسافرت کند.
«آنجی- دیکنس
مستقیماً نامه‌ای به مائو
واجازه مسافرت خوا

لیز تایلو

«الیزابت ت
سرکشی بیك نوا
دوتای آنها پسرود
«الیزابت
نوشت تاهزینه نگ
پانسیون‌های شهر
«لیز تایلو
وسیله تلفن باریچا
تماس گرفت وموا

سینمائی

قیام مارینا - ولادی علیه ژنرال دوگل

«مارینا ــ ولادی» همسر سابق «روبرت حسین» اعلام داشت که تصمیم گرفته است علیه ژنرال دوگل بسازمان ملل متحد شکایت کند و ضمنا برای همیشه فرانسه را ترک گفته و با لجزایر برود.

علت این تصمیم جنجالی مارینا ولادی این است که اخیرا بموجب قانونی که بدستور ژنرال دوگل بتصویب رسیده است چندتن از هنرپیشه‌های فرانسوی و از جمله مارینا ولادی که درآمدشان از حد معینی تجاوز میکند مجبورند صدی پنجاه درآمد خود را بعنوان مالیات بصندوق دولت بپردازند و فعلا مارینا پیشقدم شده و علیه این قانون بمبارزه برخاسته است.



درهالیوود

☼ اعلام شد که کلیف ریچارد هنرپیشه و خواننده انگلیسی و محبوب دخترها تصمیم دارد برای شرکت در یك فیلم موزیکال آمریکائی به هالیود مسافرت کند.

یکبار دیگر

☼ «کاپوسین» هنرپیشه معروف فیلم «خیابان داغ» بار دیگر بالارنس هاروی در یك فیلم درام بنام «امیدهای فراموش شده» شرکت خواهد کرد. محل تهیه این فیلم هندوستان است.

عجیب الخلقه

مطبوعات سینمائی امریکا نوشته‌اند که اخیرا همسر لارنس هاروی یك کودك عجیب الخلقه بدنیا آورده است که بصورت شگفت انگیزی شبیه بچه میمون بوده است این کودك عجیب ــ الخلقه فقط ۴۸ ساعت زنده بوده است.



لیز تایلور مادر چهار فرزند دیگر شد

«الیزابت تایلور» هنرپیشه جنجالی و معروف ضمن سرکشی بیك نوانخانه چهار کودك یك تا چهارساله را که دوتای آنها پسر و دوتای آنها دختر بودند بفرزندی قبول کرد.

«الیزابت ـ تایلور» بلافاصله چکی بمبلغ صدهزار دلار نوشت تا هزینه نگهداری این چهار کودك را در یکی از بهترین پانسیون‌های شهر لوس آنجلس پرداخت کند.

«لیز تایلور» قبل از اتخاذ این تصمیم خیلی فوری وسیله تلفن با ریچارد برتن که در هتل باستراحت پرداخته بود تماس گرفت و موافقت شوهرش را نیز جلب کرد.

سینمائی

یك نگاه: بسینما و ستاره‌ها

لیز تایلور پکر شد

لیز تایلور هفته گذشته از اظهارات جون گرافور ستاره سابقه‌دار هالیود سخت پکر شد. جون گرافور هفته پیش طی مصاحبه‌ای اظهار داشت.

«این زن فوق العاده بی دیسیپلین و بی تراکت است و بیخود و بیجهت اورا لوس و نر کرده‌اند.»

من تاکنون موفق نشدم خود را راضی کرده و بتماشای یکی از فیلمهای این موجود بروم. وقبول بفرمائید که من تنها نیستم که اینطور فکر میکنم.

الویس پریسلی دیوانه‌وار عاشق شده

اخیرا فاش شد که الویس پریسلی دیوانه‌وار عاشق یکدختر ۱۷ ساله مکزیکی شده است و برای آنکه معشوقه را از شر خطرات احتمالی حفظ نماید یك آپارتمان مجلل در طبقه ۴۰ یك بولدینك در نیویورك اجاره کرده و یك تلفن طلائی بسیار زیبائی نیز باو هدیه کرده است. جالب این جاست که که دخترخانم خوشبخت بدون الویس قدم از خانه بیرون نمیگذارد و الویس حتی شماره تلفن اورا هم باو نگفته است تامبادا او این شماره را به پسرهای ناقلای دیگر داده و اسباب درد سر جناب الویس پریسلی را فراهم آورد وفقط خودش هر موقع هوس کرد شماره دختر را گرفته و با او وعده ملاقات میگذارد.

آواگاردنر و همسری ابراهیم

☼ آواگاردنر ستاره تابناك و دلربای سینمای امریکا پس از ماهها گفتگو و مبادله بالاخره راضی نقش همسری حضرت ابراهیم را در فیلم آینده جون هوستن بنام «انجیل» قبول کند. قبلا قرار بود آواگاردنر نقش دیگری را بعهده بگیرد و ماریا کالاس خواننده معروف اپرا نیز در فیلم انجیل شرکت نماید. ولی ماریا کالاس پس از ۴ ماه مطالعه و مذاکره به جون هوستون پاسخ داد که حاضر نیست در فیلم انجیل شرکت نماید. دلیل این عمل او هم اینست که ماریا معتقد است ظاهر شدن در روی پرده سینما از ارزش او خواهد کاست.

همراه سه دختر ترگل ورگل

استیو مك کوئین هنرپیشه قالتاق و بزن بهادر فیلمهای کابوئی اینروزها از خوشحالی در پوست نمی‌گنجد از قرار یکه میگویند علت این خوشحالی آنست که باستیو اطلاع داده‌اند در فیلم آینده‌اش با سه دختر خانم ترگل ورگل و فرد اعلا همبازی خواهد بود.

در این فیلم که بطور قطع یك فیلم کابوئی خواهد بود ایوت میمیوت سولیون و جین فوندا شرکت دارند.

اینگرید برگمن اسکار میگیرد



● «اینگرید ـ برکمن» ستاره قدیمی و هنرمند که موفق باخذ جایزه اسکار شده است مشغول بازی در فیلمی است که حوادث آن مربوط باختلاف نژادی در آمریکاست.

در این فیلم که نام آن «با تمام قلب از تو متنفرم» میباشد اینگرید نقش زنی را بازی میکند که طرفدار سیاهان است در حالی که شوهر او بشدت از نژاد سیاه متنفر است و همین اختلاف سلیقه ماجراهای عجیبی را باعث میشود.

محافل سینمائی پیش بینی می‌کنند که اینگرید برگمن بخاطر هنرنمائی خارق العاده خود در این فیلم موفق خواهد شد که امسال بار دیگر جایزه اسکار را نصیب خویشتن سازد.

سینمائی



ورزشی

از: اردشیر ملک مرزبان ـ قاسم پهلوان

بیست و چهار تن فوتبالیست و سرپرست و مربی بشوروی رفتند

روز دوشنبه اینهفته چهارتن فوتبالیست و سرپرست همراه مربی بشوروی رفتند در میان مسافران «شوروی» جمعی ازمسافران «هند» شرکت ندارند وبجای آنها افراد دیگری وارد تیم شده‌اند.

سرپرستها عبارتند از: اسکوئی دبیر وسرپرست هیئت اعزامی، فکری مربی تیم ملی، مخب نماینده باشگاهها، حاجیان خزانه‌دار، تهرانی داور بین‌المللی وقهرمانان عبارتند از:

● اصلی وظلی **دروازه‌بان** امیر آصفی، حبیبی، جاسمیان میرزائی، محراب، قلیچ خانی «بك» ● عرب نوریان، لطیفی وطنخواه‌هافبك، ● شیرزادگان، بهزادی، برمکی، کائی افتخاری، کنستانت‌هاراطونیان، شهرستانی فوروارد رنجبر بعلت گرفتاریهای داخلی و جمالیان وطالبی برای تکمیل معالجات خود باین سفر نمیروند تیم تهران در گذشته یکمرتبه بشوروی رفت و ضمن مسابقات جالبی با اسپارتاك ارمنستان شوروی مساوی کرد و ازرینا مونقلیس خورد و دربازی بعدی نفت‌گر باکو را شکست داد.

تیم فوتبال، روز پانزدهم مرداد در «گرسنادا» وروز ۱۴ مرداد در «روستف» و در هفدهم مرداد در «اودسا» با تیمهای طراز اول شوروی مقابله خواهند کرد انجام تماس خارجی قبل از بازیهای المپیك برای تیم ملی فوتبال فوق‌العاده سودمند است آرزو میکنیم فوتبالیست‌های ما باکسب تجربیات بیشتری از این سفر در توکیو خوب تجلی کنند نکته جالب دیگر شرکت جاسمیان پر قدرت‌ترین بك تیم ملی ایران در این سفر است او بخاطر بیماری و معالجه درمسابقات اخیر شرکت نداشت.

تیمهائیکه بتوکیو میروند

سرانجام تکلیف تیمهای شرکت کننده در بازیهای المپیك روشن شد وقرار است ۵۷ تن ورزشکار و ۱۸ سرپرست بشرح زیر بژاپن بروند:

● شمشیر بازی دو نفر ● بوکس ٤ نفر باضافه مربی، ورئیس فدراسیون ● تیراندازی دو نفر ● دوومیدانی ۸ قهرمان پسرو دختر همراه مربی ورئیس فدراسیون ● ژیمناستیك ۲ نفر!؟ ● شنا وشیرجه ۲ نفر!؟ ● فوتبال ۱۷ نفر، باضافه‌مربی وداور ورئیس فدراسیون ● کشتی آزاد ۷ نفر باضافه‌مربی، داور، ورئیس فدراسیون ● کشتی فرنگی ٤ نفر ویك‌مربی ● وزنه‌برداری هفت‌نفر، باضافه مربی، داور ورئیس فدراسیون ● دوچرخه سواری ۲ نفر؟ این لیست براساس استحقاق ولیاقت قهرمانان تنظیم نشده است مثلا دردوومیدانی بخاطراینکه رئیس فدراسیون اخوی تیمسار است هشت نفردختر وپسر انتخاب شده اند. درکشتی فرنگی اصولا شانسی برای پیروزی نداریم ولزومی هم ندارد که قهرمانان در این رشته شرکت کنند اگر هیئت منتخبین آدمهای باانصاف وبیداری بودند حداقل بقهرمانان تیم ملی دوچرخه سواری محبت میکردند وبرای اولین بار اجازه میدادند که دوچرخه سواران ایران بایك تیم کامل در بازیهای المپیك شرکت کنند چون اگر کسب امتیاز است بنا برسوابق موجود وضع دوچرخه‌سواران از تیم کشتی فرنگی و دوومیدانی، و شمشیربازی در مقام مقایسه بمراتب بهتر و قوی‌تر از آنهاست چنانچه موضوع استحقاق مطرح است باز فعالیت دوچرخه‌سواران تیم ملی بیش‌ازحد تصوراست تلاش فدراسیون دو چرخه سواری درطول دوسال اخیر حقیقتا قابل توجه بوده جادارد بجای نفرات زیادی (شمشیربازان و کشتی‌گیران فرنگی) تیم کامل دوچرخه‌سواری را افتخار شرکت دربازیهای المپیك بدهند.

جادارد که بازهم تاوقت باقی است روی افراد وتیم هائیکه بمسابقات ژاپن اعزام میشوند تجدیدنظری بشود باشد که دراین‌میان ازکسی تضییع حق نگردد.

پای صحبت نامجو «۳»

چرا ورزش وزنه‌برداری سقوط کرده است؟

درسالهای گذشته با وسائل کم وغذاهای ناجور تمرین میکردیم وقهرمان میشدیم ولی حالا کمیت ورزشی وزنه‌برداری در ایران نسبت بزمان گذشته تا حدودی بیشتر شده اما از لحاظ کیفی وضع وزنه‌برداری بسیار ضعیف است چون دستگاه ورزشی کشور فاقد ارگانیزاسیون است وجوه ورزشی بعبث تلف می‌شود وازاین رهگذر نیروها واستعدادها از بین میروند شناخت استعداد درجوانان وپرورش نیروی آنها احتیاج بافرادی مطلع وکاردان دارد که درکمال تاسف باید پذیرفت در این زمینه بسیار فقیر هستیم، مثلا «برقی» میتوانست خوب ترقی کند اورا غنچه نشده پرپر کردند وبامان خدا سپردند «علم‌خواه» هم یکی ازچهره‌های با ارزش وزنه‌برداری ایرانست واگر خوب رهبری وهدایت میشد قادر بود سالهای سال درمسابقات جهانی عرض وجود کند «علم‌خواه» احتیاج بمعلمی دارد که ازهرحیث اورا درك کند وبشناسدرها کردن جوانانی امثال علم‌خواه و برقی گناهی بزرك ونابخشودنیست که مسئولان مربوطه مرتکب شدند بازهم مثال میزنم تمرزیکی از قویترین سبك وزنهای دنیاست سالهاست که بارکوردهای ۳۶۵ تا ۳۷۵ کیلو درجا میزند وبهمین ترتیب عامی تهرانی اشکی برومند بهترین دوران عمرخودرا بافاصله زیاد ازقهرمانان جهان مفت وبیهوده ازدست میدهند.

برومند ازآن جوانهائیست که بایك تمرین پی‌گیر زیر نظر یك مربی وارد میتواند حداقل برکرسی سوم جهان آنهم درسنگین‌وزن تکیه کند تازه من به برومند بیشتر ازاین هم خوشبینم درسراسر ایران خاصه در آذربایجان ومازندران وگیلان جوانان با استعدادی داریم که می‌توانند دریك محیط خوب وسالم پرورش پیدا کنند وگذشته پر افتخار ورزش وزنه‌برداری را درجهان با وضع بهتری تجدید نمایندولی چون کارشناسان فنی یا باصطلاح آنهائیکه در دستگاه خود در امغز متفکر میدانند از شناخت استعدادها بعلت بی‌اطلاعی ازامرورزش عاجزند و ازبین صدها جوان مستعدیکی مثل تمرزو تهرانی و غیره روی علاقه ذاتی وبنا بمیل واراده خود بدون اینکه بموقع تشویق بشوند بمیدان می‌آیندو براساس نیرووتوان خود متناسب با معلومات اکتسابی دراین فن بطور متعارف بالامیآیندو در تیم ملی جای میگیرندوچون این افرادجانشین ندارند رقابت مشروع که منشاء اصلی احیای ورزش وزنه‌برداری درایرانست ازبین رفته وسالهای سالست که تمرز ازگارد قدیم در تیم ملی جای دارد.

خلاصه دلائل عقب‌ماندگی مازیاد است وبازهم میگویم که دربازیهای ژاپن مقام طبیعی ما ازدهم تا دوازدهم بالاتر نمیرود این حقیقت است بیان واقعیت تلخ است وممکن است اظهارات من موجبات رنجش خاطر مسئولان فعلی وزنه‌برداری ایران را که همه از دوستان صمیمی من هستند فراهم نماید با اینهمه بگذار دوستان ازمن برنجند ودلتنك بشوند ولی وجدان بیدار ووظیفه بمن حکم میکند که رابگویم من دراین آب وخاك بزرك شده‌ام **بشاه وملتم علاقه دارم** وبنابراین ازگفتن حقیقت وبررسی مسائل وزنه‌برداری در ایران باکی ندارم شیرازه ورزش ما بخصوص ژیمناستیك وزنه‌برداری از هم گسیخته است مسئولان ورزش ایران در اطاقهای در بسته خود نشسته‌اند تا ورزشکاری مثل من و سلماسی وتختی وحبیبی از گرد راه برسند وبا نیرو واستعداد ذاتی خود

بقیه در صفحه ٤۲

کشتی

هفته پیش مسابقات کشتی آزاد قهرمانی کشور باشرکت یازده تیم در استادیوم فرح صورت گرفت در نتیجه اکبر حیدری، همادیان، سرداری، موحد صنعتکاران مهدیزاده امیری قهرمان شدند از بین این جمع در وزن دوم همادیان جوان تازه کاریست که برخدا بنده غلبه کرد وقرار است این عده دراردو تمرین کنند تا با انجام آخرین مسابقات آنکه لایق تراست راهی دیار کشور آفتاب تابان شود نکته قابل توجه این مسابقات شکست قلیچ خانی از سرداری با امتیاز زیاد بود، سرداری ازقهرمانان قدیمی بیشتر از همیشه آماده است.

آخرین نبرد او با سیف‌پور دیدنی و تماشائیست درمورد وضع قهرمانان کشتی ایران دربازیهای ژاپن وچگونگی موفقیتشان درشماره‌های بعد صحبت میکنیم.

والیبال

مسابقات دوره‌ای باشگاههای تهران باردیگر توجه مردم تهران را بهنر نمائی ورزشکاران این رشته جلب کرده است درطول سالهای اخیر والیبال توسعه عجیبی پیدا کرده ضمن کمیت توجه کیفیت این ورزش روی همکاری «رئیس وامین» و مربی تیم ملی «جبارزادگان» بالارفته تا بجائیکه جوانان قادرند در برابر تیمهای قوی اروپائی بهتر از گذشته بشکل عالیتر عرض وجود کنند از حوادث مهم مسابقات اخیر شکست تهرانجوان قهرمان سال گذشته باچند اختلاف از همایون بود و

بقیه در صفحه ۳۹

در این سری از مقالات روانی و اجتماعی که چکیده تجربیات دانشمندان و متخصصین فن میباشد راه و رسم موفقیت و پیشرفت و پیروزی بر مشکلات زندگی روزمره برای شما تشریح میشود .

بجنگ مشکلات برویم و بر آن پیروز شویم

همانطور که برای مطمئن شدن از سلامتی جسم خود بدکتر مراجعه میکنید برای اطمینان از سلامت روح هم باید به روانشناسی مراجعه کنید اگر میخواهید از سلامتی روح و تثبیت شخصیت خود آگاه شوید چگونگی تطابق نکات زیر با روحیه و طبیعت شما بهترین محک آزمایش است بشرط آنکه سعی کنید بهر سئوال پاسخ درست و دقیقی بدهید .

آیا خوشبین هستید؟

اگر پاسخ شما باین سئوال منفی است معلوم می‌شود شخصیت ضعیفی دارید و نمی‌توانید در مقابل مشکلات روزانه مقاومت کنید و مسیر خود را تا رسیدن بهدف تعقیب نمائید.

خوشی و لذت باهم تفاوت دارند خوشی عبارتست از سعادت و رضایت دائمی در زندگی ولی لذت آنی بوده و ارتباط زیادی با سعادت ندارد.

لذت را می‌توان با پول خرید. شما با پرداخت پول می‌توانید بسینما و تئاتر و تفریح بروید و لحظاتی از عمر را مسرور باشید و لذت ببرید ولی سعادت و خوشبختی قابل خریداری نیست اگر در زندگی هدفی دارید و برای بدست آوردن آن در تلاش هستید خود را مسعود و خوشبخت حس میکنید و رسیدن بآن هدف است که سعادت و خوشبختی برای شما همراه دارد.

آیا بزندگی علاقمند هستید ؟!

در هر سن که هستید از طفل هفت هشت ماهه گرفته تا پیرمرد صدساله آیا به عشق کار و بازی علاقه دارید یا خیر؟ تنها شرط بقاوزنده بودن علاقه بزندگی است منتهی علاقه شما باید متناسب با ظرفیت و لیاقتتان باشد نه آنکه هرچه در تخیل و اندیشه شما می گنجد آرزو کنید و برای بدست آوردن آن زندگی خودتان را تباه کنید.

بخاطر دارم روزی شخصی پیش من آمد و پس از طرح مسائل مختلف گفت «خیلی دلم میخواد تحصیلاتم را در دانشگاه ادامه بدم».

جواب دادم «هنوز هم دیر نشده »

آهی کشید و گفت در حدود چهل سال از عمرم میگذرد زن و چند بچه دارم مجبورم برای تامین زندگی آنها کار کنم.

بار اهنمائی من یک کار پردرآمد شبانه پیدا کرد و روزها بدنبال تکمیل تحصیلاتش رفت و بزودی توانست در رشته مهندسی فارغ التحصیل شود . اکنون کارمند ساده آن روز که حتی پس انداز یکماه مخارج زن و بچه اش را نداشت مهندس عالیمقامی است و وضع مالیش بسیار خوبست .

ممکن است بین شما خوانندگان هم نظایر این شخص پیدا شود که با اینکه قبلا مایل بانجام کارهای بزرگ هستید ولی از ترس موفق نشدن یا بعلت موانع کوچکی جرات رفتن بدنبال آن را ندارید اما اگر کمی فکر کنید و تصمیم مردانه بگیرید انجام هیچ کاری در هر سن و سالی هم که باشید غیر ممکن نیست. تنها یکجو اراده لازم دارد.

آیا با اطرافیان خود تماس دارید یا از آنها دوری میکنید ؟

تجارب دانشمندان بزرگ نشان میدهد که اکثر امراض روحی و حتی جسمی از انزوا و گوشه گیری از اجتماع سرچشمه میگیرد .

بدیهی است کسی که از مردم بدش میآید و زندگی فردی و بی سر و صدا را بتماس با مردم ترجیح می‌دهد دچار مرض روحی است .

منظور از تماس با مردم این نیست که شما تمام وقت خود تان را در جلسات عیش و تفریح دوستان بگذرانید بلکه باید موقعیت خود تان را بین مردم حفظ کنید .

آیا در غم و شادی مردم شرکت میکنید. آیا به دردها و غمهای آنها گوش میدهید و اگر کمکی از شما ساخته است از آنها دریغ نمیکنید. اگر جواب شما منفی است خیلی زود باید در صدد تغییر اخلاق خود برآئید و بعید نیست به امراض روحی دچار شده اید.

آیا یک فکر جمع و متمرکز دارید؟!

آنهائیکه نمیتوانند افکارشان را بیک نقطه معین متمرکز سازند هرگز قادر نیستند هدفشان را دنبال کنند فکر آرام و متمرکز بهترین نشانه سلامتی روح است. در کارها و انتخابهای خود هرگز مردد نباشید. اگر عزم کردید کاری را انجام دهید فورا با تصمیم قاطع شروع کنید و تا انجام آن تردید بخود راه ندهید مطمئن باشید کمترین دودلی موجب میشود که نیمه راه بمانید و هرگز بهدف نخواهید رسید.

اعتدال در کارها زندگی را لذت بخش و شیرین میسازد و افراط موجب بهم خوردن موازنه فکری و روحی و اقتصادی میگردد .

اگر هدف خود تان را خوب شناخته و راه رسیدن به آن را میدانید یقین کامل داشته باشید زندگی مرتب

بقیه در صفحه ۳۷



چگونه باید موفق شد؟

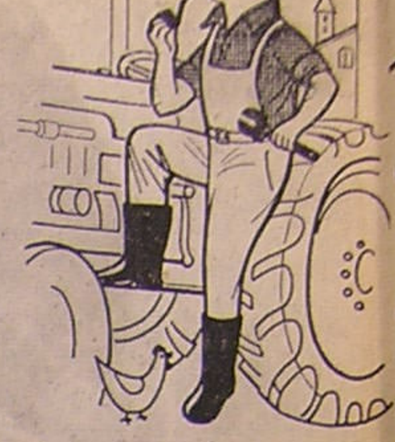


چگونه باید موفق شد؟



چگونه باید موفق شد؟

چگونه باید موفق شد؟



چگونه باید موفق شد؟



چگونه باید موفق شد؟



چگونه باید موفق شد؟



● عقاب در

● حمله یك عق

● چهره متکبر یك عقاب

زندگی پرشکوه عقاب: فرمانروای بیرحم آسمانها

عقاب صدوچهل سال عمر میکند و در سن شش سالگی بالغ میشود - این پرنده مغرور باس

۱۴ کیلومتر در س

عقاب سلطان بیرقیب آسمانها باوجودآنکه معمولا بیش از ٤ کیلووزن ندارد. قدرت فوق‌العاده‌ای دارد بطوری‌که قادراست گاهی طعمه‌های سنگین‌تر ازخودرا در چنگال توانای خود گرفته و از نقطه‌ای بنقطه دیگر پروازکند.

ازنوك منقارتا انتهای دم این‌حیوان معمولا از ۸۰ سانتیمتر تجاوز نمیکند ولی باوجود این طول بالهای قدرتمند عقاب از ۲/۳۰ متر تجاوزمیکند.

عقاب طبعاً بلندپرواز است، شاید بهمین جهت است که اغلب ملتها آنرا بعنوان مظهر وسمبل انتخاب‌نموده وپرچمها ونشانهای خودرا بعکس وتصویراین پرنده منقش میسازند.

باوجود اینکه عقاب معمولا درارتفاعات‌زندگی‌میکند معذلك بازهم ازجریانهای هوائی‌که در ارتفاعات وجود دارد استفاده کرده وسعی میکند اوج بیشتری گرفته وبازهم بالا وبالاتر برود.

ولی این بالارفتن دلیل بر ضعیف‌شدن قدرت بینائی ودیداو نشده واوهمچنان کنترل‌منطقه‌خود را حفظ مینماید و کوچکترین حرکت وجنبش طعمه‌های خودرا روی زمین ازنظر دور نمیدارد.

وقتی عقاب طعمه وصیدی روی زمین‌دیدناگهان مانندصاعقه بطرف زمین سرازیر میشود ودر این‌هنگام در حدود ۱٤۰-۱۵۰ کیلومتر درساعت‌سرعت میگیرد. این پرنده خارق‌العاده هرگز

هنگام‌شکاروصیدطعمه‌اشتباه‌نمیکند هنگامیکه بطرف زمین سرازیر میشود کلیه جوانب را در نظر میگیرد وازکمترین‌وکوچکترین وسیله‌برای‌زودتر رسیدن به‌طعمه وحشت‌زده وهراسان‌خود استفاده میکنند هریك جفت عقاب‌منطقه فرمانروائی مخصوص بخوددارند ودراین منطقه که‌باید در حدود ۵۰ کیلومتر مربع باشد زندگی میکند هرگز از خاك خود قدم بخارج نمیگذارندوهرگاه‌برحسب تصادف عقاب‌دیگری ازآن محل ردشود باچنه پروازخصمانه باو میفهمانند که باید هرچه زودتر منطقه او را ترك نموده وبجای دیگری‌برود.

شکار حیوانات ریزو درشت معمولا بعهده‌عقاب‌نر است عقاب نر پس ازآنکه شکاررانیم‌جان‌یا کشته اززمین‌برداشت بسرعت راه آسمان‌رادرپیش‌میگیردویکراست بطرف نقطه مرتفعی که جفت ماده‌اش در آنجا منتظر اوست میرود وباهم بلاشه کردن وپرپر کردن طعمه میپردازند.

معمولا حیوانات کوچك نزدیك شدن عقاب را از فواصل دورحس‌میکنند وبکمك‌صداهای عجیب‌وغریب ووحشت‌زده‌ای که‌از خود درمیآورندسایرحیوانات‌جنگلی را از نزدیك شدن خطرآگاه میسازند ولی معهذا عقاب‌هرگز گرسنه نمی‌ماند و با سرعت فوق‌العاده‌ای که‌هنگام‌پائین‌آمدن دارد همیشه موفق میشود یك یا

چندطعمه دیرخبرشده وکندرو و غافلگیرشده‌را ازروی‌زمین‌بردارد وباخود بآسمان ببرد.

لذیذترین طعمه عقاب‌های کوهستانی‌موشهای‌وحشی‌وموشهای کور هستند این حیوانات از آنجائیکه زمستانها زندگی‌بطیی دارند ودر بهار نیز حرکات‌و فعالیت‌های حیاتی آنها کندتراز سایر حیوانات می‌باشد بآسانی طعمه عقاب‌شده واسیر چنگالهای پولادین‌عقاب‌های گرسنه‌میگردند.

عقاب معمولادرفصول معینی به‌حیوانات‌روی‌زمین کمترحمله‌ور می‌شود.

وکمتربرای بدست آوردن طعمه به حیوانات‌کوه وبیابان حمله ور میشود. ریشه شناسان معتقدندکه عقاب این‌عمل‌راصرفاً ازآن‌جهت می‌کندکه بجانوران فرصت‌زادوولدوتکثیرداده‌وخود هیچگاه دچارکمبود مواد غذائی درسرزمین خود نگردد.

عقاب علاوه برموش‌کور به قرقاول برفی، (نوعی‌قرقاول‌که پرهای سفیدرنك دارد) خرگوش گربه وحتی‌سك هم حمله میکند، بندرت دیده شده‌است‌که عقابی به بزکوهی وگوسفند وآهوحمله نماید.

دراسکاتلند (انگلستان) نوعی‌عقاب وجود داردکه علاقه فراوانی به‌قرقاول وحشی‌دارد.

ومعمولا این‌پرنده زیباودل انگیزراهنگام پرواز در آسمان غافلگیر نموده و با اوبجدال

می‌پردازد وپس‌ازآنکه موفق‌شد اورانیمه جان سازد بامنقارخود پشت گردن درازقرقاول وحشی‌را گرفته وبسوی‌لانه‌خوداوج‌میگیرد تاکنون چندفیلمبردار حادثه‌جو وفرصت طلب‌موفق‌شده‌اند ازچنین صحنه‌های جالبی فیلمبرداری نمایند وفیلمهای خودرا بقیمت های گزافی دراختیار موسسات تحقیقاتی‌قراردهند.

عقاب برخلاف انسان که ضرفاً بخاطرتفریح دست بشکار میزند وحیوانات راازپای در میآورند.

فقط وقتی‌که واقعاً گرسنه است‌ازلانه خود بقصد صیدخارج میشود وحیوانی را صیدکرده میخورد. عقاب‌مخصوصاً درفصل زمستان‌وسرماکم‌غذامیشود وحتی ممکن‌است هفته‌هاهم ازلانه خود تکان نخورد وحیوانی‌رانکشد.

پرنده‌ای که‌به‌بیرحمی‌شهرت یافته است‌حتی‌اگرحیوان‌مرده‌ای راسرراه خود بیابد می‌ایستد همانجا دست بکارخوردن حیوان می‌شودوبکلی فکرصیدتازه را سرخود بدرمیکند.

واین البته بشرطی است که گوشت‌حیوان مرده تااندازه‌ای سالم‌باشد.

گاهی‌هم عقاب‌ازگوشت‌منجمد شده استفاده میکند وازلاشه حیوانات وپرندگانی که دچار بهمن‌های زمستانی شده ودرزیر خروارهایخ وبرف جان‌سپرده‌اند درفصل‌بهار استفاده میکند. بطور



● عقابَ در سال چندبار «خانه تکانی» میکند و هرروز شاخه‌های تازه‌ای برای تزئین آشیانه‌اش میبرد ● صیدخودرا بچنگ آورده

عقاب : مظهر توانائی وپیروزبختی هاست وزندگی او لبریز از شگفتیهائی است که باید آنرا خواند

۱۴ کیلومتر در ساعت پرواز میکند. وتا ارتفاع شش هزار متر اوج میگیرد.

کلی عقاب وقتی سیراست حیوان بی‌آزاروساکتی‌است حتی‌تعریف میکنند که‌عقاب گاهی هم که‌حوصله ندارد لاشه گوسفندیا آهوئی را باروباه تقسیم‌میکند وبا اودوستانه سر یك‌سفره می‌نشیند بدون آنکه کوچکترین اذیت‌وآزاری به‌روباه که‌هنگام گرسنگی‌وتنگدستی لذیذ ترین‌طعمه‌اوست برساند.

عقاب‌ماده‌معمولا از عقاب نرظریف‌تر ونازك‌اندام تراست. عقاب‌ماده‌بندرت دنبال‌شکارمیرود این‌عقاب‌نراست که غذای‌خانه را صیدمیکند.

معمولا عقاب‌ماده‌پس ازصید غذا رانزد عقاب ماده‌وفرزندانش میبردویا آن‌را در دامنه‌مرتفع کوهها درمعرض‌دیدعقاب قرار می‌دهد. وخود بلافاصله پس از بزمین گذاشتن حیوان‌صیدشده دوباره‌راه آسمان‌را پیش‌میگیرد. ماده‌عقاب وقتی بسر وقت طعمه رسید ابتدا پوست‌ضخیم‌یا پرهای دیر هضم را ازلاشه‌شکار دور می‌کند وآن‌را پوست‌کنده‌وآماده خوردن‌می‌کند وخود پس‌ازآنکه یك‌شکم‌سیرغذاخورد به لانه باز می‌گردد وباقیمانده را برای جفت‌زحمت‌کش‌ودست‌ودل‌بازخود میگذارد.

عقاب آشیانه‌بسیار وسیعی برای‌خودمیسازد. این‌آشیانه‌ها بیشتراوقات برروی مرتفع ترین تخته‌سنگها وپرتگاهها قراردارند عقابهای اروپائی گاهی‌اوقات‌روی درختها تناوروبلندصنوبروکاج‌هم برای‌خودآشیانه بنامیکنند.عقاب ازآنجائیکه طبعاً پرنده"مغرور ومتکبری است هرگز آشیانه خودرا درمخفیگاهاودورازچشم انسان مانند سایر حیوانات بنا نمیکند زیرا همیشه آن‌رادر بلند ترین نقاط‌ممکنه‌درجائیکه‌مسلط به‌دشت و کوهستانها است بنا می‌سازد وهیچ ترسی نیز ازدیده شدن بخود راه‌نمی‌دهد غرورذاتی اومانع ازآنست‌که ازبشربترسد وهمیشه‌بایك‌حالت تبختروتفرعن ونفرتی‌با نسان‌وسایرموجودات‌کره زمین‌مینگرد.

عقاب‌های کوهستانی‌لانه و آشیانه خودرادرارتفاعات۱۰۰۰ ۲۰۰۰ متری‌درمحلی‌دورازتابش شدید نورخورشید میسازند. آزمایشات متعددنشان‌داده است که‌تخم‌عقاب‌درمقابل نورخورشید تاب‌چندانی نداشته‌وفاسد میگردد درمقابل تخم‌ونوزادعقاب‌مقاومت زیادی‌دربرابرسرماداشته‌وبخوبی درجات پائین را تحمل می‌کند عقابها هرچند وقت یکبارخانه تکانی‌میکنند وشاخ‌وبرگهای کهنه وکثیف را بابرگها و شاخه‌های جدید وتروتازه میپوشانند.. عقاب حیوان فوق‌العاده تمیزی است وبه‌پاکیزگی‌بدن خود علاقه زیادی‌دارد وهرشب‌هنگام‌بازگشت بلانه‌شاخ‌های برك‌دارتازه وشسته وتمیزرا باخود بهمراه‌آورده و بخانه‌نسبتاً بزرك‌خود سروصورتی میدهد. بهمین‌جهت است‌که خانه عقاب بتدریج که سالها سپری میگردند مرتفع‌ترمیگردند و در اروپا لانه‌های عقاب‌که ارتفاع‌آن ازسه‌متر‌متجاوزنیزدیده شده‌است. لانه‌هائی که‌باین‌ترتیب مرتباً بر- طول وارتفاع آنها افزوده میگردد بالاخره براثرسنگینی‌تاب‌نیاورده وقسمتی یابطورکلی تمام‌آن از شاخه جدا شده وسقوط میکند. درچنین‌مواقعی است که‌عقاب کوچ کرده و درصدد ساختن‌آشیانه جدیدی برمیآید.

بچه عقاب ازهفته سوم‌حیات خود شروع‌به‌پردرآوردن میکند؛ پرها ابتدا روی بالهای عقاب درمیآیندگردن بچه‌عقاب مدتها بعد شروع به‌پردرآوردن میکند. معمولا بچه‌عقاب ازهفته دوازدهم شروع به‌پریدن میکند واولین پروازهای‌خودرا روی شاخسارها وتپه‌های بزرك وکوچك میکند.

بچه عقاب وقتی سراز تخم خارج‌میکند اگرماده باشد رشد ونمو بیشتری‌نسبت به‌بچه عقاب نر که‌بعداً سرازتخم دیگرخارج میکند دارد. ازآنجائیکه بچه عقاب ماده نیز باعقاب ماده بالغ ازنرقویتر و وزناً سنگین‌تراست وقتی بچه عقاب نر ازتخم بیرون آورد یااورابشدت مضروب‌ساخته وازخود دورمیسازد ویا اورا در کمال راحتی وسادگی نوش جان میکند. ولی وقتی بچه عقاب نر زودتر از ماده سرازتخم بیرون آورد کمبود رشد خودرا درمدت کوتاهی‌جبران‌کرده وهموزن بچه عقاب نر که بعداً متولد میشود میگردد وبچه عقاب ماده دیگر جرأت حمله‌کردن باورا ندارد.

درمیان دو وگاهی‌هم بندرت ٤ تخمی که عقاب میگذارد یکعدد کاملاسفید است‌وبقیه‌معمولا لکه‌دار میباشند، این لکه‌ها معمولا قهوه‌ای رنك میباشند.

وظیفه غذادادن به نوزادان بعهده عقاب‌ماده است. وقتی‌عقاب ماده بلانه میآید عقاب نرلانه را ترك میگوید مادرتاوقتی که‌بچه‌ها نتوانند خود قطعات‌گوشت را از بدن شکارجدا نمایند قطعات را جداساخته و درمنقار آنان میگذارد.

ماده‌عقاب‌ضمناماموراحفاظت تخم‌ها و نگهداری نوزادان نیز میباشد.

بزرگترین خطری که‌نوزادان راتهدیدمیکند ازجانب‌مارو کلاغ می‌باشد که‌بمحض کوچکترین‌غفلت مادر بسراغ نوزادان یا تخم‌ها رفته وآنرا می‌بلعد.

عقاب‌ها احتیاج‌مبرمی‌بنور آفتاب دارند و هفته‌ای چند بار بمدت چندساعت حمام‌آفتاب میگیرند بامیکرب‌ها وانگل‌های باقیمانده در لابلای پرهای‌متعدد وقوی خودرا باین وسیله ازبین ببرند.

عقاب‌ها وقتی عقاب دیگر بمنطقه‌نفوذوقدرت‌آنها تجاوزکند بلافاصله بسراغ اومیروند وبایك یاچنده‌ویراز«خصمانه‌اورامتوجه اشتباه خود میکنند واگر خدای

بقیه‌در صفحه ۳۳

وقتی «ونس کابریك» بانگهبان زندان خداحافظی میکرد باخودش فقط یك دست لباس جرك وکهنه داشت بامقدار کمی پول که بزحمت درحدود شصت دلار میشد وکابریك آنرا طی سه سال کار توی زندان برای خودش ذخیره کرده بود.

- خداحافظ «مایك»»

- خداحافظ کابریك» .راستی یادت نره وقتی رفتی منزل بعد اسری هم به ستوان «پرستون» بزن اوبتو خواهد گفت منبعد باید به کی خودت را معرفی کنی حتما اورا بخاطر داری .اینطور نیست :»

کابریك بادلخودی جواب داد ؛

- بله ،خوب بخاطر دارم .»

- بسلامت کابریك امیدوارم دیگر گذارت اینجاها نیافتد .

●●●

کابریك وقتی باطاق کار ستوان «پرستون» واردشد اوپرونده‌ی قطوری را جلویش کشیده بود وداشت روی آن مطالعه میکرد وقتی «کابریك» را دید با آرامی گفت ؛

-بشین کابریك . بعد پیپ بزرگی را گوشه‌ی لبش گذاشت ومدتی بدون این که به کابریك نگاه کند مشغول کشیدن آن شد سپس هیکل گنده‌اش را به پشتی صندلی تکیه داد وبادستمال قطره‌های درشت عرق راازصورتش پاك کرد وبعد ازچند لحظه دوباره بحرف آمد وگفت ؛

اجتماع برای خودت بدست بیاوری .

-بسیار خوب ستوان ،تشریفات لازم تمام شد ؛

- بله،من دیگر حرفی ندارم ،

- من هم قول میدهم دیگر دردسر برای خودم وپلیس درست نکنم وبرای آبرومندی برای خودم پیدا کنم .

●●●

پنج هفته بعد ازاین جریان کلیه‌ی موجودی یك مغازه‌ی جواهرفروشی بسرقت رفت .نوع سرقت نشان می‌داد عمل یك دزد حرفه‌ای است وباطریقه‌ی بسیار ساده انجام گرفته بود وصاحب مغازه بطور تصادفی سارق را موقعی دیده بود که داشت مغازه بیرون میرفت اودرست نتوانسته بود صورتش را تشخیص بدهد همینقدر تشخیص داده بود که اندام کوچك وضعیفی دارد .

فردای آنروز ستوان پرستون باتفاق دونفر دیگر بدر کلبه‌ی کوچك کابریك رفت وچون نمیخواست بازور داخل شود درزد ووقتی کابریك آمد درراباز کرد باتفاق مامورین داخل شدو گفت:

-ناراحت نمیشی کابریك مامورین من کمی اینجارا جستجو کنند؛

- باالفرض ناراحت هم بشوم برای شما چه فرقی میکند . »

- فقط یك نگاه کوتاه میکنیم .

- بفرمائید قدم روی چشم .

آندو مأمور باروش مخصوص مشغول بازرسی شدند وخیلی آرام وبی

مکتب جنایت

ترجمه :
ایرج دادائی

- من نمیخواهم باتشریفات زائد اینجا خسته‌ات کنم .هرچه بوده توی زندان انجام شده.توالان آزاد هستی اما باید تامدتی بعضی مسئولیتها راباخودت نگاه‌داری سعی کن منبعد خودت رابدردسر نیاندازی .فقط کافی است یك قدم برداری ودوباره همانجا که بودی خواهی بود .»

- شماکه ازاین کار خوشحال میشوید «پرستون». ستوان پك بزرگی به پیپ‌اش زد وگفت ؛

- نه کابریك .من به‌خیلی بالاتر ازاینها خوشحال میشوم .تونمیفهمی.»

اندام کوچك وضعیف کابریك بلرزه افتاد وبایك خشم باطنی گفت ؛

-حتما میخواهی بگوئی وقتی مرا روی صندلی الکتریکی به‌بینی خوشحال میشوی .اینطور نیست ؟»

-گوش کن کابریك .تووآدم‌هائی مثل تو اگر مرتکب خطائی درزندگی شدید من دست ازسرشما برنمی‌دارم ،شاید توآنطور که‌خودت ادعامیکنی مرتکب این خطائی که انجام‌شده‌نشده‌باشی .شایدتو واقعامالك این‌چیزها که ادعا میکنی آنها راخریده‌بودی باشی .امابرای ماوهمین‌طور برای‌هیئت‌قضات این‌چیزها بی‌تفاوت است . شایدما اشتباه کرده‌باشیم اماوجدانمان ناراحت نیست.چون‌ما ازروی‌ظواهر امر که یك‌عقل‌سلیم استنباط میکندحکم می کنیم .»کابریك چیزی نگفت‌اما نگاه مذمت‌آمیزی به‌ستوان‌پرستون انداخت .

- بسیارخوب کابریك ،مااینجا برای‌بحث کردن نیامده‌ایم .توهم‌بهتراست منبعد یك‌آدم‌خوب‌وسربراه بشوی تواین‌سه‌سال‌را بی‌جهت توی‌زندان تلف نکردی بهرحال محکوم‌شده‌بودی وحالا این‌یك‌شانس خوبی‌است‌برای‌توکه خودت‌راکاملا اصلاح کنی .ماتورا روی‌قولی‌که بمادادی‌آزادکردیم وحالا بایدجای مناسبی در خشونت کارمیکردند وهرچیز را ازجایش برداشته‌دوباره‌سرجایش قرارمیداد واینکار زیاد طول نکشید و وقتی‌دست ازکارکشیدندباسر اشاره‌ی منفی به‌ستو کردندو فهماندند در کارشان موفق نشده‌اندو از آنجا بیرون رفتند. وقتی‌آنها مأمور خارج‌شدند کابریك‌ازپرستون پرسید:

-پی‌چه چیزی میگردید ؟

- پی‌جواهراتی‌که از مغازه‌ی جواهرفروشی بسرقت رفته .

-ودر اینجا هیچ‌چیز پیدانکردید؟»

-هیچ چیز .

-شما اشتباه میکنید ستوان.یا شایدعجله‌ای در کارندارید اما من تعج میکنم ازاینکه بعضی ازاین تروکهای پلیسی بکار نمی‌برید مثلا شمامیتوانست بعضی ازاشیاءجواهری را بطرز پنهانی اینجا بیاوریدبعد بگوئیدآنهارااز اینجا پیداکرده‌اید ؟»

پرستون بطرف د ررفت‌اما تاخواست دستگیره‌ی آنرا بچرخاند ایستاد بعقب برگشت‌وگفت ؛

-شاید من اشتباه میکنم کابریك ولی توهم‌داری کم کم فوت وفن دزدی حرفه‌ای‌را یاد میگیری.»

-چطور یعنی؟»

-دفعه‌ی پیش‌ماتورا موقع عمل ودر حالیکه اشیاء سرقت شده همراه بود دستگیر کردیم‌وقطعا حالا توخوب‌پی برده‌ای که وقتی‌چیزی‌را سرقت کردی نباید،آنرا پهلوی خودت نگاهداری بدینجهت ایندفعه اشیاء سرقت شده‌رادر اینجا نیاوردی بلکه آنها را بردی‌پیش خریدار وبلافاصله تبدیل‌به‌پول کردی

-آخر شما پول زیادی هم از اینجا گیر نیاوردید پس از روی چه

حرف را می‌زنید، بعد دست کرد توی جیبش و کیف پولش را درآورد و گفت،
ـ بگیر ستوان . تویش را خوب تماشا کن به‌بین توی آن بیشتر ازده دولار پول هست یا نه ؟ » پرستون آنرا گرفت و تویش را کاوید و بعد آن را روی تختخواب انداخت .
ـ دماغت سوخت ستوان ؟»
ـ شاید !
ـ خیلی دلتان میخواست دوباره مرا پائین بفرستید. اینطور نیست؟»
پرستون درحالیکه لب پائینش را گاز میگرفت فکری کرد و گفت:
ـ خیلی امکان دارد کابریك شامه‌ی پلیسی من، خصوصاً درمورد توخیلی قوی‌است . من فکر میکنم تووقتی ازراه راست منحرف شدی دیگر نتوانی دوباره در آن قدم بگذاری.
ـ شما همیشه روانشناس خوبی بوده‌اید پرستون.»
ـ و بخاطر اینست که من فکر میکنم سرقت جواهرفروشی کار تو بوده »
ـ بسیار خوب ستوان من هم حدس میزنم میتوانستم اینکار را بکنم و میتوانستم همان کار را که باعث شد شما بخاطر آن مرا بزندان بفرستید از نو بنحوی بهتر انجام بدهم. آنجا بهترین مکتب جنایت است می‌دانید ستوان!
شما آنجا باهر نوع آدم متخصص برخورد می کنید. بایك اشتباه کوچك توی آن می‌افتید اما همانجا صد جور از اشتباهات را یادمی گیرید آنجا میفهمید منبعد چکار باید بکنید تادیگر گیر نیافتید . شماسه‌سال ونیم وقت دارید تادوره‌ی این مدرسه را باآخر برسانید . وقت کمی نیست ستوان در اینمدت انسان خیلی چیزها میتواند یاد بگیرد. من الان دیپلمه هستم، دیپلمه‌ی مدرسه‌ی جنایت وآنرا مدیون شماهستم.» پرستون وقتی میخواست از دربیرون برود گفت:
ـ مواظب خودت باش کابریك»

●

طی دوهفته که ازاین ماجرا میگذشت پرستون دستور داده بود مواظب کارهای کابریك باشند اما گزارشاتی که ازاو می‌رسید همه مأیوس کننده بود. کابریك همه‌روزه مرتباً سرکارش که دریك چاپخانه بودمی‌رفت وغذایش راهم دررستوران های کوچك وارزان‌قیمت میخورد وباهیچکس هم حرف نمی‌زد . تقریبا هرشب به سینما می‌رفت بعلاوه اینطور بنظر می‌رسید که بکتاب‌خواندن ومطالعه علاقه پیداکرده چون بکتابخانه هاسرمی‌زد واز روزنامه‌فروش‌ها روزنامه می‌خرید . دراینمدت باهیچکس تماس نگرفته بود وبااحدی رفاقت نداشت. یکی‌ازدخترها که توی‌چاپخانه کارمیکرد خیلی سعی کرد نظراورا بخودش جلب کند اما موفق نشد وحتی نتوانست یکروزهم باتفاق اوازچاپخانه‌خارج‌شود بطوریکه دیگرپرستون خسته شد وبمأمورین خودش گفت اورا ولش کنید چون‌جاهای دیگر بشما احتیاج دارم. بعدازاین جریان سرقت‌هائی کـه همیشه ادامه پیداکرده امـا بعقیده‌ی پرستون هیچکدام ازآنها کار کابریك نبود . بنابراین اورابحال خودباقی گذاشت اوحتی امیدوارشده بود بازرسی‌سریعی که بعداز سرقت جواهرات ازمنزل کابریك بعمل‌آورده بود کارخودرا کرده واورا ترسانیده باشد.
اما یکدفعه‌همه‌چیز ازنوشروع شد. گزارشات‌حاکی‌ازیك سلسله سرقت‌های کوچك اما استادانه بود. یکروز مربوط به‌سرقت یك‌مغازه‌ی کـوچك مشروب فروشی بعد سرقت‌ازیك فرش‌فروشی بعددویاسه فقره سرقت ازمنزل های شخصی که برحسب تصادف موجودی نقدوکلانی توی آنها وجود داشته و هـردفعه هم سارق کوچك اندام ، لاغر و آرام بوده و نقابی هـم در چهره داشته . بدنبـال هـر فقره از ایـن‌سرقـت ها ستوان پـرستون منـزل کابـریك را بازرسی‌می‌کرد اما کوچکترین برگه‌ای برعلیه اوپیدانمی‌کرد. واحساس‌می‌کرد کم‌کم خشم براو چیره میشوند. بعدازآخرین دستبرد که اتفاق‌افتاد کابریك را برای بازجوئی‌به کلانتری مرکزی‌برد .

تمام‌آنها که اشیاء یاموجودیشان بسرقت‌رفته بودآنجا بودندوهمگی‌تأیید کردند که کابریك ازلحاظ وضع بدنی کاملا شبیه‌دزد نقابداراست وممکن‌است‌خود اوباشد. امامسلماهیچیك ازآنهانتوانسته بودصورت سارق رامشاهده‌کند. ستوان پرستون مجبورشد اورا آزادکند. امایکشب قضایا صورت‌جدی‌تری بخودش گرفت یکنفرخواربارفروش باسم «ماکسون» که هرشب دخل مغازه‌اش راباخودش بمنزل می‌برد موردحمله قرارگرفت اماوقتی‌خواست ازپولهایش دفاع‌کند بایك‌گلوله که بمغزش اصابت‌کرد ازپادرآمد زن‌اوکه ضمن‌این حادثه‌همراه شوهرش بودو شاهد جریان‌بود تعریف‌کردکه قاتل‌شوهرش آدم‌کوچك‌اندام ولاغری بـوده و نقابی‌هم بصورتش زده بود .

یکساعت‌بعدپلیس بمنزل‌ونس کابریك‌واردشد ومشاهده‌کرد کابریك‌لباسهایش رادرآورده وبایك زیرپیراهن توی‌تخت‌خوابش‌بخواب رفته. بااینحال مأمورین پلیس اورابقرارگاه ستوان پرستون بردندودرآنجا کابریك باخـانم ماکسون مواجهه داده شدواوهم درحالیکه ازمرك شوهرش منقلب‌بود باتردید گفت:
ـ ممکن است‌همین شخص‌باشد. «نمیدانم.»



بیگناه یامجرم ؟ چه‌مسئله‌ی غامضی است برای قاضی یاپلیسی‌که متهم‌میکند . باچه صبر وحوصله‌ای و باچه خدعه و نیرنگی باید باثبات‌جرمی موفق‌شود وقتی درمقابل‌خود یکنفر دزدحرفه‌ای‌را میبیندکه از مدرسه جنایت دیپلم گرفته است؟

اما بجای اینکه کابریك آزادشود اینده‌فعه بزندان فرستاده‌شد.
اوهیچ اعتراضی باین‌توقیف‌غیرقانونی‌نکرد چون‌میدانست پرستون‌دلایل دیگری برای زندانی‌کردن اوپیدامی‌کرد روی‌این‌اصل تسلیم سرنوشت شدحتی برای خودش وکیل هم نگرفت ویکراست رفت‌توی سلول وتافردای آنروزکـه پرستون اورا باطاق‌کارخودش خواست‌باخیال راحت بخواب فرورفت .

***

ـ ستوان پرستون حالادیگرمی‌توانم بخانه‌ام برگردم؟» کابریك وقتی‌این جمله‌رامی‌گفت باتمسخربه ستوان پرستون‌نگاه می‌کرد وکاملاازخودش مطمئن بنظرمی‌رسید. پرستون باقیافه‌ی خسته‌ای‌جواب داد :
ـ هنوزنه.
ـ پس دراینصورت افسرپلیسی‌که‌میباید مرتبا خودم‌را باومعرفی‌کنم‌وقتی دید پیشش‌نرفتم‌چه خواهد گفت؟ بعلاوه‌وقتی امروزسرکارنروم فردا ازچاپخانه بیرونم میکنند.
ـ غصه نخورکابریك حالادیگر احتیاج بکارنداری. احتیاج‌بپول‌هم نداری این‌چند فقره‌کارهای کوچك شبانه‌کاملا تورا ثروتمندکرده،اینطورنیست؟»
ـ شما هنوزهم فکرمیکنید این‌سرقت‌هارا من‌کرده‌ام.
ـ من‌مطمئن هستم‌کابریك چیزکی‌هست تنهادلیل توی‌دستم‌نیست‌تـو پولها رایکجائی مخفی‌میکنی وهیچ ازش خـرج نمیکنی تو خوب می‌دانی مامورین پلیس مواظبت هستند . بعلاوه خوب میدانی اگر محکومـی روی قولی که داده آزاد شد اما دوباره‌گیر افتاد چه بلائی بسرش می‌آورند حالاتو مرتکب یك فقره قتل هم شده‌ای . همین یکـی‌کافیست تو را روی صندلی الکتریکی بفرستند ،

بقیه در صفحه ۳۸

آلفرد هیچکاک تقدیم میکند

رونالد کینك آدم ذاتاً شریری بود . بهمین دلیل از اینکه تصمیم گرفته بود خاله‌اش را بقتل برساند هیچگونه تعجبی نباید داشت . رونالد بدون آنکه کمترین عذاب وجدانی داشته باشد از مدتها پیش با فکر چنین جنایتی بازی میکرد .

اما برعکس رونالد خاله‌اش زن خوب وخوش قلبی بود مثلاوقتی پدر ومادر رونالد ضمن یك مسافرت هوائی ،هواپیمایشان سقوط کرد و آنها زنده زنده سوختند خاله (پولی) نه تنها رونالد را به نزد خود برد بلکه اورا بفرزندی نیز پذیرفت .

ولی رونالد بدنیا از دریچه چشم دیگری مینگریست از نظر رونالد خاله پولی باکره رنج کشیده‌ای بود که از تنهائی بجان آمده وبخانه آوردن پسری چون او را نعمتی غیر منتظره وخداداد تلقی میکرد بهمین دلیل رفتارش با او بی‌شباهت به رفتار بایك توله سك یا بچه گربه نبود .خاله پولی میخواست اوراهمیشه در بند نگیدارد وبرای رفع تنهائی خود حتی نگذارد از منزل خارج شود . .

رونالد از خاله‌اش دل پرخونی داشت و اورا زن خیس و لئیمی میدانست زیرا باداشتن ثروتی معادل یك ملیون دلار ماهیانه باو بیش از ششصد دلار پول توی جیبی نمیپرداخت خاله پولی باو گفته بود :

تا تو خوب درس نخوانی و یك شغل آبرومند پیدا نکنی من نه بتو یکشاهی بیشتر میپردازم و نه تورا در وصیت نامه وارث خود معرفی میکنم .

نتیجتاً رونالدهم برای رضای خاطر پولی حتی برای درس خواندن وموفق شدن تلاش هم میکرد ولی تنها چیزی که نداشت استعداد درس خواندن بود .

بارها دردانشگاه رشته تحصیلی‌اش را عوض کرده از شاخه ریاضی به شاخه فلسفه و از درخت فیزیك به درخت حقوق پریده بود ، چهار سال تمام بدینطریق وقت کشی کرده بود بدون آنکه حتی یکبار امتحان داده باشد .

حالا دیگر رونالد جوانی شده بود بیست و نه ساله که طبعاً بامیدان وسیع عیاشی‌ها وهوسبازی‌هایش بودجه‌ای بمبلغ ششصد دلار ابداً کفافش را نمیکرد . خاله پولی هم خیلی سخت گیر بود بهیچوجه حاضر نمیشد حتی یکشاهی اضافه بر این مبلغ بپردازد .

بهمین جهت هم بود که رونالد تصمیم گرفت از اولین فرصت پیش آمده استفاده نموده دستش را بخون خاله‌اش بیالاید .ولی بدبختانه ،البته از نظر رونالد او در مورد قتل و آدمکشی و اینقبیل چیزها ابداً تجربه نداشت . دوستانش هم دست کمی از خود او نداشتند چه هر کس دوستانش را مطابق ذوق وسلیقه خود انتخاب میکند ، درمیان دوستانش ،رونالد، با (فردی) از همه صمیمی تر بود .

فردی جوانی بود ورزشکار ، ثروتمند، پهن شانه که چندبار ازدواج کرده وزنهای خود را طلاق داده بود باز رونالد هم دوستی کور کورانه‌ای بهمزده بود ،دوستی آنها از هشت سال پیش تا آن وقت بدون کوچکترین اختلاف سلیقه‌ای ادامه داشت .

فردی یك هواپیمای شکاری شخصی هم داشت که صبحهای یکشنبه سوارش میشد وروی قطعه ملك وسیع خاله پولی گشت میزد معلق میزد و آکروبات میکرد ،آنهم البته بقول خودش بافتخار رونالد.

خاله پولی همیشه از عملیات فردی ابراز تنفر میکرد و صدای موتور هواپیمای او را غیر قابل تحمل میدانست .ولی رونالد از زمین ذوقزده این پا و آن پا میشد برای او ابراز احساسات میکرد و از داشتن چنان دوستی بخود میبالید .

رونالد امیدوار بود که روزی بالاخره بکمك فردی کلك خاله خسیسش را بکند ولی هنوز روی چگونگی ارتکاب جنایت تصمیم نگرفته بود.

برای جستن یك راه مناسب و بی‌درد سردهها رمان جنائی و پلیسی خوانده و در چگونگی جنایات تبهکاران داستانهان جنائی آلفرد هیچکاك دقت و مطالعه فراوان کرده بود .امامتاسفانه در آن رمان و نوولها ،کلیه تبهکاران سرانجام بدام پلیس میافتادند و یا اینکه لومی‌رفتند و طبعاً بخاطر خطاهائی که مرتکب میشدند وجزئیاتی را که نادیده میگرفتند .

دلیل تعمق و تفحص ومطالعه رونالد این بود که میخواست از خطا پرهیز دو همه جوانب کار را بدقت در نظر بگیرد.

از نظر او بهترین ومطمئن ترین متد آدم کشی پیش آوردن و یا تدارك تصادفات بود. مثلا انسان میتوانست در اثنای شکار با شلیك یك گلوله بظاهر اشتباهی وخطا ، قربانی‌اش را از پای درآورد، یا هنگام آب تنی قربانی‌اش را غرق کند و یا هنگام اسب سواری اسب قربانی را بترساند و برماند تا مثلا اسب سوارش را برداشته ، پا بتاخت بگذارد و او را بالاخره در محلی بزمین بکوبد و دك و دنده‌اش را بشکند .



ولی از بدشانسی رونالد ،خاله پولی نه اهل شکار بود ، نه طرفدار اسب سواری و نه مرید آب تنی ، تنها علائق او در زندگی عبارت بودند از مطالعه کتاب ،کاشتن و نشاندن انواع کاکتوس‌ها، ودانه دادن به گنجشك ها و پرندگان .

رونالد هفته‌ها فکر کرد و نقشه ها کشید ولی هیچکدام را نپسندید تا اینکه روزی در روزنامه‌ها خواند که طی عملیات آکروباتی یك هواپیمای جت برفراز لوس آنجلس ،غفلتا یکی از تانکهای خالی بنزین به بیرون پرتاب شده، دو نفری را که در باغی نشسته بودند بقتل رسانیده است .

خواندن این مطلب نقشه رونالد را تکمیل نمود و او ذوقزده بخود گفت :

— یکی از یکشنبه‌های آینده فردی باز برفراز خانه خاله پولی هنرنمائی خواهد کرد ،آنهم درحالیکه شیئی سنگین از قبیل یك باك خالی و یا یك ابزار آهنی سنگین در هواپیما دارد ،آیا نمیتوان آن شیئی سنگین را از ارتفاع چند صد متری روی سر خاله پولی سقوط داد وآیا فردی حاضر خواهد شد شریك جرم من بشود و در این نقشه با من همدستی کند؟ ولی من بموافقت او امیدوارم زیرا هم یکخورده احمق تشریف دارد وهم اینکه کور کورانه نسبت بمن وفادار است وهم این که او نیز مثل من از خاله پولی دل خوشی ندارد.

همانشب رونالد و فردی در یکی از میخانه‌های حومه شهر با هم ملاقات کردند ،ورونالد نقشه‌اش را برای دوستش تعریف کرد واز او کمك خواست .

فردی وقتی خوب تعریف‌های رونالد را شنید گفت :

— نمیدانم، توچطوری فکر میکنی که ممکن سقوط دادا ینکار حتی از عهده خلبان ماهر یك هواپیمای افکن نیز خارج است.

رونالد خندیدو گفت :

— فردی اصلا احتیاجی نیست که تو آن شیئی را روی سر خاله پولی سقوط بدهی .توقع من از تو فقط است که بعد از کنده شدن کلك خاله پولی نزد پلیس اعتر کنی که در لحظه جنایت برفراز خانه خاله پولی معل میزده‌ای .آن وقت آنها شیئی سنگین را بتو نشان خوا دادو تو باید اعتراف کنی که آن شیئی متعلق به تواست اثنای عملیات آکروباتی از هواپیمای تو بزمین سقو کرده است .ووقتی بتو بگویند که سقوط آن جسم موج قتل زنی شده تو باید خودت را بوحشت بزنی وابراز نا کنی .

فردی با نگرانی سئوال کرد:

— آنوقت با من چه خواهند کرد ؟

— چه کار میتوانند با تو بکنند زیرا قتل غیر عمدهم غیر عمد تراست ، احتمال دارد گواهینامه خلبانی تورا برای مدتی توقیف کنند و حداک چندماه هم بزندانت بیندازند. ولی آیا دوستی ما آن ارزش ندارد که تو بخواهی از چنین فداکاری کوچکی در من مضایقه کنی؟

فردی گفت :

— همه اینها بجای خود ش ولی آخر از چند متر ارتفاع چگونه میتوانم شیئی سنگینی را درست روی خاله پولی بیندازم ؟

رونالد خندیدو گفت :

— احمق جان، این که خیلی ساده است. ا خاله پولی را خود من در زمین میکشم و آنوقت جنا بگردن تصادف میگذاریم ومیگوئیم از هواپیمای تو چی افتاد و باعث مرك او شد . ولی این موضوع باید بین من مخفی بماند. نقشه خوبی است هیچکس نمیتواند خلاف ثابت کند. همه جا ودر نظر همه کس تصادفی عجیب خواهد شد و همه خواهند گفت وقتی اجل سر خبر نمیدهد .

من فردا نزد تو میآیم. و یك چیز مناسب و سنگ را از داخل جعبه ابزار تو انتخاب میکنم. حالا منظ رافهمیدی ؟

— آری. فهمیدم.

✿✿✿

روز بعد رونالد در جعبه ابزار فردی بج پرداخت سرانجام چکش بزرگی را که بیك تخماق شبیه تر برگزید. چکش مزبور سری بزرك و سنگین و دسته‌ای چو سبك داشت. رونالد خوشحالانه چکش را در دست سنگین کرد و گفت :

— عالی است. برای نقشه ما آلت جرمی مناس از این پیدا نمیشود. این چکش اگر از ارتفاع چند صد سقوط کند میتواند یك فیل را هم سقط کند تا چه رسد به پولی را. ولی حیف که نمیتوانم دسته‌اش را بگیرم.

— چرا، مگر دسته‌اش داغ است؟

— نه احمق جان، برای اینکه درست سر یعنی بحالت سقوط باید با سر یا مغز خاله پولی تصادف

بقیه در صفحه ۱

ترجمه :



وفای یک دختر

ترجمه : رضا همراه

بعضی اوقات برای انسان پیش‌آمدهائی میکند که انجام هرگونه عکس‌العملی ازاو سلب میگردد در همین‌لحظات است که شخصیت وقدرت ابتکار هرکس ظاهرمیشود وانتخاب یك‌راه‌درست یاغلط آینده وسرنوشت ماراتغیرمیدهد.

(هاری‌پلاك) یکی از این افرادی‌بود که‌بدون آمادگی قبلی درمقابل یکی از این پیشامدها قرار گرفت که‌اگر فدا کاری و سرعت عمل کاترین حتی یك لحظه دیرتر انجام میگرفت بقیمت سعاوت اوتمام‌میشد

(هاری) جوانی آراسته وخوش‌تیپ ازاهالی‌شیکاگو بودودر سال‌سوم‌دانشکده ادبی‌دانشگاه(سانیت‌پیونیت)درس میخواند.

این همان دانشگاه عجیب وغریبی است که میان سلسله جبال‌تاسیس‌کرده بودندتاسرخ‌پوست‌ها رابه‌آئین‌مسیح‌متمایل‌سازد.

(هاری) شاگردی بسیار با نشاط وفعال وباهوش بود فقط عیب بزرگی که داشت مثل همه مردم شیکاگو خشن و عصبانی بنظر می‌رسید.

خوب درس میخواند در ورزش سرآمد همه شاگردها بود. ودررقص‌وشیرین‌زبانی نظیر نداشت بهمین جهت درجشن‌های هفتگی دانشگاه که‌شبهای یکشنبه درسالن بزرك‌دانشکده‌برگزارمیگردید دخترها برای‌رقصیدن بااونوبت‌میگرفتند

در این جشن‌ها هر پسری حق داشت دختر جوانی رابا خود بیاورد اماروابط آنها شدیدا کنترل میگردید بخصوص در محوطه دانشگاه هیچ‌پسری حق‌نداشت دخترهارابه‌اطاق خودببرد ومجازات دانشجوئی که‌احیانا مرتکب‌این گناه‌میشد اخراج‌دائمی ازدانشگاه بودالبته این‌مجازات برای یك‌دانشجوحکم‌نیستی‌وفنا را داشت وبهمین جهت هرگز اتفاق نمی‌افتاد کسی مرتکب این اشتباه‌شود.

واما چون درشهر(سانیت‌پیونیت) دختربحدکافی‌پیدانمیشد تادرشبهای جشن، همصحبت دانشجویان باشند عده‌ای ازشاگردان دوستان خوددراازمیان دختران شهرهای مجاورانتخاب میکردند:

بااین ترتیب یکی‌ازمشکلات‌بزرك‌مسئولین‌دانشگاه‌مراقبت شدید دانشجویان ورفت‌وآمد دخترها‌بود ومشکلتر از همه پیدا کردن هتل مناسبی‌بود که‌دخترها‌بتوانند ساعات آخرشب‌رادر آنجا استراحت‌کنند،

یکی ازاین‌شب‌ها‌که اتفاقاهوا‌هم‌بسیارسردبود وبرف تندی میبارید(هاری)زیباترین ومعروفترین دختر شیکاگو رابااین جشن دعوت کردکاترین‌دخترهاریسون بانکداروميليارددرمعروف بود که خواستگاران زیادی داشت‌امااین‌دختر مغروروولجوج که هیچکس را لایق همسری‌خود نمیدانست دیوانه وار دل درگرو عشق این دانشجوی، فقیروگمنام بسته وصمیمانه‌باوعشق‌میورزید بهمین جهت قول‌دعوت(هاری) وحضور اودراین مجلس ساده چنان سر وصداو شوری به‌راه‌انداخت‌که همه‌راغرق تعجب‌نمود .

دخترها ازحسادت داشتند خفه‌میشدند وپسرهاازاین‌شانس عالی که به همکلاسیشان روکرده بود ازفرط ناراحتی دیوانه میشدند برخلاف همه آنها هاری تغییر زیادی نکرده وبایکنوع سنگینی و متانت جوانه‌های این عشق پاك را در قلب خود پرورش میداد .

هاری دراطاق‌کوچکی‌که درزیرشیروانی قرارداشت‌زندگی میکرد وچون فقررا عار نمیدانست آنشب در پاسخ کاترین که نشانی اطاق اوراپرسید همه‌چیز رابرایش‌تعریف کرد.

وبعدهم انواع‌موزیك رقص ومشروب سبکی‌که نوشیده بود تمام غم وناراحتی‌های اورا از یادش‌بردومثل همیشه تانیمه شب جالاك وفارغ ازهمه‌رنجها باکاترین زیبایش‌رقصید.

هنگامیکه سرساعت۱۲جشن تعطیل‌شد ودانشجویان‌متفرق شدند هاری سوار ماشین آخرین سیستم کاترین‌شد وساعتی هم در گردشگاههای خلوت وبرفپوش خارج ازشهر براز ونیاز عاشقانه پرداختند..

آخرهای شب هاری کاترین را به‌هتلش‌رسانید وخودش‌به ساختمان خوابگاه دانشگاه برگشت تازه وارد اطاقش‌شده وهنوز سرمست‌ازنشئه‌خیال‌انگیزعشق‌کاترین بودکه‌متوجه شدسنگریزه‌ئی به‌شیشه‌های‌پنجره خوردابتدا اهمیت ندادگمان کردطوفان‌برفهای یخ‌زده‌رابه‌شیشه‌ها میزند اماچندلحظه‌بعد ضربه شدیدتری‌به پنجره‌ها خوردهاری با تعجب بطرف پنجره رفت وآنرا گشودو نگاهی به‌بیرون انداخت وآنچه پای دیواردید قلبش‌فروریخت کاترین درحالیکه تا زانوتوی برف‌فرورفته بود سرش‌رابه‌آسمان گرفته ومنتظربازشدن پنجره‌بودوقتی‌هاری رادید آهسته گفت:

—بیاپائین کارت‌دارم.

هاری که از ترس واضطراب سرتاپایش میلرزید بسرعت ازپله‌ها پائین‌رفت‌وخودش‌را به‌کاترین رسانید.

—کاترین برای خاطرخدا اینموقع شب اینجا آمده‌ای چکار!!

—کلید اطاقمو گم کردم نتونستم‌برم‌بخوابم.

—لابد در همان‌هتل کلیددیگری داره!!!

—دربان‌روپیدا نکردم.

—چطورممکنه دربان از هتل بیرون‌بره.

کاترین‌درحالیکه از سرمامثل‌بید میلرزید ودندانهایش‌بهم میخورد جواب داد:

—نمیدونم لابد به‌جهنم رفته تا ازشراین سرماخلاص بشه.

هاری‌بازوی‌کاترین راگرفت‌وگفت:

—بهتره زودتر بهتل برگردی ممکنه خدای نکرده سرما بخوری .

—میخوام بیام‌باطاق‌تو.

ازشنیدن‌این‌جمله سرتاپای هاری بلرزه‌افتاد:

—مگه‌ممکنه؟!! اگه‌بفهمن‌اخراجم‌میکنن.

—قول میدم فرداصبح خیلی‌زود ازپیشت‌برم.

(هاری پلاك) گرفتارحالت عجیبی‌شد ازاین‌پیشنهاد ترس و دلهره شدیدی سرتاپایش‌را فراگرفت دلش‌میخواست‌آرزوی این معشوقه زیبارا انجام دهد امامی‌ترسیدبقیمت‌اخراجش ازدانشگاه تمام بشود در بلاتکلیفی عجیبی گیر کرده‌بود.

کاترین خنده اغواکننده‌ای کردو گفت:

—عزیزم بچه‌فکرمیکنی من‌حاضرم درراه عشق توجانم‌را فداکنم‌اماتو...

جمله‌اش رانا‌تمام‌گذاشت ودستهای سفیدوظریفش را پیش آوردوبازوی هاری راگرفت :

—بریم میترسم‌سرما بخوریم.

هاری مثل‌آدم‌های ماشینی‌که بفرمان مکانیسین خودحرکت میکنند براه افتادوهردوبا ترس ولرز ازپله‌های‌پشت‌ساختمان بالا رفتند ووارد سرسرای عمارت‌شدند.

خوشبختانه تمام‌دانشجویان‌ومراقبین درآن‌موقع‌شب‌یاخواب بودند ویاازدست‌سرما بکنار بخاریهای گرم پناه‌برده‌بودندوهیچکس متوجه‌آن‌ها نگردید.

هنگامیکه وارداطاق گرم‌وساکت‌خوابگاه‌شدندکاترین‌روپوش ضخیم خودرا بیرون‌آورد وجلوچشمهای تعجب‌زده(هاری)شروع‌به کندن بقیه‌لباسهای‌خودکرد .

(هاری)بااینکه تاکنون ماجراهای عشقی بسیاری‌دیده‌بود اما اینبارچنان خودرا باخته وتحت تاثیرزیبائیهای اندام بلورین وخوش تراش این الهه عشق قرارگرفته‌بودکه زبانش بندآمد و نتوانست‌کوچکترین مخالفتی‌بکند.

(کاترین) که سرتاپاعشق‌وجنون‌شده‌بود اندام‌خوش‌تراشش رابروی تختخواب‌انداخت وچشمهای خودرابست وتمام خستگی خودرا باآهی‌طولانی ازمیان‌لبهایش خارج‌کرد وبعد زیر چشمی نگاهی به‌هاری‌که هنوزهم کناراطاق ایستاده بودانداخت :

— توچراامشب رل‌مجسمه‌هارا بازی‌میکنی ؟

هاری شانه‌هایش‌را بالاکشید وباتمام‌وجودازخودش‌پرسید: «تکلیفش چیست ؟»

وکاترین ادامه داد :

— بیااستراحت‌کن صبح‌زود باید بیدارشیم .

هاری بالباس‌کنارتخت نشست‌ودستش‌راپیش‌بردتابازوهای مرمرین معشوقه‌اش‌را بگیرد ناگهان چندضربه بدراطاق‌خورد .

قلب این‌دوعاشق پاکباخته چنان لرزیدکه چیزی نمانده بود درآغوش‌هم سکته‌کنند ...

هاری چشمهای پرازالتماس وتمنای خودرا بروی کاترین دوخت .

کاترین‌که منظوراورا فهمیده بودباصدائی محکم‌گفت :

— فقط یکدقیقه صبرکن ...

صدای ضربه‌های شدیدتری‌که به در میخورد قلب(هاری) را ازجاکند ...

امیدش ازهمه جاقطع‌شده وخودرا دربن‌بست عجیبی‌میدید وچاره‌ای نداشت جزاینکه دررا بازکند ...

مثل‌آدم‌های مست وگیج که‌کنترل کارها ازدستشان خارج میشودبدون‌هدف واراده بطرف دراطاق راه افتاد ودررا بازکرد. قیافه خشن وعصبانی ناظم‌مدرسه توی درگاهی‌ظاهرشد وباصدائی دورگه وضخیمش‌پرسید :

—کی‌تواطاق شماست ؟!

هاری‌که ازترس‌زبانش‌بندآمده‌بود باسراشاره منفی‌کرداما آقای‌ناظم‌کسی نبودکه‌با این‌توضیح‌ناقص‌قانع شود.دستش‌را بسینه

بقیه ازصفحه ۳۵

« آندره‌موریس»، که ازسال۱۹۳۸ عضوآکادمی فرانسه میباشد یکی از موفق‌ترین نویسندگان فرانسه بشمار میرود نولهای او به (موزیك ادبی) معروف‌شده استو داستانیکه‌دراینجا می‌خوانید یکی‌ازشاهکار‌های‌اوست :



خوشبختند آنانکه بهمراه شکیبی دیرپا درجستجوی گمشده‌ای، یلدای تیره رنجی رارهروبوده‌اند تا آنجاکه درمرز امید و انتظار بدیار سیمابگون صبحی رسیده‌اند که بر محراب بلورین معبد نوربارانش ملائك نغمه شیوای مهری عشق انگیزمیخوانند .

باشد که عروس آرزوهای شماهم خنده بلب واشك شوق بچشم، پرمهردر آغوشتان گیرد .

بی پرده بگویم ، این تن گرگرفته‌ای راکه مادخترها
بهانه این فصل تف کرده بارغبت در بستر مرطوب ساحلها میخوابانیم
در لهیب تابستان تفته نشده ، بلکه از داغی که بهار بر پوست
خیالمان گذاشته آتش گرفته‌ایم و باکامی عطشناك در کویر تابستان
آسیمه‌سر و عاصی جویای بحریم تاخروش امواج کف آلودش حجاب
برآشوب خیال و آشفتگی دلمان باشد !

ومرداب وجودمان که از باران بهار لبریز شده
پویای کوره راهیست تا خودرا درآغوش برکه‌ای گم کند
اما افسوس که دریاهم باهمه عظمتش برسبوی اندوه ما قطره‌ای بیش
نیست.

اگر بدانید. گردونه گلباران بهار که از دروازه
نوروز میگذرد، چه عیارانه نسیم فروردین را با تن پرنیانی شکوفه‌ها
می‌آلاید و با این رایحه عطرآلود خیال مارا مغشوش و آتش به‌لا
دلمان میگذارد .

کاش میتوانستید تصور کنید وقتی دختر اردیبهشت با
شور و مستی را با پر پروانه وشقایق می‌آراید، ما از رقابت بازار
شکنش تا چه حد رنج میبریم .. چون همه‌هوش وحواس مرد ها
رابتاراج می‌برد وخلوت خیال دختر ها را از حسرت لبریز
می‌کند .

شما وقتی در تب ملایم خرداد، آشفتگی مارا می‌بینید
شاید فکر کنید ازجلوه پرفروز این فصل فریبنده است که اینچنین
واله وشیدا میشویم ؟ !

اما نه.. نه. بیقراری و آشوب ما برای اینست که بهار
لوند، مستی بهانه میکند و گستاخانه باهمه زیبائی وفتنه‌اش درچشم
خرداد تن میشوید و باهمین طنازی اغواگرش دلبری مارا بی‌رونق
افسون نگاهمان را بی‌اثر میکند !

ماهم دیوانه میشویم وانبوه آشفته‌موهایمان را برروی
نگاهمان که ازبرق حسادت پرلمعان است پریشان میکنیم
گریبانمان را تاروی سینه چاك میدهیم که طپش التهاب و آهنگ
تمنا رساتر بگوش مرد محبوبمان برسد و کمرمان را بقدری سفت ببندد
که زیرکانه خود رادرد امطلوب بازوئی بیافکنیم.

لطافت سمن‌سای بازوان لغزنده‌را همراه ظرافت
شانه‌های عاجگون خوشتراش سخاوتمندانه برهنه میکنیم تا بلکه
بدنبال نگاه اسیری دل‌مردی گرفتار وسوسهٔ طلب شود .

آنوقت اگر باهمه زیرکی نتوانستیم قلب کوچکمان را
آشیانه پرستوئی سراسیمه بسازیم ، کینه‌توزو خشم آلود با پاشنه
برهنه سفره‌زرنگار چمن را لگدکوب وانتقام جویانه گلها را بر پر
میکنیم و آنگاه که رازاندوهمان میخواهد برملاشود یك شاخه از آنها
رابا اکراه لای زلفمان فرو میکنیم.

خلاصه بزم ولوله‌انگیز بهار دلمان را ازتاب تهی
میکندو سرخی وتب بصورتمان میپاشد آنچنان که شب ها در

به نیرنگ بهار، به صفای تابستان

گوش اختران هذیان می‌گوئیم و به گرمای روز تن به آغوش دریا می‌دهیم...

شاید بیشتر دخترها ناخودآگاه در بند این احساس باشند ولی من که امروز با دلی آرام و تهی از رنج شادمان سر بسینه‌ای دارم این راز را یافته‌ام.

در گذران عمر این بیستمین بار بود که همراه قافله زمان بر هودج بهار نشسته بودم ولی این چهارمین بهاری بود که من بار رؤیای دخترانه‌ام احساس میکردم و پیکرم قالب شور و غوغا میشد.

برای اینکه در موسم آرزو پرور بهار گرفتار اندوهی نشوم به اصرار من تمام خانواده ما سفر جنوب در پیش گرفتیم.

✿

رگبار بهاری آنروز غروب بسان مشاطه‌ای گرد از چهره جزیره آبادان برگرفته و نخلهای غبار آلود را آرایش داده بود و واپسین قطره‌های باران روی شمشادهای «بریم» و در پرتو مهتابی فلورسنت‌ها پرتلالو و رخشنده میلغزیدند.

از تنفس هوای فرح انگیز بعد از باران وسوسه محسوسی در دلم ولوله انداخت شتابزده و بیدم توی حیاط کروکه ماشین را پائین کشیدم و از خانه بیرون زدم.

مدتی که در منزل مانده بودم دریافتم بیهوده است که در غربت سالک فردوس آرامی باشیم، غم توی سینه‌ام بغمه‌شده بود همینکه از منزل بیرون آمدم مانند پرنده‌ای که از قفس گریخته باشد شوق زده و هیجان آلود پر میکشیدم.

با وجود این، سرگشتگی آواره‌ای را داشتم و پرستوئی تنها را میماندم که آشفته بدنبال جفت خویش است.

بی اراده پایم روی پدال گاز فشرده میشد، میخواستم هرچه زودتر خودم را به کارون برسانم تا شاید با بهت خیال پرورش ارتعاش از پره‌های دلم بگیرد...

تا خود تماشاگر غروب در کرانه کارون نباشید نمیتوانید قبول کنید وقتی از کنار خرمشهر می‌گذرد چه ناز التهاب آفرینی دارد!

تبختر عروسی را دارد که سرفرازانه از میان صف دخترها راه حجله در پیش میگیرد و دلشان را به حسد میآکند.

اصلا شبیه دخترهاست وقتی کوچك است و از دامن سنگلاخها و صخره‌ها میگذرد یکدنیا هیاهو و غوغا دارد اما موقعیکه رنك شکوه بخود میگیرد بسان زنی مغرور آرام و لی فریبنده میشود.

بهرحال من آنقدر این مکان را دوست داشتم که از روز اول ورود بآبادان هر روز غروب آنجا میرفتم و تا وقتی گل ماه توی آسمان می‌شکفت با خلوت تنهائیم سر میکردم.

داشتم ماجرای آن روز را برایتان میگفتم:

در راه آبادان نزدیکی‌های خرمشهر میان جاده پل باریکی هست که کنارش برای احتیاط علامتی گذاشته‌اند تا راننده‌ها حق تقدم را مراعات نمایند.

اما در همین موقع لجبازی دخترانه وسوسه‌ام کرد و نگذاشت از سرعت بکاهم.

نمیدانم این لجاجت چه انگیزه‌ایست که با روح ما دختر ها عجین شده، گاهی بدست این وسوسه گره رنجی در دل آلود بر تارخیال لمان میاندازیم و زمانی پای در بند همین خوی ساغر دلمان را لبریز از شرنك میکنیم.

وچه بسا که در سودای این خیرگی واله و شیدا گرفتار پرهیزو اجتناب مردی خوددار میشویم در حالیکه لجوجانه گوش از زمزمه دلدادگی مرد لخواهمان میگیریم و تا بآن حد با سرکشی رنجش میدهیم تا از این سردی آتش دل خودمان هم خاکستر میشود و با کباخته برویرانه حرمان منزل میکنیم.

چه میشود، افسونیست که با گل ما سرشته‌اند، در گرو این لجبازی بسرعت از روی پل میگذشتم، ناگهان در انتهای پل متوجه سیاهی هیکلی شدم که جلوی اتومبیلم پرت شد باشدت پایم را روی ترمز کوبیدم، از کشیده شدن لاستیکها روی سینه جاده صفیر چندش‌آوری فضا را پر کرد و دل بدامن سینه‌ام غلطید در حالیکه سرم روی فرمان افتاده بود از هوش رفتم.

بخاطر نداشتم چقدر در این حالت بسر برده بودم فقط زمانی احساس کردم دچار گیجی شده‌ام که گرمی مطبوع انگشتانی شانه‌هایم را ماساژ میداد، حس کردم ضربان قلبم حالت عادی خود را قدری بازیافته، قدرتی بخرج داده به پشتی تکیه کردم، پرده فرو افتاده پلکهایم را از پشت دریچه چشمانم چیدم و ناگهان به سبکی پره‌ای در جذبه کهربائی نگاهش محور و مجذوب ماندم.

از آن تیپ مردهائی بود که نهال محبتشان در دشت سینه هر دختری بارور میشود و هر زنی در یك گوشه قلبش برای چنین ناخوانده مهمانی جائی خالی نگهمیدارد.

از آنهائی بود که نگاهشان را باشرم ملایمی میآمیزند و پارسا و گنهکار را میفریبند.

از طرز رفتارش متوجه شدم که از هوش باختگی من دچار نگرانی شده و لی بدرستی نمیتوانستم حدس بزنم او کیست که با دستپاچگی و لکنت گفت:

— خانم معذرت میخواهم باور کنید اصلا نمیدانستم چه کار میکنم، گناهی نداشتم، بقدری تنك آمده بودم که یك لحظه زندگی برایم از مرك دردآورتر بود.

از گفته‌هایش فهمیدم همان سیاهی که خودش را جلوی ماشینم پرت کرده بود او هست و چون مطمئن شدم که در دسری ایجاد نشده با عصبانیت سرش داد کشیدم:

- آقا خودتان را مسخره کرده‌اید یا مرا، میدانید اگر زیر چرخ‌ها له میشدید چه گرفتاری برایم بوجود آورده بودید، واقعا خجالت دارد این کارها از آدم عاقل بعید است، تا نیا برای خودکشی هزار راه است چرا راهی را انتخاب کردید که زندگی یك نفر دیگر هم تباه شود؟!

در این لحظه کوتاه یکباره لحن کلامش به آرامی گرائید و باخونسردی جواب داد:

- انکار نمی‌کنم که دیوانه شده بودم چون در آن لحظه فکر نمیکردم شاید مرك من باعث دردسر دختری چون شما بشود، آنوقت شما انتظار دارید کسی که خیال انتحار دارد برای مرك راهی بجوید.

و بدنبال خنده تمسخر آمیزی ادامه داد:

اگر کسی بتواند درباره راحت مردن راهی پیدا کند برای زنده ماندنش چاره‌ای پیدا میکند.

درحالیکه از شدت خشم میخواستم برویش پنجه بکشم گفتم:

- شك نداشتم که آقا دیوانه هستند ولی گناه من چه بود که بخاطر دیوانگی شما بگوشه زندان بیفتم.

باز یرکی حرفم را برید و گفت:

— نه.. شما بخاطر دیوانگی من مجازات نمی‌شدید بلکه کفاره گناه دختر دیگری را میخواستید بدهید.. چه عیب دارد جریمه سبکسری‌های یکی از همجنسانتان را میدادید؟!

از گفته‌های نیش دارش آتش بجانم افتاد و باغیظ جواب دادم:

- نه‌خیر.. شما‌ها تا دختری را دیدید که لبش به خنده بیریائی بازشد دیوانه و مجنون سرازپا نمی‌شناسید، خودتان را گم میکنید، غرور اینکه مالك قلب او شده‌اید گیجتان میکند، استیلا برخیال او شما را بعرش تکبر میرساند و تصور میکنید وجود او را.. روح او را بالاتر از همه زندگی او را تسخیر کرده‌اید و بجای این که ملکه بارگاه سعادتش بشمارید ساقی میخانه هوسهایتان می — پندارید و آنوقت اگر این ساقی برجام امیالتان شهد کام نریخت و بهوسهای هرزه شما تن در نداد یکباره زبون میشوید، طوفان یأس کاخ پندارتان درهم میریزد.

واخورده و مطرود شوق زندگی را برچهارچوب نسیان مصلوب میکنید و با پای به آبله نشسته و خار خلیده از بدوش گرفتن کوله بار نشاط زندگی اظهار عجز میکنید و با اقدام به خودکشی در پست‌ترین قالب‌های درماندگی فرومیرو ید.

در اینموقع که توانسته بودم لاله گوشش را با نیش پرخاش بیآزارم و دلش را از تحقیر بلرزانم قدری آرام گرفتم و منتظر جوابی تند ماندم.

اما بر خلاف تصورم نه از نگاهش بارقه اعتراض جو نه دلش دستخوش طوفان خشمی شد بلکه لحظه‌ای بحالت ت ابروهایش را گره زد و لختی نگاه نگرانش برویم خیره ماند.

سکوت مرموزش التهابی جانکاه در همه وجودم بر انخت پرسیدم:

- شما که باین زودی از دیوانگی و سستی شرمنده میشو چرا با این عجله کودکانه خودتان را تسلیم مرك میکنید در حال دلیلی هم برای مرك خودتان ندارید.

لبهایش را که در حال اندیشه بدندان گرفته بود با خنده‌ای حلقه کرد و با آرامش گفت:

- نه.. نه.. خانم اینقدرها هم بچگانه فکر نمی کنم گرفتار کابوس و اوهام هم نشده بودم بلکه سایه دردی زندگی تیره کرده و این زندگی غمباره‌ام روشن‌ترین دلیل است.

زیر و بم لحن کلامش مرا کنجکاو میکرد و برای آگاه از راز اندوهش مشتاقتر میکرد ناچار گفتم:

- من میخواهم بروم قدری روی پل خرمشهر گردش کن اگر میل دارید شما هم بیائید و ماجرائی را که برهان اثبات افکار رفتارتان هستید شرح دهید.

بدون تامل بی آنکه حرفی بزند آمد کنارم نشست اما و کنار پل پیاده شدیم در روشنی پرتو چراغها لباس مرتب و چه شادابش را خوب براندازکردم بنظرم بعید آمد کسی که در گرداب درماندگی و در کوران غمزدگی به استقبال مرك میرود با این انداز نظیف و آراسته باشد، حریصانه و رازجو نگاهم را به کنگره نگاهش قلاب کردم و باشیطنت گفتم:

- خوب استاد رسالهٔ مرك را که برای فراغت از مکتب زندگی تنظیم کرده‌اید برای منهم تشریح کنید تا بلکه فلسفه شما لیز روشنی باشد برای قضیه‌ای از این زندگی معمائی!!

نگاهی ملامت بار نثارم کرد و لحن سرزنش آلودش اینطور طنین انداخت:

— شما دخترها بجای اینکه مرهمی بروی زخم بگذارید کنایه و زخم زبان داغ میگذارید.

وقتی احساس کردم آرامش و خونسردیش را بتاراج برده‌ام در بطن خیالم غرور نطفه بست و با خنده‌ای پورشگر بازماند مقاومتش شدم و پرسیدم.

— آقا این تجربه رادرگیرودار عشقبازی با چند دختر بدست آورده‌اند، حتماً چند نفرهم قربانی تجارب شده‌اند.

هفت تار اندوه روی پیشانیش چین انداخت و لبش رنجی آشکار لرزاند، برق شماتتی که از نگاهش ساطع بود سکوتش را برایم هراس آلود نمود و فهمیدم که تا پایه جنون لجش را در آورده‌ام ناچار قیافه‌ای جدی بخود گرفتم و برای رام کردنش با لحنی بی تفاوت گفتم:

- چندان اشتیاقی هم ندارم که حتماً ماجرای دردتان را برایم بگوئید، چه لطفی دارد که یك دختر بنشیند و برای شنیدن درد دل مردی غریبه التماس کند.

کوبندگی گفته‌هایم طوفانی را که میخواست سر بگیرد فرو نشاند و طنین صدایش به آرامی و تضرع آلود در گوشم نشست که گفت:

— نه فکر نکنید که میخواهم برای شنیدن قصه‌ام شمار حریصتر سازم و التهابتان را دامن بزنم، حقیقت اینستکه انسا موقعی که همدمی برای دلش پیدا میکند هرچندهم که غریبه باش احساس میکند که آشنای دیرین است و میخواهد با صراحت همه تلخی اندوهش را در کام او بریزد، و شما هم اگر قول میدهید از ابتدا تا به پایان مرا همراه باشید داستان بد فرجامم را آغاز کنم.

لبخند بیریائی روی لبم نشست و با مهربانی باو قول داد و او هم که مطمئن شده بود اینطور شروع کرد:

✿

یکروز بعد از ظهر که در منزل تنها بودم حوصله‌ام س

بقیه در صفحه ۳۶

پیک امید

جواب به نامه‌ها

● آقای ا ـ رحمانی

بیماری شما صددرصد معالجه‌پذیراست‌منتها شمابایدبه‌پزشکی که در این موارد تخصص دارد مراجعه فرمائید تانتیجه کامل بگیرید.

متاسفانه ما پزشك متخصص بیماری‌مورد‌نظرشمارانمیشناسیم.

● آقای ع ـ ساجدی

انتقاد شمارا دربست قبول داریم ونقص‌کاررا نیزبه نویسنده آن مطلب‌اطلاع دادیم ایشان‌نیز نظرات‌شمارا تائیدکردند.

باتشکرفراوان ازیادآوری شما امیدواریم براهنمائی‌دوستان وخوانندگان نکته‌سنج وتیزبینی جون شمانواقص‌کاررا رفع نموده وبازهم ممنون باشیم.

● آقای فریدون قاسمی

۱ـ سلام متقابل « پیروز » راپذیرید .

۲ـ تاکنون نظم ونثری از شما دریافت نکرده‌ایم که‌درخوب وبدبودن آن قضاوت کنیم.

● دوشیزه ش ـ ط

اگر قطعات کوتاهتری بفرستید با اشتیاق فراوان درچاپ آن انجام وظیفه خواهیم کرد.

● بندرمعشور آقای احمدشایان

حالاکه دختر موردنظرشما پس‌از ٦ روز شوهرداری بخاطر علاقه اولیه‌اش نسبت بشما از شوهرش‌طلاق گرفته بهتر است با پدرومادرش تماس‌بگیریدوباجلب موافقت‌آنها بآرزوی دیرینه‌خود برسید .

● آقای محمدعلی پوزرحیمی

۱ ـ بطوریکه ملاحظه می‌فرمائید بجای داستان هائیکه پایان‌یافته پاورقی‌های تازه‌ای را شروع کرده‌ایم‌ومطمئنیم‌موردپسند شماخواهدبود .

۲ ـ این‌رپورتاژها بصورت آگهی مجله است‌که اگر چاپ نشود مجله قادر بادامه انتشار نخواهد بود.

● آقای حمزه هاشم‌پور

۱ ـ درآینده نزدیك امر شما را در مورد مطلب مورد علاقه‌تان‌اطاعت‌میکنیم.

۲ ـ عکس هنرمندان مورد علاقه‌تان رانیزدرآینده‌بمناسبتی چاپ‌میکنیم.

۳ ـ مطلب مربوط به نامه پرانی‌شمارا درشماره گذشته‌چاپ کرده‌ایم.

● آقای‌علی اکبرمحمدی

آثار شما رسید ودر آینده بترتیب نوبت از آن استفاده خواهد شد.

● آقای فت‌نورعلیزاده

مرجع رسیدگی بکار شما دادگستری است که باید نامه‌ای بنویسید واحقاق حق کنیدوشخص موردنظررانیز چندی‌پیش باتهام کلاهبرداری دستگیر و زندانی کردندکه‌حتما اطلاع‌دارید.

بهرحال اگر بدادگستری مراجعه‌کنید زودتر وبهتر نتیجه میگیرید.

دوشیزه (ف ـ آ)

قطعه‌نثر شمارادرصفحه‌پیك امید چاپ میکنیم.

● آقای (و ـ ع)

۱ـ سلام‌متقابل‌آقای عباس پهلوان رابپذیرید.

۲ـ اگر چاپ مطالب مورد نظر شما به «اشکالات فنی!» بر نخورد همچنان ادامه داردوالا.!

نامه پرانی

● آقای(غ ـ ق) بادوشیزگان علاقمند به‌رمانهای عشقی‌ومسائل مربوط بزناشوئی.
تهران ـ دایره‌پست‌رستانت.

● آقای محمد طاهرصباغ باعلاقمندان ادبیات ،کارت‌پستال سینماوموسیقی.
اهواز ـ فلکه‌مجسمه.

● آقای رضا شریفات با خواهران‌وبرادران‌شهرستانی .
بندرمعشور ـ بنگاه‌مطبوعاتی مختاری.

● آقای ولی باوانپور با خواهران وبرادران کرمانشاهی تهرانی وگرمساری.
آغاجاری ـ کوی کارگران بلوک ۸۰ اطاق ۱۲.

● آقای منوچهرطوسی‌نژاد باعلاقمندان صدای‌ویکن‌ـ‌دلکش مرضیه وگلپایگانی مهابادوسیله آقای ایازی.

● آقای‌محمدرضاجهانگیری با دوشیزگان علاقمند به فن نویسندگی .
تهران ـ خیابان پهلوی ـ مقابل کافه شهرداری کتابفروشی گلشائی .

اینها شعر فرستاده‌اند

قطعات نظم و نثر بانوان و آقایان «ف ـ آ» (ش ـ ط) علی‌اکبر محمدی ـ احمد غواص ـ محمدرضا آفریدون ـ علی‌کاظمی املشی‌رسید که‌ازآثار قابل‌چاپ‌بترتیب‌نوبت استفاده‌میکنیم .

دل به دل راه دارد...



● جوانی ۲۱ ساله‌ام تحصیلات نسبتا عالی بعلت ابتلا به بیماری‌سل‌ریوی دریکی‌ازبیمارستانهای‌کشور بستری هستم بزودی سلامت حاصل خواهدکه چون ازاحساس حقارت وابراز ترحم دیگران نفرت دارم حاضربمکاتبه بادوشیزه یا بانوئی بیمارم که مسلول‌وتحت‌المعالجه یامعالجه‌شده‌باشد واین‌مکاتبه ممکن‌است‌منجر بازدواج گردد.

امضاء «امیدوار» آدرس وسیله مجله امید ایران

● آقای (غ ـ ق) ۲٦ ساله دیپلمه طبیعی کارمند دولت بادختری زیباونجیب که سنش از ۱۹ سال متجاوز نباشد ودارای معلومات سیکل اول‌باشد

تهران دایره‌پست رستانت

● آقای ع .دارابی بادوشیزه‌ای رشتی که ازخانواده‌ای نجیب‌باشد.

رودبار آرایشگاه‌بهار

● دوشیزه (ژ ـ ت) مطلب خود را حتما بامضای نماینده مجله در شاهی برسانید تاپس ازتایید ایشان چاپ شود همانطور که‌نوشتیم از چاپ نامه‌های بانوان و دوشیزگانی‌که بامضای نمایندگان مجله درشهرستانها نباشد معذوریم درتهران نیز باید شخصا نامه خود رابدفترمجله بیاورند .

مجله هفتگی

امید ایران

صاحب امتیاز ومدیر:
علی‌اکبر صفی‌پور
سردبیر: حسین‌سرفراز
مدیرداخلی :
مهدی فشنگچی
تلفنها :
مدیر : ۳۰۰۲۷
اداره : ۳۲۹۲۵
منزل‌مدیر : ۸۳۲۰۸
چاپخانه : ۳۸۴۴۵
گراورسازی : ۳۲۴۱۱
چاپ: درخشان
گراور: جواهری
جمعه نهم‌مردادماه
۱۳۴۳ بها : ۱۵ ریال
آدرس :
خیابان فردوسی‌پشت
بانك‌رهنی کوچه‌بخت

کتابخانه امید ایران

دیوان اشعار جمالی

ناشر: مطبوعاتی عطائی

دیوان فوق شامل آثار آقای صفات‌الله اسدآبادی متخلص به صفا فرزند مرحوم میرزالطف‌الله جمالی‌متخلص به محزون است‌که نسبش ازطرف مادری به مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی‌بستگی دارد .

دراین دیوان اشعاری‌جالب وخواندنی درتوحید ـ پند ـ تغزل ومیهنی دیده میشودکه سراینده آن نهایت ذوق ومهارت را در سرودن‌آن نشان داده .

موفقیت وکامیابی بیشتری را برای شاعرعزیز آقای‌صفات‌الله جمالی‌آرزومندیم .

« نثر هفته »

(رؤیاهای‌طلائی)

همه‌چیز زیبا بودحتی‌همان‌درو دیواری کهسالها بادیدن‌آنهارنج‌های گذشته رادر ضمیرش‌زنده میکرد اما این‌بار گوئی‌رنگی آسمانی جلوه‌دود خورده دیوارهارا برای‌همیشه‌سترده بود وبجای آوای پرندگانی که از بی‌خانمانی به‌آن محل‌پناه‌آورده‌بودن صدای موسیقی‌شورانگیزی‌درفضاطنین افکنده بود .

دختره آرزوهایش رادرلباس فرشتگان آسمانی می‌بافت وخودرادر کنار او سعادتمندو خوشبخت احساس میکرد .

آنروز شور وغوغائی در عالم خیالش برپا شده بود وجودش در لذتی‌بی‌پایان‌که‌ثار وپودمنت‌کشیده‌اش رابرای لحظاتی‌چند آرامش میبخشید غرق‌وزندگی واقعی‌اش‌را با کاروان واقعیت‌بی‌دور وازیاد رفته‌دریافت.

دقایق‌بسرعت‌هرچه تمامترمی‌گذشتندواتومبیل‌سعادت انتظارمسافر جدیدش‌رامیکشید هنگامیکه او در نزدیکی‌اش‌قرارگرفت قلبش بطپیدن افتاد وگولی این‌سعادت‌رویائی می‌خواست قلب‌ضعیف‌ومالیخولیائی‌اش‌را که حتی‌برای‌یکبارهم‌نهالی‌ازعشق‌بزندگی سعادت‌آمیزدرخود نکاشته‌بوددر درون سینه‌اش‌برای‌همیشه‌متوقف‌سازد.

درآنوقت‌که خود را در کنار فرشته‌رویای‌اش نشسته‌دیدصدای‌ضربان قلبش‌بیش ازپیش بسرحد شدت‌رسیده بودواین‌بارصدای‌گوشتخراش واقعیت اورا ازعالم‌رویائی بدرآورد وهمه چیزرابرای‌همیشه‌بپایان‌رسانید.

ع . لیمو خور

گلهای مروارید

زیر نظر: پیروز

عادل‌نژاد خلعت‌بری
«غوغا»

«کویر عشق»

در کویر تشنه‌خورشید
سوی عشق خویش‌میرفتم
باعصای کهنهٔ امید
لنك‌لنگان‌پیش‌میرفتم

●

برده‌ای بودم‌که میبردم
توده‌های‌خار را بردوش
مینهادم باشراب اشك
روی‌جام دردها سرپوش

●

روی دندانهای‌تیز خار
برکف پایم‌ترکها بود
بر سر انگشتر پر زخم
تاج‌الماس نمکها بود

●

تشنه‌بودم، تشنه‌ای‌مایوس
و زعطش‌گلهای جان میسوخت
درتنورپیکرتبدار
موم‌تلخ استخوان‌میسوخت

●

درتف‌مسموم بادی کور
سنگهای‌پیر،میمردند
خارهای خسته با اکراه
بهرشان تابوت میبردند

●

چشم دنیا دیدهٔ خورشید
سرخ‌بودازرنج بیخوابی
دور پلکش حلقه‌ای میبافت
سرمه‌های تند عنابی

●

ای‌کویرآفتاب عشق
سوختم ... دیگررهایم‌کن
من‌هوای‌سایه‌ها دارم
رحم‌برپشت دوتایم‌کن

●

آنکه برمن شاعری‌آموخت
دخترخورشیدسوزان‌بود
من میان شعله‌اش نابود
روزمرگم‌شادوخندان‌بود

واشنگتن ــ ژوئیه ۱۹۶۴

از: میرزا حبیب

پیوند آشنائی

دیشب برقص برخاست آن فتنهٔ نشسته
یکدل درست نگذاشت باطرهٔ شکسته
دامن‌کشان‌فروکوفت پائی ودست‌افشاند
زانسان‌که‌عقل ودین‌راشددست‌وپای‌بسته
دربزم می‌پرستان میداد نقل مستان
چشمش بعشوه بادام لعلش بخنده پسته
نه‌هیچ‌شام قدری چون طره‌اش مبارك
نه‌هیچ‌صبح عیدی چون‌غره‌اش‌خجسته
هرتارمو ززلفش بایکجهان دل وجان
پیوند آشنائی پیوسته و گسسته
هم‌عقل را بزاری خرمن بباد داده
هم زهد را بخواری دفتر بآب شسته
برزعم زهد وپرهیز گیسوی عنبرآمیز
بگشاد حلقه‌حلقه افکنده دسته دسته
در سینه‌بند پستان مانند نار بستان
چون میمکی همه مغز نه پوسته نه‌هسته
ای سروقامت‌یارخود ازچه جویباری؟
کزهیچ جویباری سروی چو تو نرسته

عباس‌بدیعی

ترانه‌ها

خدایا من‌که‌غمخواری ندارم
بجزاو درجهان‌یاری ندارم
وصال او بود داروی‌دردم
دریں دنیا دگرکاری ندارم

●

توگرزشتی‌وگرزیباچوماهی
شدم‌عاشق بتو با یك نگاهی
تو دانستی‌که دل‌دادم‌بدستت
دلم‌گربشکنی کردی‌گناهی

تسلیت به:
رضا ثابتی

هفته گذشته‌شاعرد لسوخته
و وارستهٔ روزگار ما «رضا
ثابتی»مادر والاگهرش‌را از
دست‌داد.
با تاثرو اندوهی‌عمیق‌این
مصیبت‌بزرگ‌را به«ثابتی»عزیز
تسلیت‌میگوئیم.

جواهری«وجدی»

چشمهٔ افلاك!

تاقطره‌های اشك جنونم برون چکید
ازهر نمش هزار بیابان جنون چکید
آن موج شعله‌ای‌که بخسروامان‌نداد
اشك نیاز بود که بربیستون چکید
لعلی‌که می‌تراود ازاین‌چشمه‌های درد
ازدیده برنخاست زدریای‌خون چکید
«وجدی»زعشق چشمه افلاك شد پدید
تا قطره‌ای بگنبد پیروزه گون چکید

علی‌اکبر کنی‌پور
«مستی»

«بیابان خطر»

کلاه فقر ازآن افسرکه‌آرد دردسر بهتر
نشان سنك‌طفلان تانگردی بی‌ثمر بهتر
نپردازد چودستی از رخی‌گرد پریشانی
غبار ازروی‌خودشستن بدست‌چشم‌تر بهتر
لطافت کردگل‌را پایمال دست‌گل چینان
بچشم دشمنان هرچندباشی‌خوارتر بهتر
ز دامان وطن کوتاه‌کن انگشت‌خائن را
چوخون‌آلوده‌گرددبرسرك نیشتر بهتر
زمنعم زردروئی تابرد مفلس بجای‌زر
ز سیم اشك‌دامان صبوری پرگهر بهتر
خموشی‌کن‌درآن محفل‌که‌بستیزند بادانا
چودرپرواز نبود ایمنی‌بی‌بال‌وپر بهتر
نمی‌لرزند گاه مرك ازبیم عمل پاکان
که‌هست ازدیدهٔ‌محکوم شام‌بی‌سحر بهتر
زتوفان برکنارافتند آسان‌ترسبکباران
که رهرودربیابان خطر بی‌سیم‌وزر بهتر
رساند سیل تادریا ـ بخاك افتاده ماهی‌را
پناه‌امن اگرخواهی‌درآغوش‌خطر بهتر
درایامی‌که خون‌بیگناهان میخوردمنعم
بجای باده اهل‌دردرا خون جگر بهتر
من ازبانك‌جرس‌در کاروان عمردانستم
ازاین‌ویرانهٔ‌هستی‌شدن‌چون‌رهگذر بهتر
مگرتاگوش غوغای‌من ومانشنود یکدم
دراین‌میخانه‌افتادن‌چو«مستی»بیخبر بهتر

آفرین برغم

آنرا که وفانیست،زعالم کم باد
جزغم که‌هزار آفرین برغم باد
ابوسعید ابوالخیر

از: مهرداد اوستا

آیینهٔ اشك

اگرچه آینهٔ دل‌چو جام لعل شکستم
بخون دیده بهرقطره نقش‌روی‌تو بستم
از آشیان ندامت چو مرغ‌آه پریدم
برآستان ملامت چو گردراه نشستم
کراشناسم اگر زین سپس ترا نشناسم
کرا پرستم اگربعد ازاین ترا نپرستم
نهان بسایهٔ اندوهم آنچنان‌که ندانی
شب‌است یاکه ندامت ،فراق یاکه‌منستم
بدوش نازنگاهت چوتکیه‌کردهماندم
امیدعافیت از دور روزگار گسستم
هنوز نقش وجود مرا به‌پردهٔ هستی
نبسته بود زمانه که دل‌بمهر تو بستم
خیال‌گردش چشم توبود درسر ومردم
درین خیال‌که من‌سرخوشم‌زباده‌ومستم
شب فراق مرا بود ره بدامن محشر
اگرکه دامن آه‌سحر نبود بدستم
گهی‌شدم همه‌تاب وبسنبل تو چمیدم
گهی‌شدم همه‌خواب‌وبنرگس تو نشستم
زمن مجوی‌نشان‌وفا وگرکه بجویی
وفاهمینکه بیادت‌هنوزهستم‌وهستم

اندردل بیوفا غم و ماتم باد
دیدی که‌مراهیچ کسی‌یادنکرد

حزین لاهیجی

بال پرواز

هرچه بستیم‌وگشودیم‌عبث
هرچه گفتیم‌وشنودیم‌عبث
راه مقصود بجائی نرسید
پای پر آبله سودیم عبث
غفلت ازحادثهٔ‌دهر بلاست
در ره سیل غنودیم عبث
عرصهٔ هردوجهان‌تنك‌فضاست
بال پرواز گشودیم عبث
عالمی‌چهره‌بماگشته‌حزین
عبث آئینه زدودیم عبث



اعتراف تلخ



بقلم : زنی گمراه

تااینجای داستان خواندید که :

مادرم زن جوان و زیبائی بود و پدرم مردی سالخورده و پول پرست و پای بند خرافات و موهومات که هیچ چیز جز پول نمی اندیشید و مادرم در قید و بند چنین همسری از همه مزایا و لذات یک زندگی محروم بود و رنج میبرد. ولی این محدودیت و محرومیت عکس العملی شدید داشت، این عکس العمل رابطه نامشروعی بود که بین مادرم و عمویم که بخانه ما رفت و آمد داشت بوجود آمد و من که دختر جوانی بودم و دوران دبیرستان را میگذراندم ناظر این روابط بودم و در دانشکده با جوانی بنام پیکان آشنا شدم.

« پیکان » برای معالجه بیماری که داشت در بیمارستانی بستری شد و استاد دانشکده علت غیبت او را از من جو باشد.

گفتم جناب استاد- اورفیق من نبود- اوهمکلاس من بود و به حکم همدرسی با او صحبت میکردم.

گفت - میدانی چه مرضی داشت ؟

گفتم - خیر- امروز فهمیدم که بیمار بوده است.

گفت- پس خیلی شایعات در اطراف شما بود.

گفتم- شایعه که نمیتواند ملاك قضاوت باشد آنهم قضاوت جنابعالی .

- استاد گفت - این شایعه نبوده درست است که شایعه نمیتواند ملاك قضاوت یك انسان منطقی باشد ولی مشهودات چطور - آیا آنهم نمیتواند ملاك باشد.؟

گفتم شما چه دیدید که قضاوت فرموده اید .

گفت- آنقدر چیز دیده ام که جای شبهه ای برایم باقی نگذارده.

گفتم - من اصلا نمی دانم شبهه برای چیست واصولا این بحث بچه مناسبت پیش آمد.- استاد گفت چطور نمیدانید شما نزدیك به سال است که دقیقه ای از او جدا نمیشوید- حتی اگر حمل بر گزافه نباشد بخاطر او نفس میکشید. حالا تازه نمیدانید - شایعه چیست و شبهه در چه مورد یست. حس میکردم استاد ضمن این صحبتها کم کم تغییر حالت میدهد .

نمیدانم چرا میخواستم این بحث دنبال بشود و ازهیچ پیش- آمدی هم باك نداشتم- بهمین جهت اگر استادهم میخواست صحبت را کوتاه کند من نمیگذاشتم .

گفتم - جناب استاد - شما از کجا فهمیدید که من بخاطر او نفس می کشم مگر هر دو نفری که باهم مطالعه میکنند بخاطر هم نفس می کشند ؟

آیا فکر میکنید که محصل آنهم دانشجوی فلسفه با بستی مسائل را مورد بحث ودقت قرار دهد - شما حس میکنید که خواه وناخواه دانشجو باید برای مطالعه یکی از همکلاسان خود را انتخاب کند و اگر من هریك از این شاگردان را انتخاب میکردم محققاً مورد همین اتهام امروز قرار میگرفتم وشما قضاوت میفرمودید که بخاطر او نفس می کشم .

استاد - نمیخواست بیش از این موشکافی کند وسعی می کرد جریان صحبت را تغییر دهد،

گفت - بهرصورت این بحث بکلاس درس مربوط نیست خارج از کلاس صحبت میکنیم.

گفتم نمی فهمم فرق کلاس و خارج از کلاس چیست استاد باید در تمام دقایق زندگیش سرمشق باشد، اگر شما باهمان حمله اول که بشخصیت من نمودید مرعوب می شدم وصحبت را کوتاه می کردم این داغ بر پیشانیم گذارده شده بود ودیگر قادر بدفاع نبودم

وشما هم ازاینکه شرافت دختری را ببازی گرفته اید خوشحال بودید ولی حالا که میبینید از خودم دفاع میکنم تشخیص داده اید که جای این صحبتها سر کلاس نیست - پس چرا در مراحل اولیه ی بحث - جایش سر کلاس بود وشما آنرا عنوان نمودید .

استاد که تا آن لحظه سعی میکرد بی طرفی خودرا دراین مسئله حفظ کند ناراحت شده بود لبخند غضب آلودی برلب آورد بآرامی که نمودار طوفان درونی او بود گفت- خانم ملیحه خانم من بشما وتمام دانشجویان احترام میگذارم واین احترام درصورتی است که شخصیت من مورد اهانت قرار نگیرد ودرمقابل گستاخی و بی ادبی دانشجو ساکت نخواهم نشست .

میفهمید ،این جمله آخر را با خشونت و تهدید شدیدی ادا میکرد - از چشمانش خشم و کینه می ریخت - خود خواهی این مرد که از خصوصیات هر معلمی است چنان جریحه دار شده بود که خیال میکرد موجودیتش بخطر افتاده است - من نمیفهمیدم که علت این عصبانیت بیمورد چیست جریان صحبت آنقدرها ناراحت کننده نبود - پس این عصبانیت چیست ؛ خیلی کنجکاو شده بودم دلم میخواست درون او را کاوش کنم و علت اینهمه ناراحتی را بفهمم- گفتم جناب استاد - هیچگاه دانشجو قصد بی ادبی نسبت باستادش را ندارد بلکه این استاد است که نبض کلاس را در دست دارد و باراده خود هیجان روحی در دانشجو بوجود میآورد ویا اینکه آرامش خاطر باو میبخشد بعقیده من اگر استادی در سر کلاس در معرض پرخاش ویا استیضاح دانشجو قرار گرفت نباید بدون هیچ مقدمه ای آنها را بباد انتقاد گرفت - بلکه باکمال حوصله و بدون حب وبغض پرونده اخلاقی و تربیتی هردو را باید از سالهای قبل مطالعه کرد و آنگاه آنخصوصیات را با شرایط محیط سنجید و از آن نتیجه گیری کرد و اگر استادی فقط برای اینکه استاد است بخواهد شخصیت وعمر دانشجو را مسخره کند وتوقع آنرا نداشته باشد که استیضاحش کنند - خیال باطلی است که فکر نمیکنم عملی شود .

استاد گفت - خانم . .. سعی کنید بهتر از این فکر نمائید من بشما احترام میگذارم ونمی خواهم اینحرفها را بشنوم - یا حد اقل سر کلاس اینطور با من صحبت بشود - ونمیخواهم شما هم در اشتباه باشید خواهش میکنم امروز عصر بعد از کلاس در دانشکده باشید وبدفتر من بیائید شمارا از اشتباه بیرون خواهم آورد، -دیگر لحن صحبت استاد ملایم بود - میل داشت که صحبت را تمام کنم منهم بخاطر یك امید دنباله مطلب را نگرفتم وآن امید ضعیفی بود که نسبت بنفوذ استاد در اجتماع داشتم ودلم نمیخواست این نیرو را درشرایطی که احتیاج بکمك دارم ازدست بدهم، ساکت شدم وقیافه تسلیم واحترامی بخود گرفتم و استاد هم ازاین زست راضی شد - کلاس تمام شد وساعت ۱۲ بود از دانشکده خارج شدم وبطرف منزل براه افتادم فاصله دانشکده تا منزل ما زیاد نبود همیشه پیاده میآمدم- در راه جز به پیکان فکر نمیکردم- اطاق او -بیمارستان او ، وضع روحی او افکارم را مشغول میکرد - با این افکار بمنزل رسیدم . مطابق معمول عموجانم را درمنزل دیدم که با مادرم مثل دودلداده بهم نگاه میکردند -مادرم پیراهن آبی رنگ زیبائی که تازگی بسلیقه عموجانم دوخته بود بتن داشت وتوالت ملایمی کرده بود وباسلیقه خاصی زیبائیهای طبیعی خود را درمیدان دید هر بیننده ای قرارداده بود، وقتی پدرم مرد مادرم خیلی بسرعت تغییر حرمت داده وبظاهر ازصورت آن زن امل وعقب مانده قبلی خارج شده بود وبیننده را دراولین دیدار سخت باشتباه میانداخت وتا لحظه نماند که تمام رموز عشق ودلبری را درمکتب عموجانم وچند نفر از دوستانش آموخته بود وانصافا خیلی هم بسرعت پیش رفته بود - اغلب شبها تا نیمه شب با آنان در شب - نشینی ها ویامجالس رقص وخوش گذرانی بود وگاه گاهی هم بخاطر آنان لبی از باده تر میکرد وآنروز هم زیباتر ازهر روز در مقابل عمو جانم عشوه گری مینمود .

وعجیب اینجا بود که این آزادی عمل را برای خودش مجاز و پسندیده می دانست ومرا همیشه دختر جلف و هرزه وآبروریز خطاب می کرد و سعی داشت بسختی کنترلم کنم تا مبادا باجوانی صحبت کنم ویا دوست باشم.

منهم راه خود راخوب می - شناختم ومیفهمیدم که موقعیت متزلزلی دارم -زیرا وجود من آزادی مطلق مادرم را تهدید میکردم وازطرفی هنوز تحصیل می کردم و نمی توانستم تنها باشد و علاوه می دانستم که پدرم تمام ثروت خود را بمادرم بخشیده و اوهم از این وضع سوءاستفاده مینماید وبعنوان مالك حقیقی مشغول حیف ومیل و خوشگذرانی است ، بنابراین هر چه مادرم بدرفتاری میکرد من بروی خودم نمی آوردم و آن روز هم مثل هر روز باطاقم رفتم ونشستم و قلم و کاغذ برداشتم وبا پیکان تنها کسی که می توانستم راز دل برایش فاش کنم بصحبت پرداختم ودرواقع جواب نامه اورا دادم:

پیکان عزیز

از تو خبری ندارم- نمی دانم در کدام بیمارستان هستی ، انسان وقتی مطلوبش کم شده باشد ویا بی خبرش گذارد بیش از حد معمول ناراحت می شود واز خود- تپاچگی نشان می دهد ، شاید اگر می دانستم تو کجائی وچگونه روز وشب می - گذرانی باین پایه بلاتکلیف وگیج نبودم.

نمی فهمم چه میکنم و برای دیدن تو وبا خبر شدن از وضع گذران تو از کجا شروع کنم فقط از تو یك نامه بمن رسید ، یك نامه که همه چیز بود ، قدرت بود ، شخصیت بود، دلگرمی بود، باشنیدن خبر اعزام تو ببیمارستان گیج شدم و خودم را دریك قدمی بدبختی و ناکامی می دیدم.

ووقتی جمله نیروبخش :

«دنیا یك تعادل لرزان و تهدید کننده ایست .»

را بالای آن خواندم و تعمق کردم قدرت گرفتم درجه مقاومتم زیادشد وترس ووحشتم بنسبت قابل ملاحظه ای کاهش یافت . وباندازی درکم از آنجمله بهره برداری کردم ودرمغزم آن را تجزیه وتحلیل نمودم .

وبرای اینکه مبادا معنی آن را خوب نفهمیده باشم و درك

بقیه در صفحه ۳۵



خلاصه

مصادف با لحظه‌ای که «هما» زن سعید خانه‌اش را با تعرض ترک کرد و رفت سعید که برای خرید بخیابان رفته بود کودکی را کنار خیابان پیدا کرد که صلیبی جواهر نشان روی سینه‌اش قرار داشت و بروی کارتی اسمش را « آذر » نوشته بودند .

سعید دوباره قدمهایش را تند کرد. ولی وقتی بخانه رسید هنوز دخترش بشدت گریه میکرد سعید شتابزده پیرزن را صدا کرد و گفت:

- بی‌بی‌جان زودتر این شیر را گرم کن.

پیرزن به‌محض آنکه چشمش بصندوقچه‌ای که او در بغل داشت افتاد، با تعجب پرسید !

- آقا! این دیگر چیست؟

سعید با لحنی که سعی میکرد خودش را تبرئه کند جواب داد:

- موقاتی است! چه میدانم اینهم یك جور بدبختی است.

و با احتیاط صندوق را زمین گذاشت، و بچه را از آن بیرون آورد پیرزن وحشتزده گفت :

- ایوای بچه؟. این بچه کجا بوده؟

و سعید باهمان لحن که مهربانی و التماس در آن وجود داشت گفت،

- ببین بی‌بی قول میدهم که فقط همین امشب نگهش دارم. فردا صبح میبرمش پرورشگاه نمیدانم کدام بی‌انصافی او را کنار خیابان گذاشته بود. اگر من سر نرسیده بودم سگهای گرسنه تکه‌وپاره‌اش کرده بودند.

پیرزن با نگرانی گفت ،

- ثواب کردید اما این بچه شیر مادر میخواهد چکارش کنیم ؟

- هرطوری هست امشب را باید سر کرد .

- آقاجان! شما در و همسایه‌ها را نمی‌شناسید.؟ خیلی فضولند اگر امشب سر و صدای این بچه بلند بشود هزار جور حرف درمیآورند.

- هرچه میخواهند بگویند من این موقع شب هیچ کاری از دستم برنمیآید .

- راست میگوئید ولی نمیدانم همسایه بغل‌دستی از کجا فهمیده بود که خانم قهر کرده ورفته. تا شما از خانه بیرون رفتید مرا صدازد و پرسید چه خبر بود که خانمت این وقت شب باعصبانیت داشت میرفت؟

سعید با بیحوصلگی جواب داد:

- غلط کردند . بهیچکس مربوط نیست، فعلا شیر را گرم کن هم به کتایون بده هم باین بچه.

و بعد صدایش را آرام‌تر کرد و همان‌طور که متفکر بچهره کوچك و ظریف بچه و لباس تمیز و قشنگش خیره بود گفت :

- باین آذر خانم!.

- چی؟ آذر خانم؟

- آره جانم. اسمش آذر است .

●

تمام آن شب را سعید بافکر و خیال گذراند. صبح روز بعد هم زود تر از همیشه از جا بلندشد دخترش «کتایون» کوچك و بهانه گیر هنوز خواب بود ولی بچه سرراهی چشم هایش باز بود و با نگاه گنك و خاموشی، معصومانه اطراف را می‌پائید .

سعید یکبار دیگر لباسهای او را بادقت نگاه کرد. لباسها معرف سلیقه و ذوق زیادی بودند درست مثل لباسهای بچه‌ای که مادری ماهها در انتظار تولد او برای تهیه‌اش وقت صرف کرده علاوه بر آن یاد آن سنجاق زیبا و درخشان نشان دیگری از دلایل پیچیده و بغرنج سرنوشت این کودك بود بطوریکه شفقت و ترحم دل سعید را مالامال کرد و با آنکه نمیتوانست هیچ حدسی بزند چنان گرفتار عذاب و رنج شده بود که حتی نمی‌توانست بخودش اجازه اینرا بدهد که درباره این طفل تمیز و مرتب و منظم فکر یك بچه سرراهی را بکند . در همین لحظه پیرزن نزدیکش آمد و گفت:

- بعقیده من تا در و همسایه ها خبر نشدند و داستانی برایتان نبافته‌اند زودتر شرش را بکنید .

سعید ناگهان و بدون آن که تردیدی بخود راه بدهد با لحنی مصمم گفت:

- این کار را نمیکنم، خیالت راحت‌شد؛ بجای اینکه میان یك مشت بچه بی‌صاحب ودله‌رده پرورشگاه ولش کنم تا لنگه آن‌ها بشود دنبال کس و کارش میگردم.

پیرزن باعصبانیت گفت:

- چه حرفها! کی از عهده نگهداری دو تا بچه قدونیم‌قد برمی آید؛ این بچه اگر شیر مادر نخورد تلف میشود، مردم مگر باور میکنند اورا از سر راه برداشته‌اید بخصوص چون دیشب «هما» خانم قهر کرده و رفته هزار جور فکر و خیال می‌کنند . چرا فکر آبرویتان را نمی‌کنید؟

سعید دوباره بتندی گفت:

- امروز تکلیف من و هما یکسره می‌شود و بعد از آنهم دیگر هیچ اشکالی ندارد که مردم چه بگویند و چه خیال بکنند شاید هم کس و کارش را پیدا کردم.

- آقا جان ..

- همینکه گفتم این بچه‌ای نیست که بشود بپرورشگاهش سپرد اگر از سر و صدایش همسایه‌ها خبر شدند برایشان حقیقت را بگو بگو که من صدایش کردم.

پیرزن ناچار ساکت شد و دنبال کارش رفت شدت ناراحتی و اضطراب سعید در شب گذشته بحدی بود که شکل سنجاق را بیاد نداشت بهمین سبب ناگهان از جا پرید و بسراغ آن رفت بسته‌ای را با احتیاط از زیر بالش بچه بیرون آورد و کاغذ را از دور آن باز کرد ناگهان در روشنائی مطلق روز و با همه تلولو و درخشش نگینهای ریزو درشت سنجاق متوجه شکل آن شد آن یك صلیب بود یك صلیب پوشیده از جواهرات شفاف و خوشرنك و پشت آن با خطوطی مبهم چیزهائی حکاکی شده بود .

سعید با حیرت فراوان در صلیب خیره شده بود ولحظه بلحظه حالت اعجاب و احترامش نسبت بطفل خاموش و زبان بسته‌ای که در بستر افتاده بود بیشتر میشد فکری بخاطرش آمد از جا برخاست و بطرف تلفن رفت عجولانه چند نمره را گرفت و با صدائی ملتهب گفت :

- ایرج توئی ؛ حالم بدنیست امروز که دانشکده نداری برای من یك اتفاق مهمی افتاده اگر ممکن است زودتر خودت را برسان.

از لحظه‌ای که گوشی را زمین گذاشت تا رسیدن رفیقش بیشتر از نیمساعت نکشید با اختصار ماجرا را برایش تعریف کرد و بعد صلیب را باو نشان داد و گفت:

- چی بعقلت میرسد ؛ این صلیب با کارتی که اسم بچه رویش نوشته شده بود روی سینه بچه بود یك اسم فارسی «آذر» من باید چکار کنم؟ تو اول ببین میتوانی خطوط پشت صلیب را بخوانی ؛ شاید نشانی بدست آدم بیاید بنظرم لاتین است.

ایرج بادقت صلیب را زیرورو کرد و گفت:

- درست است این یك جمله کوتاه و شبیه بدعاست و این یکی هم یك تاریخی است که فکر میکنم

بقیه در صفحه ۳۵

به نیر نك بهار، به صفای تابستان

بقیه از صفحه ۲۷

رفت‌هوس کردم بروم سینما اولین‌سانس بعد ازظهر بود، چند نفر بیشتر درسالن نبودند گوشه‌خلوتی روی‌یك صندلی لمیدم، اما هنوزسرجایم آرام نگرفته بودم که‌طنین خنده نشاط آلودوشوق‌زده چهار پنج‌دختردر فضای‌سالن پیچید.

هرکدام گوشه‌ای‌را انتخاب‌میکردندودیقی‌میپسندیدند توجه‌همه‌جلب‌هیاهووشیطنت آنهاشده بود که‌ناگهان یکی باذوق و شیرینی‌فریادکشید.

ـ« بچه‌ها بیائید یه‌جای‌خوب پیداکردم!»

تاآمدم‌بفهمم‌غوغای شوروشاطشان کجا خیمه‌میزند، دیدم‌ردیف‌پشت‌سرم‌ولوله‌براه‌انداختند.

لحظه‌ای نگذشته بود اوکه جاانتخاب کرده‌بود از جایش بلندشد تاراکتش‌رادربیاورد، امایکمرتبه‌آرنجش کوبیده شدتوی‌فرقم باناراحتی برگشتم چیزی بگویم که مهلت نداد وباخنده دلفریبی‌اعتراضم‌رالکفیر کردوباعذرخواهی‌شرمنده‌ام ساخت.

ناچارشدم باهمه‌ناراحتی خودم را مشغول تماشای فیلم کنم، درحالیکه‌حواسم‌بسوی‌آن‌ها پرمیکشید، وهرموقع‌هم‌که بی‌اختیار دستم‌راروی‌سرم‌میکشیدم‌تیر خنده‌از کمان لبهایشان بسویم‌رها میشد.

ازاینهمه‌شیطنت به‌تنك آمده وکتم‌را ازروی صندلی کنارم برداشته‌تادرگوشه‌دیگر آرام‌بگیرم اما بانیشخندی ازمن پرسید:

ـ« آقااینجاساس‌داشت !؟»

ـ هرچه‌خواستم‌بروی خودم‌نیاورم دلم‌راضی نشد تصمیم گرفتم‌درآخرین لحظه‌عقده دلم‌رابا کلامی‌خالی‌کنم ناچار خودم‌راآماده‌کرده‌وجواب‌دادم:

ـ نه‌خیر.. ساس نداشت. فقط پنج‌تاجیرجیرك مردم آزارداشت.

اماجواب خشم‌آلود من‌نه‌تنهادرآنها تأثیری نکرد بلکه‌خنده‌شان بیشترواوج گرفت‌واودرپایان‌خنده‌اش باخونسردی گفت:

ـ خیال‌میکنیدازدست‌جیرجیرکهامیشودفرارکردیااین که‌نمیتوانندنبال‌شمابیایند.

بااین‌جواب‌تهدیدآمیز چاره‌ای نداشتم‌جزاینکه‌از دیدن فیلم‌صرفنظرکنم،چون هرگوشه‌سالن‌میرفتم‌خلاصی ازشر آنهاممکن نبود ...

روزبعد نزدیك‌ظهربود که‌همان‌پنج‌تادختردرحالیکه کتابهایشان‌راروی سینه‌گرفته‌بودندردر اطاق‌کارم صف‌کشیدند هیاهویشان‌سکوت اطاقم‌راآشوب‌کنید.

متحیرمانده‌بودم‌که‌ازکجامحل‌کارم‌رایاد گرفته‌اند، وازاینکه‌چه نقشه‌ای‌برایم کشیده‌اند هاج وواج بودم تا او باپیچ‌وتابی‌دلپذیر خودش‌راروی یکی‌ازصندلی‌ها انداخت و گفت:

ـ حتما تعجب‌میکنیدکه چطور توانستیم‌شما راپیدا کنیم‌وبرای‌چه اینجاآمده‌ایم..!

درمانده‌وحقیرباعجزوالحاح گفتم:

ـ خواهش‌میکنم مزاحم من نشوید، چرامیخواهید مرابازیچه ومسخره خودتان‌بکنید، مگرمن بشما بدی کرده‌ام که قصدآزار مرا دارید، اصلا مگر شمارامیشناختم !؟

قیقیه‌خنده‌اش‌سخنم‌راقطع کردوگفت:

ـ آقاچراخودتان‌راگم کرده‌اید، واقعا خنده‌داراست که مردی‌از بیم‌اذیت‌چندتادختر اینطورخودش را ببازد. ما آمده‌ایم‌کیفتان راکه گم کرده‌اید بشما بدهیم وسپس کیف‌بغلیم را از میان‌کتابهایش‌بیرون‌کشید وروی میزم‌گذاشت. ازشدت دستپاچگی‌زبانم‌به‌لکنت افتاد نمیدانستم تشکرکنم‌یا بپرسم‌که از کجا پیداکرده‌اند.

اماوبازیرکی‌این‌سئوال‌را ازنگاهم‌خواندوبامتانتی که‌هرگزازاو انتظارنداشتم‌گفت:

ـ دیروز در سینما ازجیبتان افتاده‌بود وچون در میان یادداشتها آدرس محل‌کارتان راپیداکردیم‌شخصا خدمت رسیدیم تا درعوض‌مزاحمتهای‌دیروزخدمتی انجام داده‌باشیم، امیدوارم‌جریان‌دیروزرابخشیده‌باشید.

از تغییررفتار وگیرندگی‌متانتش آرامش خودرابازیافتم‌وباتشکری‌برگذشته خط‌بطلان‌کشیدم، وقتیکه ازاتاقم‌بیرون رفتندتامدتی‌مجنونانه‌بانگاه‌بدرقه‌اش کردم‌وباخرامیدنش‌هوش باخته‌وشیدااافسوس‌میخوردم بارفتنش.

مانندا‌کثر دخترهای‌تهران‌فتنه‌انگیز وبی‌پروا بود، شادمیشدلبش‌درحلاوت‌خنده‌مینشست‌نگاهش‌بی‌حیانبوداماهرجادلش خمارش‌مفتون‌میکرد، ازلبهای خوشرنگش شهدبرجام‌هوس‌می‌گشوده‌ای‌پرمیکشیداماناز لوندانه‌نداشت.

در سودای‌برخوردآن‌روزاوهم بمن دلباخت، چون روزبعد ببهانه احوالپرسی بمن‌تلفن کردوباگذشت‌روزها مکالمه رنك‌ملاقات بخود گرفت‌تااینکه یکشب لبهایش‌رابستر بوسه‌ام‌کرد ودرنشئه این‌لذت پیمان‌بست‌که جزمن‌شیرینی بوسه‌اش را بکسی ارمغان‌نداردوگرمی‌تنش نسیم‌خلسه‌پرور آغوش‌دیگر نباشد، اوگل باشدومن باغبانی‌فارغ‌ازپیم گلچین، کبوتری‌باشد واز بام‌قلبم‌دانه محبت‌بچیند بی‌اعتنا به‌تورزرین‌دامها.

دیگرنتوانستم‌صبرکنم بمیان‌حرفش دویدم.. آخر نمی دانیدچقدر باید‌دختری‌قدرت‌داشته‌باشدکه بنشیندووقتی مردی‌چنین خیال‌پرور از های‌مردی را اززبانش بشنودووقتی‌چنین خیال‌پرور از معشوقش‌تعریف‌کند اگربدانیدچه‌زجری را تحمل‌میکند، منهم از شدت‌این‌شکنجه بفریادآمدم‌وبااعتراض گفتم:

ـ خوب‌میدانم بعدازآن‌رازونیازها، خلوت‌بخشیدن‌ها او برایت بصورت‌گل‌آرزوشد، ستاره‌رویاهایت‌شدوبطاق‌آسمان زندگیت‌جاگرفت. وحالاکام نچشیده‌بآغوش‌دیگری‌غلطیده‌وبمردی دیگرلباخته وشایدهم‌پس‌ازآنکه‌باتو ازدواج‌کرد سکرمحبت تو تخدیرش نکردوناچارخمارآلود بتوخیانت‌کردودامنش را بگناهی‌آلود.

ناگهان‌با عصبانیت دنیاله‌حرفم‌رابریدوگفت:

ـ اما زه.. اوهم‌مثل همه‌دخترهافریبکار بود، بردہ شیطان‌بود، بانیرنك‌زندگی‌میکرد ومیخواست تابرای ارضای هوسش افسونم‌ریا بکاربرد.

تاآخرین لحظه‌واپسین‌روزی که‌درتهران دیدمش‌هرگز نگفته‌بود که خیال‌مسافرت دارد، فقط موقعیکه‌میخواست‌ازمن‌جدا شوددرعوض‌وعده‌دیدارگفت. «فکرمیکنم‌چندروزی‌برای‌مسافرت همراه‌پدرومادرم بجنوب برویم».

اماکنجکاوی وعلاقه‌ام‌مرابدنبال اوتا این‌دیارغریب کشیدووقتی‌که اوراپس‌ازجستجو پیداکردم ولی‌اوبدون اینکه احساس خشنودی‌بکند بمن‌پرخاش‌کرد وبعد هم‌مانند دایه‌ای که‌با وعده‌کودکی راآرام میکندگفت:

«چندروزدیگرعروسی‌من‌باپسرعمویم‌هست،تو اگر» «واقعامرادوست‌داری‌باعث‌آبروریزی من نباش، آخر عمویم» «بگردن‌همه‌ماحق‌دارد، حرف‌او رانمیشود ردکرده‌ولی من‌قول» «می‌دهم‌که‌بازهم‌مال توباشم‌اندام من‌دراختیارتو باشد، ازتنم» «شیره لذت بمکی، اصلاآخوش گناه لذت‌بخش‌تراست».

دراین موقع ازشدت‌عصبانیت‌دندانهایش‌رابهم‌سائیدو با صدای خفه‌ای‌گفت:

آیاقابل‌تحمل‌است که‌روزی‌معشوق‌انسان‌مانندروسپی‌ها ازبسترش برخیزد واینطوروقیحانه برای تمایلاتش طرح‌گناه بریزد و بمردی‌که هنوز رسما شوهرش نشده خیال خیانت داشته‌باشد.

✿

متحیرومبهوت‌درچهره‌اش‌خیره‌ماندم‌یکباره‌حقارت و زبونیش‌ازخیالم محو شدوابهت غمی در احساسم‌جایگزین‌شدو دلجویانه‌ومهربان‌باوگفتم.

ـ آقاناراحت‌نباشید، باوجوداینکه غم‌بزرگی‌دارید بایدمردانه‌تحمل‌کنید، هردردی‌درمانی‌دارد، خودکشی‌که علاج دردشمانیست‌بایدبفکرچاره‌باشید.

مثل اینکه‌میخواست‌غافلگیرم‌کندباعجله پرسید:

ـ میگوئیدچه‌کارکنم؟چاره‌من‌چیست؟آیاسزاوار است‌او رابا همه‌این‌هرزگی‌ازکنارآن‌مردوورش‌کنم، بلکه‌تنك‌این‌خیانت روزی‌سایه‌زندگی‌خودمن‌بشود، ومقدورهست‌که‌باین‌آسانی که‌فکر میکنیداورا ازیادببرم؟

برای جواب‌دادن‌سرگردان وبلاتکلیف‌مانده بودم، افکار درهم و مغشوش فرصت نمیداد جواب صریحی بدهم و بلکه هزاران جواب بود که جسارت گفتنش را نداشته ناگزیر گفتم:

با این عجله‌که‌نمیشودتصمیم گرفت‌بایدفکرکرد وراه عاقلانه‌ای‌پیداکرد.

برق‌مرموزی درنگاهش درخشیدو با شعف محسوسی پرسید:

ـ پس‌بازهم‌شمارامیتوانم‌ببینم ؟!

دریافتم‌که‌در دام‌افتاده‌ام ومجبورم قبول‌کنم، ولی در دلم‌ازاین‌گرفتاری‌چندان ناراضی‌هم‌نبودم‌لبخند پرمعنائی تحویلش‌دادم وگفتم:

تابینیم‌چه میشودولی‌فعلا دیرشده میخواهم برگردم آبادان اگرشماهم میآیدباهم‌برویم.

بدون اینکه حرفی بزند در کنارم راه افتادوقبل ازمن خودش‌راباتومبیل رسانده پشت‌فرمان نشست‌وگفت:

ـ اجازه‌میدهیدمن رانندگی‌کنم،

اما بجای‌جواب نگاه‌مطیع ومشتاقم‌راکه‌ترجمان اندیشه‌ام بود نثارش کردم.

در طول‌راه‌سکوتی پرازراز والتهاب‌آفرین‌مارادر خودغرق‌کرد، هر چه خواستم‌بهانه‌ای‌بجویم تا صحبتی بمیان بیآورم‌موفق نشدم، جزاینکه‌وقتی‌سرپیچ، باسرعت‌دایره‌میگرفت بشانه‌اش‌تکیه‌میزدم وبدنبال آن برای‌لحظه‌ای نگاهمان درهم گره‌میخوردوخنده‌ای‌روی‌لبهایمان شکوفه‌میکرد.

وقتی وارداولین‌خیابان‌شهرشدیم‌هرچه اصرارکردم که اول‌اورابمحل اقامتش برسانم. قبول‌نکرد ناچاربطرف‌منزل

زندگی عقاب

بقیه از صفحه ۲۱

نگرده عقاب سمج از دونرفت و
نیاخل‌خودادامه‌دادوبمالك‌منطقه
اجرامی نگذاشت نبردوجدال
خونینی میان‌دوعقاب‌درگیرمیشود
که‌باحتمال‌قوی بمرگ‌هردوو یا یکی
ازآنها خاتمه‌می‌یابد.

عقاب وقتی بچه‌هایش ٤
روزه شدند خانه‌راخلوت‌میکند
خود در منطقه‌ای دوردست کمی
کرده وبتماشای اولین پروازها
نوزادان‌خودمشغول‌میشود بچه
آنکه فرزندان خود رابه پرو
کردن و پریدن ترغیب وتشو
نمایند آنهاراصدامیزنندبچه‌ع
بهوای‌پیداکردن پدر ومادرخ
بتدریج شروع به پریدن کرد
کارپریدن رابا پروازهای کو
آغاز می‌نماید ودراین موقع
خطری متوجه‌فرزندشود بلافا
پدرومادربکمك‌اوشتافته‌وبیا
همت میکنند.

وقتی بچه‌عقاب اولین پ
طولانی خود راانجام داد و
مادر مطمئن شدند که او
زمین نمیخورد! اورا بحال
رها میکنند واوازآن‌پس‌خو
بفکرتهیه‌غذا ومسکن‌باشدو
مقابله باخطرات احتمالی
آمادگی‌حاصل‌نماید.

امروزبیش از ٥٠ گون
وجود دارد که هریك مشخ
بخصوصی داشته وبسادگی‌ا
دیگرقابل‌تشخیص‌است‌معرو
وزیباترین عقابهای جهان
شاهی و عقاب سلطنتی هست
یکی دراسپانیا ودیگری‌م
درآمریکای شمالی‌زندگی‌م
بنژامن‌فرانکلین رئیس ج
آمریکا آنرابعنوان سمبل
آمریکا انتخاب‌نمود ودست
تصویر این‌عقاب راروی‌کا

به‌نیر نك بهار، به

بقیه

از محوطه‌آذین بسته
هم‌باطاق‌رفتیم‌سرور بی‌ریاوشع
پایکوبی‌هاودست‌افشانی همه‌از
درخلوت‌اطاق بی‌تک
و گفت:

امشب برای توهد
برایت‌ارمغانی تهیه دیده‌ام‌ک
فراوان‌خواهدداشت.

آنگاه دستش‌رازیر
آورد که‌باروبان سرخی تزئین
ارزشمندتهیه‌دیده‌قبل‌از اینکه
خواهد بود:

ـ عزیزم هر چه

بازهم‌خنده‌مرموز
ـ ولی میل‌دارم‌هد
رام‌وفرمانبردارم
گه‌آن‌آینه‌ای شفاف بود ور
آنچه‌رنگی‌درمیانشان‌جلوه‌داشت
با وقایع نامه را

پیاده‌شدوبرای‌خداحافظی‌روبرویم‌ایستاد ناگهان متوجه عمویم شدم که‌درکنارما ایستاده ولبخندمرموزی روی‌لبهایش نقش‌بسته بادستپاچگی گفتم:

ـ عموجان ماشینم موقع برگشتن روشن نمیشد آقا برایم‌درست‌کردند ومن‌هم‌برای‌جبران ایشان راتااینجاآوردم.

عمویم که‌پیرمردشادابی بود با خوشروئی دستش‌رابسوی او دراز کرد وبعد ازمعارفه کوتاهی روبمن کردوبالبخند مرموزی گفت البته‌ایشان‌شمارارسانده‌اند.

و او بدون اینکه اعتنائی به کنایه عمویم بکند با خونسردی گفت:

ـ اشکال مهمی نبود فقط جریان برق‌قطع‌شده‌بود و برای‌اینکه‌دوباره‌این‌ماجرا پیش‌نیاید خودم‌رانندگی‌کردم.

از اینکه‌با این زبردستی دروغم را تکمیل‌کرده به زیرکی وهوشیاریش‌حسادت بردم‌واز پافشاری‌عمویم‌برای‌دعوت اوبمنزل‌دلم ازشادی‌غنج میزد وازشوق‌مالش‌می‌رفت‌میخواستم سرش‌دادبکشم که‌زودتر قبول‌کند.

آن‌شب‌درمدت یکی دوساعتی که‌درکنار ما بود با آن لحن‌گرم‌وگیراوسخنان‌دلفریبش خود را در دل همه‌جا کرد، آن‌طور که‌همه‌از آشنائیش احساس‌مسرت‌میکردند.

موقع رفتن‌جلوی‌درو کنارشمشادها دریك لحظه‌کوتاه که‌دستم‌رابعلامت خداحافظی‌می‌فشردحرارت جان‌پروری را به اندامم ریخت‌وازاین‌گرمی مطبوع‌تب‌کردم ووقتی‌باوگفتم‌فردا عصر منتظرتهستم انگارازشدت‌تب‌هذیان‌میگفتم:

فرداصبح‌زودتر ازمعمول‌ازخواب برخاستم، ولی سرگشتگی‌محسوسی در رفتارم‌حس‌میکردم، چشمم بخورشیدبود تابلکه‌باشتاب پهنه‌آسمان‌رادر نوردد ودرنگارخانه‌افق‌جامه‌سرخ غروب بتن‌کند، بانگاهم به‌عقربه‌های‌ساعت التماس میکردم، با گردش‌سریع خود زمان را بی‌رحمانه قربانی‌کنند بجای‌اینکه مثل‌هرروزدر «بواردہ» گردش‌کنم اتومبیل راشستم گلبارانش کردم، وبعدازظهر بعوض‌اینکه‌بخوابم‌بیقرار بآینه‌پناه‌بردم‌خودم را آراستم زیباترین لباسهایم را بتن‌کشیدم‌تا بالاخره‌عصرشد واوهم‌آمد.

پرتوزرین خورشید باسرخی افق‌درهم‌آمیخته‌وحریر نارنجی‌رنگی بروی‌دشت میکشید، من واوهم‌درکنار یکدیگر راه دیروز راپیش‌گرفتیم، بکنارکارون که‌رسیدیم‌پتولی‌را از صندوق‌ماشین‌بیرون‌آوردم‌وزیر نخلی‌پهن‌کردم.

پس ازلختی کوتاه که‌نگاهش‌رادراطراف‌گردش داد برویم‌خیره‌ماندوپرسید:

ـ خوب.. فکری برایم کردید.

بانازدخترانه‌ای‌قصداغوایش‌کرده‌پرسیدم:

ـ شماهنوزهم‌درفکرآن‌دخترهستید.

قدری‌بحالت‌اندیشه، تاب‌به‌ابرویش‌انداختم‌وگفت:

ـ نه دیگر درفکر او نیستم بلکه‌درفکر چاره‌ای‌برای خودم هستم.

این جمله اویکباره نگرانیم‌را زایل کرد واحساس کردم راهی‌بسوی سعادت جسته‌ام، باخوشحالی‌گفتم:

ـ خوب‌این‌عزاندارد، شما با اینهمه‌زیبائی وگیرائی چطور نمیتوانید دختردیگری‌را اسیرکنید ؟!

فیلسوفانه‌درجوابم‌گفت:

ـ میترسم خودم‌بدام بیفتم ولی نتوانم صیدی را اسیرکنم.

با اطمینان‌وازته‌دل‌گفتم:

ـ نه.. شما خودتان هم میدانیدکه صیاد ماهری هستید، و با جذبه نگاهتان میتوانید هر پرنده‌ای را بدام بیاندازید.

درجوابم‌باتبسمی‌سرشار ازرازگفت:

ـ اما این‌صیاد بقول‌شما ماهراگر درکوران‌این‌تعاقب گرفتار غزالی‌گریز پاشدآنوقت‌چه؟

بی‌آنکه بروی‌خودم‌بیاورم‌گفتم:

شاید شماهم نشئه‌سرکشی‌وگریز غزال‌هستید وعشق تا موقعیکه‌حالت‌سراب دارد برایتان دلپذیرهست.

باشتاب درجوابم‌گفت:

ـ نه.. نه‌باندازه‌کافی رنج برده‌ام‌دیگر نمیخواهم رنج ببرم، قبول‌دارم‌که‌لذت عشق درغم‌آن‌است‌اما این‌دل‌غمباره من‌دیگرگنجایش ندارد،

بیتابانه خودم‌رابآغوشش‌انداختم‌وگفتم:

ـ حالااگربگویم‌که‌این غزال‌اسیرتوشده ودردامت گرفتارمانده‌راحت‌میشوی.

بارقه امیدی درچشمانش درخشیدو باخنده‌پرطنینی درجوابم‌گفت:

ـ منهم‌اگربگویم‌که‌جادوی چشمانت مرامسحورکرده نه دامن‌کشی‌وغرورت‌قبول‌میکنی.!

✿✿✿

بعد ازچندروز پرتوچراغهای الوان برجشن‌ازدواج مانورمی‌ریخت وسبدگلها راه‌حجله‌گاهمان‌را گلباران‌کرده و عطرنشاط‌بر این‌جشن‌میپاشیدو نغمه‌های‌شادچنك‌درتارهای‌سرور میانداخت.

بقیه درصفحه روبرو

زندگی عقاب

بقیه از صفحه ۲۱

نکرده عقاب سمج از رونرفت و تداخل خود ادامه داد و بمالک منطقه احترامی نگذاشت نبرد و جدال خونینی میان دو عقاب درگیر میشود که باحتمال قوی بمرگ هردو و یا یکی از آنها خاتمه می یابد.

عقاب وقتی بچه‌هایش ۸۴ روزه شدند خانه را خلوت میکند و خود در منطقه‌ای دوردست کمین کرده و بتماشای اولین پروازهای نوزادان خود مشغول میشود و بجای آنکه فرزندان خود را به پرواز کردن و پریدن ترغیب و تشویق نمایند آنها را صدا میزنند بچه عقاب بهوای پیدا کردن پدر و مادر خود بتدریج شروع به پریدن کرده و کار پریدن را با پروازهای کوچك آغاز می نماید و در این موقع اگر خطری متوجه فرزند شود بلافاصله پدر و مادر بکمك او شتافته و بیاریش همت میکنند.

وقتی بچه عقاب اولین پرواز طولانی خود را انجام داد و پدر و مادر مطمئن شدند که او دیگر زمین نمیخورد! اورا بحال خود رها میکنند و از آن پس خود باید بفکر تهیه غذا و مسکن باشد و برای مقابله باخطرات احتمالی دیگر آمادگی حاصل نماید.

امروز بیش از ۵۰ گونه عقاب وجود دارد که هریك مشخصات بخصوصی داشته و بسادگی از گونه دیگر قابل تشخیص است معروفترین و زیباترین عقابهای جهان عقاب شاهی و عقاب سلطنتی هستند که یکی در اسپانیا و دیگری منحصرا در آمریکای شمالی زندگی میکنند که بنژامن فرانکلین رئیس جمهوری آمریکا آنرا بعنوان سمبل و مظهر آمریکا انتخاب نمود و دستور داد تصویر این عقاب را روی کاغذهای رسمی دولت آمریکا چاپ نمایند.

درمیان انواع مختلف عقاب نوعی وجود دارد که منحصرا از خزندگان کوچك و مار و سوسمار تغذیه میکند و رنك خاکستری مایل بسفیدی دارد. عقابهای جنگلهای اروپا که بیشتر توی درختهای بلند زندگی میکنند بطرز وحشتناکی سمج و بیرحمند ولی با اینهمه هرگز دیده نشده است عقابی به انسان یا نوزادان حمله‌ور شود.

امروزه ثابت شده است که داستان حمله عقاب به نوزادان جز قصه و افسانه چیز دیگر نبوده و این پرنده اصولا از جاهای شلوغ و پررفت و آمد میگریزد و بنقاط خلوت و دنج پناه میبرد تنها موردی که عقابی بانسان حمله کرد وقتی بود که عقابی دراسکاتلند طعمه خود را که نیمه جان بود هنگام پرواز ازدست داد و طعمه که پرنده زیبائی هم بود جلوی پای شکارچی بزمین افتاد و شکارچی این نعمت خدارسانده را بلافاصله در توبره خود گذاشت و براه افتاد و چندصد متر آنطرفتر هنگامیکه خواست متوجه عقابی شد که روی سرش به فاصله نزدیك پرواز میکند ابتدا نفهمید قصد عقاب ازاین پرواز چیست ولی چند لحظه بعد وقتی عقاب ناگهان بطرف زمین سرازیر شد و بسراغ توبره که چندصد متر آنطرفتر بدرختی آویزان شده بود رفت شکارچی متوجه شد قضیه از چه قرار است.

عقاب بیشتر از ۱۴۰ سال زندگی میکند و ازسن شش سالگی بالغ میشود و بسراغ عشقبازی و عقاب نر معمولا بخاطر خودخواهی که دارد حاضر نیست عقاب ماده‌ای که بعنوان همسرش انتخاب کرده است مورد تجاوز عقاب نر دیگری ببیند و برای همین است که اگر متوجه شد یك عقاب نر به جفت او چشم دوخته است با تمام قوا بجنك او میرود و نبرد شدیدی بین دو عقاب نر درمیگیرد و سرانجام عقاب ماده متعلق به عقاب نری است که دراین جنك تن بتن پیروز شده است.

مولن روژ انتخاب و تعیین نام یك فیلم بزرك خودرا بمسابقه میگذارد



«یك جیب پر از معجزه» «POCKETFUL OF MIRACLES» نام فیلم بزرگی است بطریقه تکنی راما تکنی کالر رنگی که در آن «گلن فورد» «هوپ لنج» «بت دیویس» و «آن مارگرت» شرکت کرده و قرار است امسال در سینماهای مولن روژ بمعرض نمایش گذارده شود.

خلاصه داستانش عبارت است از :

آنی «بت دیویس» پیرزن فقیری است که بااهدای سیب از مردم پول میگیرد دودیعنی «گلن فورد» صاحب بهترین کاباره نیویورك معتقداست سیب‌های آنی گدا برای او شانس میآورد ومعجزه میکند بنابراین هرکاری را باخرید یك سیب از آنی آغاز میکند. آنی دختر زیبائی دارد «آن مارگرت» که دراسپانیا تحصیل میکند ومخارج اوراونی از فروش این سیب‌ها تأمین میکند. آنی برای سربلندی دخترش آدرس خودرا دریکی از بزرگترین هتل‌های نیویورك تعیین کرده واین طور وانمود مینماید که از ثروتمندان ومحترمین نیویورك است. از قضا پسریکی از بزرگان اسپانیا عاشق دختر آنی سیب فروش میشود وباتفاق پدرش روانه نیویورك میگردند تاازآنی ثروتمند دیدن کنند وتناسب خانوادگی این وصلت را بررسی نمایند.

آنی که آهی در بساط نداشت درحالی زارقرار میگیرد ولی «دود» که بهترین خریدار سیب‌های او بود برای انجام معامله‌ای سودبخش ومهم محتاج یك سیب او میشود وبالاخره ازراز آنی گدا آگاه شده وباکمك نامزدخود «هوپ لنج» بیاری او برمیآید و بالاخره پس ازیك سلسله وقایع فوق العاده شیرین وجالب آنی به خانمی بسیار برازنده وشیك پوش مقیم یکی ازبهترین محلات نیویورك تبدیل میشود وحتی قوم وخویش‌هائی سرشناس وشوهری برایش تعیین میکنند که هریك عالمی دارند. همه درصدد هستند به آنی کمك کنند تااین وصلت انجام شود ولی سفیر اسپانیا ازراز آنی مطلع شده وبرای بهم زدن این عروسی دست بکار میشود و...

«مولن روژ» برای این فیلم چهار اسم درنظر گرفته که انتخاب یکی از آنها ویا تعیین نام بهتری را بمسابقه میگذارد «**آنی سیب فروش - معجزه سیب - آنی گدا و آنی**» به پنج نفر ازکسانیکه تا ۲۵ شهریور ماه بهترین ومناسب ترین اسم را پیشنهاد کنند بهریك یك کارت شش ماهه - دونفره برای یکی از سینماهای مولن روژ جایزه داده میشود.

به نیرنك بهار، به صفای تابستان

بقیه از صفحه مقابل

از محوطه آذین بسته حیاط با دلی پرطپش دست در دست هم باطاق رفتیم سرور بی ریا و شعف بی آلایشی چشم را در برگرفته بود پایکوبی‌ها و دست افشانی همه از شوق بود.

درخلوت اطاق بی تکلف دستهایش را روی شانه‌ام گذاشت و گفت :

امشب برای تو هدیه‌های گوناگون آوردند اما من برایت ارمغانی تهیه دیده‌ام که اطمینان دارم برای تو هم ارزش فراوان خواهد داشت.

آنگاه دستش را زیر بالش برد و بسته زیبائی را بیرون آورد که باروبان سرخی تزئین شده بود، فکر کردم برایم کتابی ارزشمند تهیه دیده قبل از اینکه بسته‌اش را باز کنم گفتم:

ــ عزیزم هر چه باشد گرامی‌ترین یادگار برای من خواهد بود:

بازهم خنده مرموزش آشکار شد و گفت:

ــ ولی میل دارم همین حالا باز کنی.

رام و فرمانبردار گره را باز کردم جعبه‌ای بود که در کف آن آینه‌ای شفاف بود وروی آن گل یاس ریخته شده بود و کاغذ آبی رنگی درمیانشان جلوه داشت.

با ولع نامه را گشودم با خط بسیار زیبائی نوشته شده بود.

غزال جادو نگاهم :

میدانم تعجب خواهی کرد ولی باید بگویم مهر تو آتشی بود که عود عشق را درمجمر احساسم آتش زده و وزندگیم را معطر ساخت. تو اولین دختری بودی که قلبم با نسیم عشقت شکوفا شد.

باور کن اولین بوسه را بر عقیق لبهای پر از شهد تو گذاشتم و تنها در محراب چشمان تو جذبه و شور محبت را یافتم.

نه قبل از تو خیال دختری در دلم لانه کرده و نه بعد از این سینه‌ام آشیانه عشقی دیگر خواهد شد.

تنها تو بودی ای غزال زیبا که توانستی نغمه دلربائی برایم بسازی و تارهای احساسم را بلرزانی، تو اولین معشوق من بودی و مونس ابدی من خواهی بود.

«صیاد»

وقتی حیرت مرا ازخواندن نامه‌اش دیدکنار تخت نشست و گفت :

ــ میدانی عزیزم صیادی که سربدنبال صیدی میگذارد هزار حیله بکار میبرد منهم که میخواستم تو گریز پای وحشی را بدام بیآورم باحیله سرراهت سبز شدم و تا ستم امروز درکنارت باشم.

با این گفته‌ها بیشتر گیج و مبهوت شدم.

خنده فاتحانه‌ای کرد و گفت :

ــ اولا من هرگز خیال خودکشی نداشتم وخودم را هم جلوی اتومبیل تو نیانداختم، آنشب من ساعتها انتظار کشیدم تا وقتی تو نزدیك شدی یك آدمك ساختگی جلوی چرخهای ماشینت انداختم ولی تو بقدری ترسیده بودی که متوجه نشدی و درضمن برای اینکار بهانه‌ای آوردم که آنهم جز خیالی بیش نبود، پس قبول کن قبل از اینکه ترا به‌بینم حکایت دلدادگی را از زبانها شنیده بودم.

با تعجب پرسیدم یعنی همه اینها دروغ بود و چنین دختری وجود نداشت؟!

میان حرفم دوید و گفت :

چرا این دختر شیطان بود اما میدانی فقط همان روز درسینما وروزی که دفترچه‌ام را آوردو لی گذشته از اینکه آن روز باو دل نباختم بلکه با وباشیطنتش چنان زهره چشمی از من گرفت که دیگر میترسیدم با دختری صحبت کنم، وشاید هم برای همین بود که اینقدر برای هم صحبتی تو صحنه سازی کردم.

همه وجودم را مسرتی لذتبخش فراگرفت بگردنش آویختم و غرق بوسه‌اش کردم کاش می‌توانستید تصور کنید وقتی دختری احساس میکند اولین عشق مردی هست چه غروری در دلش تلمبار میشود.

وحالا که درآغوش گشوده تابستان به بهار میاندیشم احساس میکنم که بهار تا چه پایه مرموز است درحالیکه تابستان بی دریغ گرمایش را تبش را آشفتگیش را بروز میدهد اما بهار نیرنگباز تب و تابش را به نرمای نسیم می‌آلاید وهمه پروانه‌های لذت جو را میفریبد.

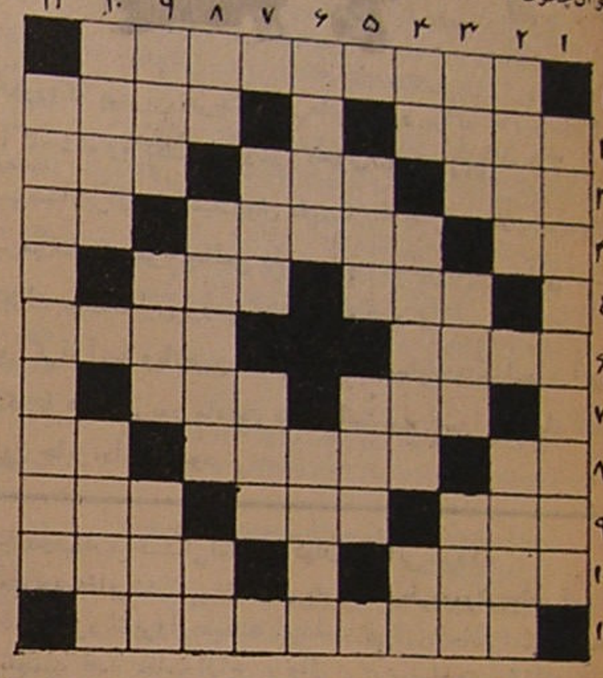
پایان

سرگرمیها

از : جهانگیر پارساخو

جدول کلمات متقاطع

افقی : ۱ـ از آثار برجسته بالزاك ۲ـ واحد پول مراکش ـ یکی از هنرپیشگان سینمای هند ۳ـ از اعضاء بدن ـ واحد پول کامبوج ـ منسوب به دانه خوشبوئی است ٤ـ شراب فرنگی ـ کاشف مگزیك ـ یکی از دو جنس ـ شجاع و نترس ـ از اشکال هندسی ٦ـ رودی در چین ـ اثری از بنیانگزار ناتورالیسم فرانسه ۷ ـ جالب توجه ـ بعضی آدمها مثلا چنین سگی هستند ۸ـ اگر با شغال خویشاوند باشد زرد است ـ فلز لغزان ـ رور است ۹ـ آدم خوشگل بمثال پوست کنده آن است مخترع لکوموتیو برقی ـ چه بسیار ۱۰ـ روزها ـ واحد پول حبشه ۱۱ـ یکی از آثار آنتوان چخوف .



عمودی: ۱ ـ کاهنه مذهب باستانی سرزمین گل ۲ ـ تیز ـ درمثل چنین آمده که نباید پای از مال خویش بیرون نهاد ۳ ـ اینهم سیاه و سفید دارد ـ این جنس خرده شیشه دارد ـ جنك خارجی ٤ ـ از انواع صدا ـ کاشف تالیوم ـ پیروآئین زردشت ٥ ـ فلزی است ـ از شهرهای اروپائی ٦ ـ آهنگساز روسی که اپرای شاه صنم او معروف است ـ آهنگساز فرانسوی که جزو گروه شش نفری بوده و از پیشوایان موسیقی مدرن است ۷ ـ از کشیدنی ها ـ سالن خارجی ۸ ـ بجا مانده ـ طلای خالص ـ عددی درمیان ورزش ها ۹ ـ برای استراحت میدهند ـ زبان خوش آن را از لانه بیرون میکشد ـ نام کوچك مخترع ماشین حساب ۱۰ ـ سلطان سازها ـ ازشهرهای ایران که زیرورو شده است ۱۱ ـ نویسنده فرانسوی و یکی از برندگان جایزه گنکور.

هفت اختلاف در دو نقاشی



این دو نقاشی با یکدیگر در هفت مورد اختلاف دارند ، چنانچه موفق نشدید کلیه آنها را پیدا کنید لطفاً به پاسخ آن که درشماره آینده چاپ خواهدشد مراجعه فرمائید .

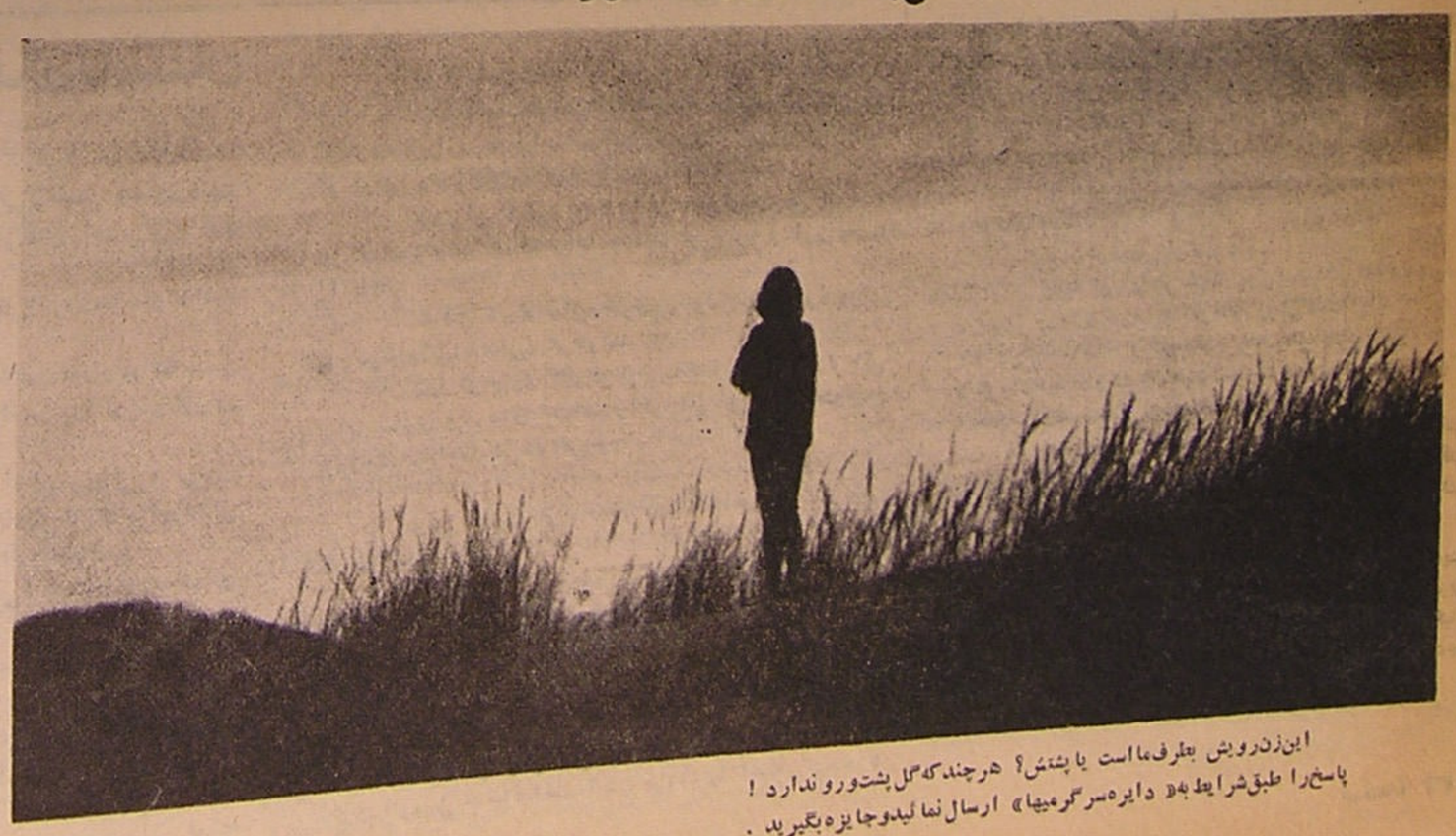
خواننده عزیز

برای هر یك از سرگرمیهای این شماره سه جایزه اشتراك یکساله ، ششماهه و سه ماهه مجله در نظر گرفته شده و بحکم قرعه بسه نفر از کسانی تعلق خواهد گرفت که در زیر پاسخ نام ، نام خانوادگی ، تاریخ تولد ، شغل ، آدرس کامل خود و در روی پاکت و بالای پاسخ نام مسابقه و شماره مجله را قید نموده باشند

پاسخ جدول کلمات متقاطع شماره قبل

افقی : ۱ ـ مارس ـ مروت ۲ ـ م ـ بندرشاه ـ ه ۳ ـ ان ـ هی ـ اه ـ بن ٤ ـ دره ـ دیو ـ دار ٥ ـ ادیب ـ رکابی ٦ ـ م ـ ا سکه ـ ن ـ ب ۷ ـ کوهان ـ دیار ۸ ـ واو ـ ارك ـ لنك ۹ ـ رن حب ـ ین ـ سس ۱۰ ـ ی ـ فراموشی ن ۱۱ ـ جامد ـ هاون.

گل پشت ورو ندارد



این زن رویش بطرف ماست یا پشتش؟ هرچند که گل پشت و رو ندارد ! پاسخ را طبق شرایط به «دایره سرگرمیها» ارسال نمائید و جایزه بگیرید .

خالص و بدون مالیات

۵ تومان فدای ۵۰۰،۰۰۰ تومان

بمدت چهار هفته

جایزه ممتاز بلیطهای اعانه ملی ۵۰۰ هزار تومان شد

بلیطهای ۵ تومانی اعانه ملی با پانصد هزار تومان جایزه ممتاز که خالص و بدون مالیات ببرنده پرداخت میشود روز بیستم مردادماه در سراسر کشور منتشر میگردد.

بلیطهای ۵ تومانی اعانه ملی با پانصد هزار تومان جایزه ممتاز فقط بمدت چهار هفته منتشر شده و اولین سری آن روز چهارشنبه چهارم شهریور ماه قرعه کشی میشود.

۲۰ مرداد بلیطهای فوق العاده اعانه ملی منتشر میشود

وفای یك دختر

بقیه از صفحه ۱۷

هاری گذاشت و اورا ازجلودرکنار زد ووارداطاق گردید.

عرق سردی روی مهره پشت هاری راه افتاد او که کارش را تمام شده میدانست ازخجالت چشمهایش را بست و بدیوار تکیه کرد و منتظر دادوبیداد ناظم ماند ...

- کی تواطاق شما بود؟

این جمله امیدبخش که نشان میداد ناظم کاترین را پیدا نکرده بهاری نیروئی داد چشمهایش را باز کرد و بسرعت تمام زوایای اطاق را از نظر گذراند کوچکترین اثری ازمعشوقه وفادارش دیده نمیشد بهمین جهت زبانش قدرت عجیبی پیدا کرد و بالحنی که حاکی ازاعتراض بود جواب داد:

- آقای ناظم منظور شما چیه؟! ازکی صحبت میکنید؟!

ناظم که بااطمینان بوقوع جرمی باین جا آمده بود شکست خورده وپشیمان لحن کلامش را عوض کرد:

- یکی از رفقای احمق شما دست انداخته .. گزارش دادشما رابادختری دیده که ازپله ها بالامیآئید.

هاری لبخند سردی زد:

- آقای ناظم می بینید بعضی ازهمکلاسهای ما چقدر حسود و بی تربیت هستند.

ناظم سرش را حرکت دادو باقیافه ای که حاکی ازمعذرت خواهی بودبیرون رفت.

(هاری) که مطمئن بود کاترین دراین هوای سرد ویخبندان پشت پنجره اطاق رفته بسرعت پنجره را گشود دخترك روی لبه کوتاه پنجره ایستاده ودستهای یخ زده خودرا از درز آجرها گرفته بود موقعیت او بقدری خطرناك بود که هرلحظه خطرسقوطش میرفت..

(هاری) دستهایش را بکمر کاترین انداخت و او را بداخل اطاق کشید اما کاترین که قوایش را برای نجات معشوق صرف کرده بود نتوانست سرپا بایستد ودربستر افتاد وتبی شدید تنش را در آتش سوزان فروبرد ... دخترك که دچارسینه پهلو شده بود یکماه تمام دربستر بود گرچه آنسال هاری بعلت غیبت زیاد وپرستاری ازکاترین ازامتحانات مردود شد وباقداکاری معشوقه اش این شانس را برای او باقی گذاشت که درامتحانات تجدیدی شرکت کندوموفق شود. دیپلم دکترایش را بگیرد.

حالا بااینکه دوتا بچه دارندوسالها از ازدواج آنها میگذرد اما هروقت بیاد آن لحظه می افتند لبخندی پرمعنی برویهم میزنند مثل اینست که میگویند اگر فداکاری کاترین نبود سرنوشت هردوی آنها بکجا می انجامید.

دروازه های تنهائی

بقیه از صفحه ۳۱

تاریخ ساخت این صلیب باشد. اگر اینطور باشد این صلیب مربوط به صدوسی سال پیش است.. وتعریف این جمله بنظرم اینطور باشد «مسیح نگهدارتو» البته سواد من دراینمورد خیلی کم است و شاید هم این جمله از یك دعائی حکایت میکندوشایدهم بشود طور دیگری معنیش کرد ولی درهر صورت مطمئنم که همچه چیزی را دریکی ازمطالعاتم شنیدم وبازهم مطمئنم که این صلیب باید بیکی ازمقامات عالی مذهبی وحتی اگر کفر نگفته باشم منتسب بکلیسا تعلق داشته باشد. ولی درهرصورت برای خودت سردرست نکن. این بچه رابه پرورشگاه ببر. مردم کنجکاو و بیکار منتظر به نه هستند تابرای آدم بالای منبر بروند.

سعید با اطمینان وآرامش جواب داد،

- برای اینکه نصیحتم کنی نخواستمت. فقط اگرمیتوانی و نمیترسی شهادت بده که من اورا پیدا کرده ام. همین امروز برایش باسم خودم شناسنامه خواهم گرفت وگمان نمیکنم عمل من ازنظر مردم عاقل وفهمیده کاربدی باشد، خیال میکنم دوتا بچه دارم. یقیناً بااین شرایط صلاح نیست اورا درگمنامی رها کنم.

ناتمام

اعتراف تلخ

بقیه از صفحه ۳۰

ناصحیح مطلب انحرافی. برایم بوجود نیاورد هرچه اندیشیدم برایت مینویسم تومیدانی که کلیات راعنوان کردن خواننده یا شنونده را آزادمیگذاردتا بهرشکلی که محتویات ذهنیش اجازه می دهدآن را تفسیر و تعبیر نماید، بنابراین مسائل اجتماعی رانمی توان بصورت یك عبارت کلی بیان کرد برای اینکه ممکن است موردسوءتفسیر و یا بعلت سطحی فکر کردن ایجاد انحراف فکری نماید بهمین دلیل آن عبارت کلی ترا در واحد های کوچکتری مطالعه میکنم یعنی وقتی بگوئیم (دنیایك...)

باین معنی است که تهدیددنیا برای واحدهای بزرگتر ازافراد است.

اگردنیا را یك تعادل تهدید کننده ای بدانیم تهدید آن روی کشورها وملتها مؤثراست یعنی ممکن است سیر تکامل جهانی روی منافع حکومتها سایه تهدید بیندازد.

البته همان سایه موجب پیدایش

بقیه در صفحه ۴۳

چکش خون‌آلود

بقیه‌از صفحه ۲۵

بنا براین من باید طوری فرار بگیرم که بالای سر او باشم ولی اینکار هم امکان ندارد، چه او لاخاله پولی خواهد فهمید و ثانیا ممکن است نشانه‌گیری من درست نباشد و چکش خطا رود، سوما اینکه من قصد دارم از پشت سر ضربه را وارد آورم. بنظرم بهتر است چکش را بریک عصا طوری محکم ببندم که بشکل (T) در آید. آنوقت اگر دسته عصا را بدست بگیرم سر چکش مسلط بر سر خاله پولی قرار خواهد گرفت وآنوقت میتوان صحنه را بصورت صحنه سقوط چکش در آورد.

فردی خندید و گفت:

— حالا فهمیدم، تو بهمه جزئیات فکر میکنی.

❁❁❁

روز یکشنبه بعد که یک روز آفتابی بود، خاله پولی طبق معمول بیرون ویلا روی چمن‌ها، توی صندلی راحتی‌اش لمیده بود کتاب میخواند. هنوز چند ورق بیشتر از کتاب را نخوانده بود که طبق معمول هواپیمای شکاری فردی در آسمان نمودار شد. خاله پولی بشنیدن غرش هواپیما قرقر کنان سر بلند کرد، نگاهی بافق انداخت و مجددا سر در کتاب فرو برد. ولی بدون آنکه مراقب پشت سرش باشد.

وقتی هواپیما بر فراز ویلا به عملیات آکروباسی پرداخت، رونالد درحالیکه عصای چکشی را بدست داشت پاورچین، پاورچین از پشت سر بخاله‌اش نزدیک شد. عصا را بالا برد و با قوت هرچه تمامتر بر فرق خاله پولی فرود آورد، جمجمه زن بیچاره شکافته شد خون فواره زد، و زن بیچاره جا بجا نفس آخر را کشید.

رونالد سریع، اما خیلی با خونسردی بکمک چاقو نخی را که دور چکش و عصا بسته بود برید، بدون آنکه بچکش دست بزند، آن را پهلوی صندلی راحتی بزمین انداخت، با کمال احتیاط خورده نخ‌ها را جمع کرد سپس هم عصا و هم نخها را در بخاری سوزاند. آنگاه به پلیس خبر داد.

مامورین پلیس بروی سر رسیدند از محل جنایت عکسبرداری کردند و بتحقیق از همسایگان پرداختند هیچکس غریبه مشکوکی را در آن حوالی ندیده بود.

آنوقت بود که رونالد فرصت را بمیان کشیدن قضیه هواپیما مناسب دید، ولی از شانس او، خانم هاریس مستخدمه منزل پیشدستی کرد و ماجرای هواپیما را تعریف کرد رونالد نیز اعتراف کرد که هواپیما متعلق بدوست او میباشد و هر روز یکشنبه در فضا یک سری عملیات آکروباسی انجام میگیرد کارآگاه گفت:

— ولی دوستتان باید بی‌اندازه آدم کم‌حواس و بی احتیاط بوده باشد من حاضرم شرط ببندم که چکش از هواپیما بزمین افتاده است.

رونالد نگاهی به کارآگاه انداخت. خودش را بتعجب زد و گفت:

— ظاهرا حق با شما است. من هرگز اینفکر بخاطرم خطور نکرده بود. از اینکه خاله بیچاره من قربانی تصادف شده، از پیش حدس میزدم زیرا او آنقدر خوش قلب بود که ایراد شمن نداشت.

کارآگاه باو حق داد و گفت:

— آری مرحومه بدشانسی آورد.

یکساعت بعد تحت استنطاق قرار گرفت، و کارآگاه چکش را باو نشان داد فردی نیز طبق قرار قبلی اعتراف کرد که چکش متعلق باو بوده و احتمال دارد از هواپیما سقوط کرده باشد.

کارآگاه قضیه را بکلی تصادفی تلقی کرد، از رونالد خداحافظی کرد و فردی را با خود بادارهٔ پلیس برد آن شب گذشت. فردا صبح ضمن آنکه کارآگاه مشغول تهیه گزارش برای مختومه کردن پرونده بود ناگهان فکری بخاطرش رسید که تبسمی بر لبانش ظاهر ساخت. چند دقیقه در اطراف آن فکر تعمق کرد و سپس با چند مامور پلیس و با عجله بخانه مقتوله رفت و به رونالد گفت:

— آقا، رونالد نقشه خوبی طرح کرده بودی. و اکنون من تورا باتهام قتل خاله‌ات توقیف میکنم خوشبختانه توهم باهمه زرنگیت نتوانستی ازدام قانون بگریزی.

رونالد خودش را به نفهمی زد و با قیافه‌ای ظاهر فریب گفت:

- شما اشتباه میکنید. چکش از فضا سقوط کرده است خودتان که میدانید.

کارآگاه خندید و گفت:

- نواشتباه میکنی نه من.

- آخر چرا، چطور؟

- برای اینکه اگر هم چکش از هواسقوط کرده باشد باسر بزمین سقوط نمیکند بلکه قسمت سنگینی هرچیز درحال سقوط رو به آسمان قرار میگیرد و دسته سبک رو بزمین به‌همین دلیل خاله پولی با چکش زمینی کشته شده نه با چکش فضائی.

(پایان)

گفتگو با تختی

بقیه از صفحه ۱۱

سئوال عجیبی است بهترین دوران زندگی من حیات ورزشی منست، ورزش باخون من عجین شده و تار وپود وجودم باورزش پرورش یافته و بدون آن نمیتوانم زندگی کنم ورزش برای من زندگیست جنبه معنوی ورزش چیزیست، که مرا با تمام وجودم بدان علاقمند کرده است فعالیت درراه ورزش بمن نیرو میدهد نشاط می بخشد تاقبل ازاینکه ورزشکار بشوم اززندگی چیزی نمی فهمیدم ولی بعدها درعالم ورزش بی بعظمت معنای آن برده‌واز زندگی لذت میبرم بنابراین ازاین بابت نه تنها پشیمان نیستم بلکه بی نهایت خوشحالم وتصور نمیکنم آینده من مثل دوران ورزشی‌ام درخشان باشد.

س- در زندگی بچه چیز بیشتر از همه علاقمندید؟

سعی و کوشش وجدیت درراه خوب زندگی کردن و بهمه آنهائیکه بتوسعه ورزش درجهت صحیح تلاش میکنند.

س- اگر در بازیهای المپیك شرکت کنید کدام یك ازقهرمانان دنیا راحریف خود میدانید؟

ازموقعیکه وارد کشتی شده‌ام رقبای ضعیف و قوی برای من یکسانند یعنی هیچکس را ازخودم ضعیف‌تر نمیدانم درصورت شرکت در بازیهای المپیك ضمن اینکه تمام قهرمانان وزن هفتم قوی هستند باز **مدویدو** از شوروی برای من ازهمه پرقدرت‌تر است.

س- درباره بلورچه عقیده‌ای دارید؟

درمورد بلور بایك دقیقه یادودقیقه نمیشود صحبت کرد ولی معتقدم او بگردن کشتی ایران حق دارد حقی بزرك وانکارناشدنی زبده نفرات فعلی تیم ملی همه ازشاگردان اوهستند، بلور درشناخت استعدادهای کشتی «زنی» است ارزش کارش بی نهایت است نتیجه تلاش چندساله او درراه کشتی درمسابقات جهانی ۱۹۶۱ ژاپن آشکارشد وتیم ایران راباوج افتخار رسانید درچنین شرایطی باید ازوجود بلوربنام یك کارشناس برجسته در جهت پیشرفت کشتی ایران استفاده نمودنه اینکه اورا کنار بگذارند بلور متعلق بمردم است جوانان مملکت بایدازوجودش استفاده کنند واز تجربیات گرانبهایش بهره برداری نمایند.

س- خبری بودکه شما دچارکسالت بودید آیا ازشمارفع کسالت شده‌است؟

بلی مریض بودم باوجود بیماری درآمریکا کشتی گرفتم وبعدازمسابقه عمل کردم وسال گذشته هم بپاریس رفتم ودرآنجا هم معالجه راادامه دادم وحالا خوب و سالم.

س- از نظر اخلاقی وانسانی نام یکی ازقهرمانان کشتی را بگوئید؟

من روی خصوصیات اخلاقیم بهمه مردم احترام میگذارم مخصوصاً بتمام ورزشکاران خاصه کشتی گیران علاقمندم از نظر من همه انسانند خوبند مال این آب و خاك واین مملکتند بدون تردید نمی‌توانم یکی را بر دیگری ترجیح دهم چون همه رادوست دارم.

س — وقتی روی تشك کشتی میرفتید بیادچه کسی بودید؟

من باصول و مقدسات مذهبم علاقمندم به امام رضا (ع) عشق میورزم قبل از هر مسابقه بآستانش میروم وبدرگاهش رازونیاز می کنم درروی تشك فقط بارگاه امام رضا شهر «وفادار» و «شورورزی» و «خادم» بیادمن است.

— برای پیشرفت ورزش کشتی چه باید کرد؟

دراین مورد باید بیشتر صحبت کنیم تا نتیجه بهتری بگیریم روبهمرفته برنامه بلور بنظر من صرفنظر ازبعضی معایب ازهمه رؤسای دیگر بهتر و کاملتر بود که برای بعدها چنانچه شکل بگیرد و کامل گردد نتیجه مطلوب حاصل میشود.

س— چه کسی را برای ریاست فدراسیون کشتی صالح میدانید؟

کسیکه بمقدسات میهنش علاقمند باشد ازلحاظ اخلاق ورفتار سمبل وسرمشق باشد درخدمت بجوانان ازصراط مستقیم منحرف نشود وخلاصه ازهرحیث واجد شرایط باشد.

س- درباره ورزش فوتبال وقهرمانان فوتبال حرفی بزنید.

بعد ازکشتی فوتبال ورزش مورد علاقه منست تمام مسابقات فوتبال را تماشا میکنم ولی درکمال تاسف موفق بدیدار مسابقه ایران وهند نشدم چون بلیط نداشتم ولی موقعی که تیم برای مسابقه برگشت بهندوستان رفت دائم دربیم وامید بسر میبردم خیلی آرزو میکردم که بچه‌های ما پیروز بشوند وقتی رادیو خبر پیروزی مسابقه دوم را پخش کرد خیلی خوشحال شدم خوشحالی من بیشتر از این بود که روی لیاقت وکاردانی یك مربی ایرانی (حسین فکری) بچه‌های ما توانستند موفق شوند و جواب (مستررایت) را باشش گل بدهند و برای اولین بار افتخار شرکت در بازیهای المپیك را پیدا کنند.

خاطره تلخی اززندگی ورزشیتان رابیان دارید؟

تختی درحالیکه کمی متفکر بنظر میرسید بدنبال آه کوچکی گفت: نامردی نامردان دردم و بازیهای ۱۹۶۰ همیشه جزء تلخترین خاطره زندگی منست روی گاوبندی مرا باخته اعلام کردند دیگران وضعی بهتر ازمن نداشتند ولی باوجود این شکست استقبال مردم تهران ازما بقدری بود که همه ما درژاپن بعهدمان وفا کردیم و پیروز شدیم.

چرا ازدواج نکردید؟

با اجازه شما چشم اطاعت میکنم کی؟ بهمین زودی خبرش را می‌دهم **وانشاءالله درسال جاری ازدواج خواهم کرد** کسی رادر نظر گرفته‌اید؟ نه؟ پس چگونه.. خبرش را بعداً بهتون میدم.

گاهی عشق دردلتان رخنه کرده‌است؟

فقط عشق بورزش وعشق بزندگی همیشه درنهادمن شعله‌وراست.

بقیه در صفحه ۳۹

بقیه داستان:
به نیرنك بهار، به صفای تابستان
رادر صفحه ۳۲ مطالعه فرمائید.

دکتر سیروس

(دندانپزشک)

متخصص ساختن دندانهای کرم کوبالت (بدون لثه)

ومعالجات پیوره وپرکردن دندانهای حساس

بکمک اراتور بدون احساس کمترین ناراحتی.

خیابان نادری شماره ۲۸۶ نزدیک چهارراه

یوسف آباد تلفن ۴۳۷۵۰ پذیرائی صبح وعصر

بقیه آریو برزن

سردار مقدونی که دید از ته دره قدرت مقابله با ایرانیان را ندارد بسربازانش دستور داد هرطور که شده خودشان را از دره بالا بکشند وبه بدنه کوه برسانند وبا ایرانیان تن بتن بجنگند.

اما این دستور هم جز بزیان سپاهیانش تمام نشد زیرا آنها بسنگها آویزان میشدند که از کوه بالا روند ولی در اینحال اگر از گزند ایرانیان در امان میماندند خود آن سنگها از جا کنده میشدو برسر کسانیکه بآنها آویزان بودند فرود میآمد وضمن غلتیدن به ته دره گروه دیگری را هم از بین میبرد.

اینجا بود که سردار مقدونی سرخ شد وعرق شرم بر رخسارش نشست وشاید درد دل، افسوس خورد با آن همه جلادت که فدای بی تدبیری گروهی کج فکر وبد سلیقه شد چه یك سپاهی هرچه هم متعصب باشد نمیتواند در برابر تاکتیك ماهرانه دشمن که اورا فلج کرده باشد زبان بتحسین نگشاید.

عاقبت سردار مقدونی مطمئن شد که مقاومت بیفایده است وبا کمال انفعال فرمان عقب نشینی داد وهنوز آفتاب آخرین تیرهای طلائی خود را از دره بند پارس جمع نکرده بود که قوای اسکندر مقدونی بقدر یك فرسنك وبقولی ده فرسنك از دربند پارس عقب نشینی کردند وباین ترتیب نخستین روز خونین دربند پارس بپایان رسید.

بقیه دارد

بقیه گلدواتر یاجانسون

بحران‌های نژادی در آن‌ها وجود دارد کالیفرنیا، ایلینیویز، نیویورك وسایر مناطق صنعتی ومهم است. برای ساکت کردن سفید پوستان و سیاهپوستانی که طاقت زندگی بایکدیگر را ندارند دولت اخیرا بفکر «تجزیه محلات و مدارس هم افتاده است واین از اختیارات حکومتهای محلی است! نباید فراموش کرد که عده کثیری از همین سیاهان وسفید پوستان راجماعت بیکار وپابرهنه تشکیل می‌دهد قانون باید علاوه بر جلوگیری از تبعیضات نژاد این افراد را تحت حمایت خود بگیرد.

از هم اکنون تظاهرات جمعیتهای سیاه وطرفدار سیاه علیه گلدواتر آغاز شده است وبدون تردید درموقع انتخابات امریکا بوسعت این تظاهرات بمیزان زیادی افزوده خواهد شد سیاهان بطور قطع اثر محسوسی در انتخابات امریکا خواهند گذاشت وتظاهرات آنان بدون تردید جمع زیادی از سفید پوستان بی‌طرف وبی‌اعتنا را بدنبال خواهد کشید. امروز درست پانزده هفته با نتخابات ریاست جمهور امریکا مانده است. آرائی که گلدواتر بدست آورده ازهم اکنون چون اسلحه تیزی بسوی خود اونشانه رفته است.

اگر منظره انتخابات امریکا ازامروز ملاحظه شود جانسون برنده است. شرق امریکا صد درصد طرفدار اوست. گروه ایالات جنوبی امریکا نیز علی‌رغم پیروزی نسبی گلدواتر در آن‌جا بصورت یك بلوك مستحکم آزاد طرفدار جانسون باقی خواهد ماند. لیکن طرفداران تبعیض نژادی در ناحیه غرب ودر کالیفرنیا، نفوذ زیادی دارند وکالیفرنیا ازلحاظ آراء از نیویورك جلو است. تجدید انتخابات جانسون بهرحال ازصورت فورمالیته ساده انتخاباتی در آمده است.

ملیات

سرویس مهندسی رادیو تلویزیون - تعمیر مجموع تلویزیون - رادیو تلفن - ضبط صوت - رادیو ترانزیستوری بیرو

آدرس: خیابان نادری - کوچه گوهرشاد شماره ۱۵ - تلفن ۲۱۳۵۶۱

بجنك مشكلات برويم

بقیه از صفحه ۱۹

وخوبی در انتظار شماست ودر غیراینصورت آینده شما چون خانه "بی‌بی‌وپایه" است که درمقابل طوفانهای زندگی بالاخره واژگون میشود.

هرموجود زنده تا آخرین لحظه حیات بهمین دلیل که زنده است مورد خرده وانتقاد دیگران قرار میگیرد تنها مردان آهنین و مستقل هستند که از انتقاد دیگران جا نمیخورند وبازیچه دست منقدین فرار نمی‌گیرند.

هرگز برای ارضای خاطر دیگران اعتدال خودرا ازدست ندهید البته بانتقادات گوش بدهید ولی تاوقتی خودتان آنها را قبول نکرده‌اید بکار نبرید.

دکتر (فرايد) بزرگترین دانشمند روانشناس معاصر میگوید:

«آنکسی شخصیت عالی وفوق‌العاده دارد که اکثر مردم افکار ونظریات اورا انتقاد کننده خواننده عزیز ازانتقاد دیگران بیمی بخود راه ندهید این انتقادها مؤید شخصیت شما هستند.

آیا ارزش وقت خود را میدانید؟

میلیونها نفر از غفلت‌های گذشته خود تاسف میخورند وآرزو میکنند که اگر دوباره به حیات گذشته برگردند اشتباهات وغفلت‌هارا جبران نمایند. عده‌ای هم به انتظار آینده که هنوز درپرده مجهولات است می‌اندیشند آیا فقیر خواهم شد؟ آیا مریض میشوم؟! آیا کارم رااز دست خواهم داد؟ وهزاراندیشه نابجای دیگر که همه حاکی از تشویش وناراحتیست.

بااینترتیب وقت حاضر که قیمتی‌ترین شیئی وتنها وقتی است که دراختیار آنهاست وچه بسا کارهای مهم وباارزشی دراینمدت موجود میتوانند انجام دهند همه‌اش به غصه خوردن وندامت غفلت‌های گذشته و تشویق بیجای مجهولات آینده میگذرد.

اگر شما هم خدای نکرده جزء اینده سته هستید تا آب ازسرتان نگذشته خودرا ازاین غرقاب فنا نجات دهید.

آیا بنفس واخلاق خود اطمینان دارید؟

فرق یك آدم عاقل بادیوانه اینست که عاقل‌ها مفهوم ومعنی حرکات ورفتارخود رامیدانند اما دیوانه‌ها حرکات غیرارادی وعجیبی انجام میدهند تنها کمکی هم که دکترهای روانی برای معالجه مریض‌های روحی میکنند اینست که آنهارا تقویت میکنند تا بتوانند کارها ورفتارخود راکنترل نمایند.

تمام مشکلات روحی رابادودستور زیر میتوان موثر ساخت.

۱ــ به نفس خوداعتماد داشته باشید وهمیشه حقیقت بگوئید دراینصورت پنجاه درصد سالم هستید.

۲ــ ناراحتی‌های جسمی ازقبیل سردرد. دردمعده وامثال اینها رابدکتر بگوئید وسعی نکنید ناراحتی‌ها وتشویش‌های روحی خود رابصورت دیگر جلوه دهید اگردرانجام این دستورها هم موفق شوید پنجاه درصد دیگرهم سلامتی دراختیار شما قرارمیگیرد.

خلاصه این نکته مهم رافراموش نکنید **هنگامی ازلحاظ روحی دارای صحت کامل میشوید که بنفس خود اعتماد داشته واز ابراز حقیقت خودداری نکنید.**

سرمایه مادی وپول اگر ازبین برود دوباره میتوان بدست آورد فقط (فرصت حال) است که اگر بیهوده ازدست بدهید هرگز آنرا بدست نخواهید آورد.

درهفته‌های بعد طرز استفاده ازفرصت رابرای شما نشان خواهیم داد

پایان

ساعت فلکا

بهترین ساعت سویس

مکتب جنایت

بقیه از صفحه۲۳

ـ شما خیلی علاقه دارید کارمن باینجاها بکشد. اینطور نیست ستوان؟

ـ البته. اما بشرطی که تو مجرم باشی.

ـ خوب پس معطل چی هستید؟ شما که خوب می‌توانید کارها را جور کنید. سه‌چهار تا شاهد گیر بیاورید. بعلاوه با بودن خانم «ماکسون» شاهد حضوری هم که برای این قتل دارید. قطعاً دلتان هم برای درجه‌ی سروانی لک زده پس تا زود است دست بکار شوید.»

من تصمیم گرفته‌ام بدانم بچه علت شما از راه راست منحرف شده‌اید. آن‌طور که تو خودت میگوئی وقتی برای بار اول تورا زندان بردند کاملا بیگناه بودی برای اثبات آن بی‌جی میکردی؟ آیا زندان یکنفر بیگناه را تبدیل بیک دزد یا یک جانی میکند؟

ـ بله ستوان، من که قبلا گفتم. زندان مدرسه‌ی جنایت است.

ـ این درست، اما یکی میخواهی آن را ثابت کنی؟ آیا تو می‌توانی اجتماع را اصلاح کنی؟

ـ اجتماع؟ هوم! برای چی من غصه‌ی اجتماع را بخورم؟ مگر من چیزی باو مدیون هستم؟ برعکس این اجتماع است که بمن مدیون است.

من بخاطر عملی که مرتکب نشده بودم محکوم شدم و سه سال و نیم از عمرم توی زندان تلف شد. این مدت برای کسی که گناهی نکرده کم وقتی نیست. شما وقتی کسی را توی زندان میفرستید دیگر فکر نمی‌کنید آیا او مستحق زندانی شدن هست یا نه؟ من اگر بجای شما بودم ستوان هیچکس را توی زندان نمی‌فرستادم ولااقل خیلی وسواس داشتم باینکه یکنفر بیگناه را توی زندان بفرستم. شما آن را نمی‌فهمید. از قیافه‌تان خوب پیداست و من چطور می‌توانم بکسی که هیچ چیز را نمیفهمد این چیزها را خوب حالیش کنم.

ـ پس شما میخواهید از اجتماع انتقام بگیرید؟

ـ بله، از انتقام هم بالاتر. شما فکر میکنید من قانع هستم باینکه شب و روزم را توی این چاپخانه‌ی کثیف تلف کنم همینقدر وقتی از قید تعهدی که بشما داده‌ام آزاد شدم از اینجا چاپخانه بیرون خواهم آمد و اصلا از اینخراب شده خواهم رفت و تا آن روز پول کافی هم در اختیار خواهم داشت.

ـ می‌خواهی بگوئی بعداز ارتکاب این سرقت‌ها پول کافی ذخیره کرده‌ای اینطور نیست؟»

کابریک پوزخند تمسخرآمیزی زد و گفت :

ـ من همچین حرفی بشما نزدم ستوان .

ـ عملا همینطور است .

ـ ابداً اینطور نیست. واگر همچین اقرار نامه‌ای نوشته شود من زیرش را امضاء نخواهم کرد ولو اینکه برای گرفتن آن بزور متوسل شوید .

ـ نه کابریک، مطمئن باش. من وقتی بخواهم از تو اعتراف بگیرم احتیاج به اعمال زور نخواهم داشت.

ـ بیخود مرا نترسان ستوان ، من از تو نمی‌ترسم .

ـ راستی؟ خوب پس بنابراین من شکست خورده‌ام اما قبل از اینکه تو را دوباره توی سلول بفرستم بگو به بینم ... راجع به این اتفاقی که از آن حرف می‌زنی.. توسه‌سال و نیم زندانی کشیده‌ای این درست، اما آخر تو هنوز زنده‌ای و زندگی می‌کنی، فکر کن یک خواربارفروش بیگناه که الان دیگر در قید حیات نیست چه جرمی بخاطر اینکه بمیرد انجام داده بود. آیا تو این حق را داشتی بخاطر اینکه سه‌سال و نیم زندانی کشیده‌ای اورا بکشی.

ـ بله ستوان . جبران کردن سه‌سال و نیم زندان، آنهم توی جهنم واقعی. باین ارزانی بدست نمی‌آید

***

ستوان پرستون تمام آنروز و یک قسمت عمده از فردای آنروز را سخت بخود مشغول بود. عده‌ی زیادی از اشخاصی را که در اینمدت با و مراجعه می‌کردند فوراً دست بسر می‌کرد. کابریک هم طی این دوروز توی زندان بود و هیچگونه شکایتی هم نمی‌کرد و همینطور توی رمز و سکوت بسر می‌برد .

فرداشب آنروز دوباره تشریفات بازپرسی و مواجهه‌ی متهمین با اشخاص شاهد توی سالن نسبتا بزرگی جنب اطاق کار ستوان پرستون برقرار شد .کابریک را از توی سلول بآن اطاق بردند غیر از او پنج متهم دیگر تقریبا بقدو قواره او آنجا بودند هرشش تا فورا بصف شدند و پشت بدیوار ایستادند ولامپ‌های قوی الکتریکی بصورت آنها انداخته شد. یک لحظه بعد کابریک در فضای نیمه تاریک پشت چراغها عده‌ای در حدود هشت نفر را تشخیص داد که روی صندلی نشسته بودند و باو و سایر متهمین نگاه می‌کردند. از بین زمزمه‌ای که آنها می کردند کابریک صدای پرستون را خوب تشخیص داد .

گرمای شدید چراغها باعث میشد قطرات عرق از سر و صورت کابریک و متهمین سرازیر شود. از بین همه‌ی آنها کابریک خونسردتر بود و از هیچیک از آنها که آنجا

نشسته بودند نمی‌ترسید .

یکدفعه صدای زمزمه بلندتر شد و جنب وجوش مختصری برخاست و کابریک مشاهده کرد از بین آنها دو نفر بلند شدند و بطرف جلو آمدند و وقتی نزدیک شدند کابریک دید یکی از آندو نفر ستوان پرستون و دیگری یکی از گواهان است وقتی درست درجایگاه متهمین، روبروی آنها قرار گرفتند پرستون صدایش را بلند کرد و بشخصی که همراهش بود گفت :

ـ آقای جاکسن، بدون اینکه من نظر کوچکترین دخالتی در تصمیم شما داشته باشم، لطفا بفرمائید آیا مطمئن هستید این همان شخصی است که بمغازه شما دستبرد زده ؟

ـ بله خودش است .

ـ ممکن است اورا نشان بدهید ؟

ـ اما این شخص کابریک نبود بلکه متهم پهلودستی او بود .

کابریک برگشت و باو نگاه کرد. قدوقواره‌ی او درست باندازه‌ی خودش بود کوچك ولاغرمیان اما هفت‌هشت سال بلکه دهسال از او کوچکتر.

ازصورتش عرق می‌چکید و رنگش را کاملا باخته بود و بسختی میلرزید.

پرستون ادامه داد :

ـ اسم این شخص «ریچارد زودس» است. یك پرونده‌ی قضائی دارد اما هنوز تا حدار تکاب قتل آلوده نشده . همانطور که می‌بینید او هنوز یك بچه است مانباید زیاد اورا بترسانیم درست نگاهش کنید آقای جاکسون.

ـ می‌بینم آقای پرستون. بااینحال همانطوکه گفتم سارق مغازه خود اوست اوو اردمغازه نشد وازمن یك بطرشراب خواست. حالا اگر ممکن است باو بگوئید این حرف را تکرار کند :

ـ لطفا یك بطرشراب بمن بدهید .

ـ تکرار کن پسر.»

ـ ریچارد رودس بازحمت زیاد لب ولوچه‌اش را جمع وجور کرد و باصدائی که ازوحشت بلرزه افتاده بود گفت: «لطفا یك بطرشراب بمن بدهید.»

ـ خودش است! من این صدارا ازبین صد نفرهم که باشد خوب تشخیص می‌دهم .

ـ نه. .نه... اینطور نیست. بخدا من این کاررا نکرده‌ام.»

دراینوقت آن عده دیگر که اموالشان بسرقت رفته بود و بعنوان شاهد در آنجا حضور داشتند جلو آمدند و بریچارد خیره شدند .

او خواست سرش را برگرداند اما پرستون باو نهیب زد و مانع این کارشد .

یکی از گواهان گفت :

ـ منهم فکر می کنم خودش است.» دیگری گفت :

ـ کاملا ممکن است .» وسومی اضافه کرد :

ـ بله خودش است .خوب شناختمش .» پرستون گفت :

ـ آخر صورتش را درنظر بگیرید . شما که میگفتید چهره‌اش زیر نقاب پوشیده بود .پس چطور تشخیص میدهید خود او بوده ؟» یك لحظه سکوت برقرار شد بعد یك دفعه یکنفر دادزد :

ـ بچانه‌اش درست نگاه کنید ...شکل چانه‌اش را ببینید ؟

من خوب آنرا بخاطر دارم. نقابی که زده بود همه‌ی صورتش را نمی‌پوشاند.» پرستون گفت :

ـ ولی برای ما دلیل بیشتری لازم است ،فقط شکل چانه شرط کافی برای اتهام نمیتواند باشد .»

دراین اثنا یکی دیگر از شاهدها گفت :

ـ وقتی من اورادیدم نقابش کمی پائین افتاده بود ومن توانستم قسمت بالای صورت اوراخوب تشخیص بدهم .»

یکدفعه پرستون ازجایش پرید و بعدازیك لحظه تردید پارچه سیاهی به صورت ریچاردبروکس انداخت بطوری که قسمت بالای صورت او از پشت نمایان بود بعدروبشاهد کرد و گفت :

ـ آیا همین طور بود ؟

ـ آه بله اخوداوست .خوب شناختمش :چشمهایش ، ابروهایش ، انتهای دماغش ...کاملا شبیه اوست .» پرستون نفس عمیقی کشید و گفت :

ـ خوب ،خوب ،حالا درست شد .یك عده ازشما قسمت پائین صورت و یك عده دیگر قسمت بالای صورت اورا تشخیص دادید وما اگر این دورا پهلوی هم بگذاریم میبینیم هویت این شخص برای ما معلوم شده و آنکه را که می‌خواستیم پیدا کرده‌ایم. آیا همگی موافقید ؟»

تمام آنها که بعنوان شاهد آنجا ایستاده بودند حرف اورا تصدیق کردند .

ریچاردبروکس داشت از حال میرفت .زیرلب چیزهائی میگفت که مفهوم نمیشد وصدایش توی این همه سروصدا بگوش کسی نمیرسید .دراین اثنا ستوان پرستون صدایش بلند شد که میگفت :

ـ خانم ماکسون من هنوزهم بشهادت شما احتیاج دارم .آیا این همان شخصی است که شوهرشما را کشت ؟»

بقیه در صفحه روبرو

گفتگو با تختی

بقیه از صفحه ۳۶

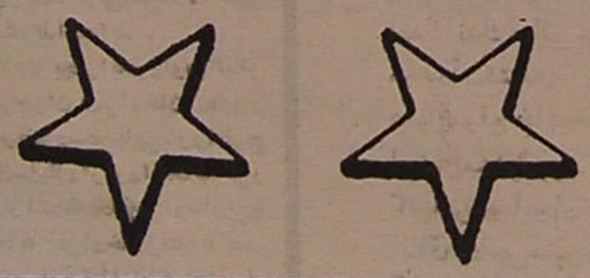
س- برای خوانندگان مجله امید ایران و علاقمندانتان چه پیامی دارید ؟

آرزوی من با همه مشکلات موجود پیروزی تیم ملی کشتی ایران در بازیهای المپیک توکیو است و این پیام من بهمه دوستانم است که برای موفقیت قهرمانان ایرانی در مسابقات المپیک دعا کنند.

س - اگر در بازیهای المپیک شرکت کنید برای خودتان چه موفقیتی پیش بینی میکنید؟

اصولا پیش بینی در مورد مسابقات ورزشی حتی تا حدود تقریب درست نیست یک قهرمان با همه توانائی ممکن است در اثر عواملی باعدم موفقیت روبرو شود والبته عکس قضیه هم وجود دارد دو دستگی در فدراسیون بین المللی و بانداربازی وغیره از عوامل نادرستی است که موجبات شکست یک قهرمان را در آستانه پیروزی فراهم می کند در المپیک رم از هر حیث آماده بودم ولی نوع کشتی طرف مقابل که خلاف روح ورزشی بود وهمچنین نفوذ مسئول کشتی ترکیه در فدراسیون بین المللی باعث شد ناجوانمردانه مرا بمدال نقره قانع کنند با اینهمه و با تمام این اوصاف بخاطر دفاع از حیثیت ورزش حاضرم بتمرینات ادامه دهم و بار دیگر ثابت کنم که دست خالی از بازیهای توکیو مراجعت نخواهم کرد بحمدالله از لحاظ آماده گی بدرجه‌ای از کمال رسیده‌ام که می توانم با استفاده از تجربیاتم به نیروی ایمان و پشتیبانی مردم کسب پیروزی نمایم .

باردیگر اعلام میکنم بخاطر وطنم حاضرم بار دیگر در توکیو با قهرمانان معروف جهان دست و پنجه نرم کنم و ثابت نمایم که هنوز مرد میدانم و یقین دارم اگر بدی از پیش خداوند نیاید با «مدال» از توکیو باز خواهم گشت.



بیوگرافی تختی

بقیه از صفحه ۱۱

آهن است ، نمازش ترک نمیشود و تنها تفریحش شطرنج و سینماست.

● **تختی هنوز متاهل نشده و بمادرش قول داده است که امسال ازدواج کند.**

● **تختی با خواهر و مادر خود زندگی میکند.**

● **منزلش در شمیران (جاده پهلویست) .**

● **تختی بمادرش خیلی احترام میگذارد و تا حد ستایش اورا دوست دارد.**

بقیه والیبال

بقیه از صفحه ۱۸

همچنین مغلوب شدن همایون وسیله پاس از حوادث مهم مسابقات اخیر والیبال است فعلا تاج بدون خورده در رأس جدول قرار دارد و گمان میرود بهترین مسابقات تیمها تاج و تهران جوان و تاج و همایون بمردم تهران عرضه کنند.

درمان قطعی سوزاك حاد و مزمن

و تقویت قوای تناسلی

وورم پروستات دکتر جناب زاده دارای گواهینامه از دانشکده طب فرانسه خیابان منوچهری مقابل کوچه ژاندارك صبح و عصر

و کس کرد. بعد دستمالش را که توی دستش مچاله شده بود بطرف صورتش برد و شک چشمهایش را پاك کرد اما انکار شك داشت جواب پرستون را بدهد پرستون وقتی زن دیدار را دید گفت:

ـ خانم ماکسون، مگر شما نگفتید وقتی قاتل شوهرشما با او مشغول زد و خورد بود یکدفعه نقاب از صورتش بکنار رفت و شما برای یك لحظه خیلی کوتاه صورت او را مشاهده کردید ؛ بنا بر این شما باید او را خوب شناخته باشید.

حالا فکر کنید وبدرستی جواب بدهید . آیا ریچارد بروکس قاتل شوهر شماست ؟

زن چاق سرش را ابتدا آهسته و بعد به تندی چندبار بپائین خم کرد و با نق نق گریه دوسه بار تکرار کرد «بله بله..بله »

در این وقت ریچارد با صدائی که بزوزه‌ی سك شباهت داشت فریاد زد: «من بیگناهم» و با یك حرکت شدید خواست از آنجا فرار کند اما قبل از اینکه او بتواند یك قدم بردارد ستوان پرستون با نفاق یکنفر دیگر از پلیس‌ها مچ دستهای او را گرفتند او بیهوده مشغول تقلا کردن ودست و پازدن شد و بعد از یك لحظه که اورا آرام کردند دیگر رمقی در بدن نداشت با اینحال مدام با صدای ضعیفی تکرار میکرد «من بیگناهم. من بیگناهم».

بعد ، یکدفعه ، درست در لحظه‌ایکه همه فکر میکردند سر و صداها خوابیده و اطاق بازپرسی کم کم صورت آرامی دارد بخودش میگیرد بی نظمی از نو شروع شد:

«ونس کابریك» مثل یك ببر درنده از جایش خیز برداشت و بطرف ستوان پرستون حمله کرد . اطاق بازپرسی در یك لحظه بصحنه‌ی جنگ واقعی تبدیل شد وسروصدا ازهمه طرف برخاست اما صدای کابریك ازهمه قوی‌تر بود که میگفت :

ـ تو نمی‌توانی پرستون، این طفل بی گناه را بپای دار بفرستی میفهمی ستوان! قاتل من هستم، من.. والان وقتی حسابت را خوب رسیدم برایت ثابت میکنم.

●●
●

ستوان پرستون پشت میز کارش نشسته وپاهایش را روی آن انداخته بود. با یکدستش آئینه‌ای بطرف صورتش گرفته بود و با دست دیگر صورت درب و داغانش را دوا مالی میکرد .

اشخاصیکه جلوی میز او سرپا ایستاده بودند سکوت را حفظ کرده وچشمشان باو دوخته بودند. سرانجام آقای جاکسون سکوت را شکست و گفت:

ـ مثل اینکه بدنشد ستوان

ـ بله، کم کم خوب میشود .زیاد مهم نیست. من هم حسابی کتکش زدم.

ـ واز خودتان هم خوب دفاع کردید .»

پرستون کار زخم بندیش را تمام کرد وپاهایش را از روی میز برداشت بزمین گذاشت وبعد نفس عمیقی کشید و گفت:

ـ من از همه‌ی شما متشکرم نقشه‌ایرا که کشیده بودیم موبمو اجرا کردید.

گفتار و حرکاتتان باندازه‌ای طبیعی بود که سرانجام ونس کابریك گول خورد و سئوال وجوابی درست سرجای خودش طبق حساب پیش بینی شده بود و من خصوصا از شما خانم «ماکسون» تشکر میکنم که رل خودرا بسیار خوب بازی کردید.»

ـ مرسی ،من امیدوار بودم هرچه زودتر شما موفق شوید قاتل شوهرم را پیدا و دستگیر کنید.اما دلم برای اون «ریچاردرودس» بیچاره سوخت خیلی اذیتش کردیم. بیچاره از وحشت داشت سکته میکرد» ما باید یکنفر دیگر را آلت دست قرار میدادیم پرستون نگاهش را از پنجره بیرون دوخت ودرحالیکه کاملا خسته بنظر میرسید گفت :

ـ ما اورا بخاطر یك دزدی کوچك وبی اهمیت دستگیر کردیم ومن اول فکر میکردم بچه‌ی شجاعی است وبخاطر این بود که اورا برای اینکار انتخاب کردم... ازیکطرف بدهم نشد چون تازه توی این راه افتاده بود وواقعه‌ی آنشب شاید اورا دوباره براه راست هدایت کند حتما این فکر بخاطرش می‌رسد که چطور بخاطر دزدی کوچك زندگیش داشت بباد رفت بهرحال عقیده‌ی من اینست که منبعد دیگر اورا توی این اطاق نه اهمدید.»

یك لحظه بعد ، خلوت شد و پرستون دوباره پاهایش را روی میز انداخت زخمهای صورتش کمی اورا اذیت میکرد او بآرامی انگشتش را روی آنها میکشید در اینوقت «کاروز» کارآگاه جوانی که تازه باستخدام پلیس درآمده بود و تصادفا درجریان نقشه‌ای که پرستون برای بحرف درآوردن کابریك کشیده بود حضور داشت داخل اطاق شد و گفت:

ـ هی ! رئیس،هنوز اینجا هستید ؟شما تمام شب را کار کرده‌اید آخر کمی هم استراحت بکنید.»

ـ داشتم فکری میکردم رفیق.

ـ راستی ؟به چی فکر میکردید؟»

ـ باین «ونس کابریك» بیچاره»

ـ ونس کابریك بیچاره ؟»

ـ آره دیگه !پس شماها کی میخواهید چیز یاد بگیرید. مگر احمق جان، تو ملتفت جریان نبودی؟

ـ نه چطور مگر ؟

ـ پس تو ملتفت نشدی کابریك، طبق نقشه‌ای که ما قبلا چیده بودیم چطور گول خورد ؟

ـ آه...میخواهی بگوئی صحنه دیشت ساختگی بود ؟

ـ بله، کاملا ساختگی بود ؛ولی کابریك وقتی دید «ریچاردرودس» بیچاره مثل سه سال و نیم پیش خودش بخاطر جرمی که انجام نداده محکوم شد و عنقریب بیگناه بپای صحنه‌ی الکتریکی می‌رود، همانطور که من حدس می‌زدم طوری منقلب شد که یك دفعه اعتراف بگناه کرد و هویت خودش را برای ما بروز داد و من همانطور که باو قول داده بودم بدون اعمال زور ازاو اقرار گرفتم.

پایان

بی‌بی کوکب

نوشته : عقاب



تا اینجا خواندید :

در یکی ازشبهای سرد زمستان «شاغلام» درشکه‌چی معروف و خوشنام تهران دوزن‌چادر نمازی‌راکه یکی ازآنها بسته‌ای‌زیرچادر خود داشت‌سوارکرد وبه‌فیشرآباد برد ،آنهادر مقصدپیاده‌شدندو ازشاغلام خواستند که‌منتظر آنها بماندتا بازگردند .

«شاغلام» به‌قهوه‌خانه‌ای که‌درآن نزدیکی‌بود رفت ومنتظر ماند وپس‌ازساعتی‌بازگشتند وشاغلام آنها رابمحلی که‌گفتند رسانید و آنهاپس ازپیاده‌شدن کرایه‌درشکه‌را دادندورفتند ولی شاغلام بعداً متوجه‌شد که‌آن‌دوزن‌یك‌طفل قنداقی رادردرشکه گذاشته‌اند .

« ارباب‌تقی» صاحب‌درشکه «شاغلام» بچه‌رابخود‌اووا گذار کرد که بزرك‌کند .واما «بی‌بی‌کوکب» همسرجوان «مرادخان» مورد توجه‌سهراب خان توفیق‌السلطنه قرارگرفت ونقشه‌دست یابی‌باو‌راطرح کرد .برای‌این‌منظور«تقی‌موش»راکه‌ازدزدان‌سابقه‌دار بود انتخاب کرد واو‌یك مغازه جواهرفروشی‌دستبردزدوآنهارا‌شبانه‌بخانه‌مرادخان‌برد ونپنهان‌کرد .فردای آنروزمأمورین‌پلیس بخانه مرادخان‌رفته باکشف جواهران‌اورا به‌نظمیه‌بردند پس از لحظه‌ای توفیق‌السلطنه بخانه مرادخان‌آمدوپس‌ازتحقیق‌مختصری‌رفت‌وازبی‌بی‌کوکب‌دعوت‌کرد که‌برای نجات‌مرادخان‌فردابخانه‌او‌برود‌مرادخان‌پس‌ازیکسال‌ونیم که‌درزندان‌بود آزادشدووسیله‌نوکرش‌دانست که‌بی‌بی‌کوکب وسیله‌توفیق‌السلطنه منحرف وازاوبچه‌ای‌درشکم‌دارد .چندروزبعد «مرادخان‌با «عبدالله» نوکر توفیق‌السلطنه درخرابات آشناشد . وبطرح‌نقشه‌ای‌برای‌گرفتن انتقام پرداخت .مرادخان‌شبی‌به‌یکی ازقهوه‌خانه‌ها که‌نزدیك‌مسجدشاه‌بودرفت وبادرویشی که بربسترمرك‌افتاده‌بود آشناشدو پس‌ازآنکه‌درویش‌درهمان شب‌مرد مرادخان‌محتویات کشکول‌اورا که‌حاوی مقداری‌سکه‌طلا‌واسناد واوراق‌دراویش بود برداشت وبفکرآن‌افتاد که درکسوت دراویش درآید .

بی‌بی کوکب‌وخاله‌اش نیزخانه‌ای‌اجاره کردندو زندگی حاجی‌ترباکی‌کم‌وبروی‌خانه‌آن‌ها خانه‌داشت قرارگرفت .

تنش‌خیس عرق شده‌بود . پیشانیش‌میسوخت ومثل‌این بود که‌گل آتش‌روی‌سینه‌وپیشانی‌عرق کرده‌ومرطوبش نهاده‌اند که هم خاموش‌می‌شود ،هم‌خاکسترمی‌گردد و هم میسوزاند ، دیگر نمی‌توانست پشت منقل‌بنشیند . خمار بود هنوزبقدر کافی تریاك نکشیده‌ونشئه نشده بود لیکن حرارت بیسابقه‌ای‌دررگ‌وریشه وجودش میدوید که‌همه‌جایش‌را گرم‌میکرد نشئه‌دیگری‌باومی‌بخشید . نشاطی بوی‌میداد که لذت وافری‌داشت. شهوت گرم‌کننده‌ونشاط‌آوراست ولی آن‌روزحاجی ازنشئه ولذتی فوق‌شهوت بهره‌مندمیشد.

ازجای‌برخاست دیگریارای نشستن‌نداشت جوششی در خود احساس‌مینمود که‌تاآن‌روز نظیرآن راحس‌نکرده‌بود .قلبش‌میگرفت وروی‌پاشنه‌پا بلندمیشد که بیشتر اطاق راببیندولی متاسفانه زن زیبای‌همسایه‌پشت‌جرزناپدید شده بود وهرچه‌اوبیشتر گردن‌میکشید کمترموفق‌بدیدن او میشد .چند دقیقه‌ای‌خم‌وراست‌شد وبالاخره چون‌نتوانست چیزتازه‌ای ببیند دوباره‌پشت منقل‌نشست‌وبفکرفرو رفت.

– این‌چه‌بود ؟این‌که‌بود .؟ اینها کیستندروبروی‌خانه ما نشسته‌اند؟ پناه‌برخداچرامن این حال‌راپیدا کردم .

چنددقیقه‌ای‌گذشت تااینکه اندك‌اندك حال حاجی بجاآمد و مجدداً بکشیدن تریاك‌پرداخت‌در همین‌موقع خاله‌خانم‌هم‌به‌بررسی اوضاع‌مشغول‌بود وازشکاف‌خاصی که‌به‌پرده ایجاد کرده‌بود‌بتماشای اطاق حاجی‌میپرداخت وآهسته آهسته با خواهرزاده‌اش یعنی بی‌بی‌کوکب که‌کنار اوایستاده‌وبه پوشیدن‌لباس اشتغال داشت‌حرف میزد .

– بله ، لباست را بپوش ، برای امروز این‌نمایش‌کافی است اگرقرارباشد بیش از اینکه امروزنشانش‌دادیم‌ببینند کارخراب میشود صبرکن‌باقی‌برنامه‌رافردا اجرامینمائیم‌و توبزودی خواهی دید که از حاجی چه موجودی می‌سازم .

(بی‌بی‌کوکب) که هدف‌اورا نمیدانست‌پرسید :

– منظورت‌چیست‌خاله‌خانم ؟

– توخودت‌میدانی‌تقریباحدس میزنی‌چه‌میخواهم‌بکنم‌یك‌زن‌بسن وسال‌تو..

بی‌بی‌کوکب‌حرف‌اورا‌بریدو با‌نارضائی‌آشکاری‌گفت:

– خاله‌توهرا زن‌مینامی .؟

یعنی‌چه؟من‌زن‌نیستم‌دخترم.

خاله‌خانم‌خنده‌ای کرد و همانطورکه خم‌شده‌بود واز شکاف پرده‌به اطاق روبرونگاه می کرد گفت :

– ماکه خودمان را نبایـد گول‌بزنیم. ظاهرا تودختر هستی امادرباطن..چه‌عرض‌کنم ظاهر و باطن توهم‌یکی‌شده. اصلا می‌خواستم بگویم‌که از این‌ببعد تو بایدخودت‌رابیوه‌زن‌شوهرمرده‌ای معرفی‌کنی. یادت‌باشد. میگوئیم شوهرت اهل‌قزوین‌یاهمدان‌بود‌و مرده.چطوراست ؟

(بی‌بی‌کوکب) که‌نمیخواست زن‌بودن‌خودرا‌بپذیرد‌با‌ناخوشنودی جواب‌داد

–هرچه‌توبگوئی .

– نه‌هرچه‌من‌بگویم‌تو نباید قبول‌کنی فرداکه‌با یك‌مرددیگر روبرومیشوی اگرخودت رابیوه زن‌معرفی‌نکنی انتظاردیگری از توخواهدداشت.میدانی‌چه‌میکویم آخرتوکه‌دخترنیستی . نمیتوانی مثل‌یك‌دخترمرد آینده‌زندگیت‌را راضی‌کنی .

دراین‌هنگام‌خاله‌خانم‌حرف خودرا بریدوبادست اشاره‌کرد و (بی‌بی‌کوکب) را نزدیکتر فرا خواندوچون اونیزخم‌شدوچشمش رابروزنه‌پرده گذاشت‌خنده‌عمیقی کردوگفت :

– نگاه‌کن . مثل‌اینست که چیزی‌گم‌کرده . درجای خودش بندنیست . خوب‌تیرم‌بهدف‌خورد.

(بی‌بی‌کوکب) نیز که‌خیلی ازاجرای‌دل‌خودراضی‌بود گفت:

– یعنی او از من خوشش آمده .؟

– البته‌هرکسی تورا ببیند خوشش‌میآیدامانکته مهمتری‌که هست اینست که‌اصولامردرا باید باآنچه‌که‌دردسترسش نیست‌فریب داد مردهامثل بچه میمانند اگر به بچه‌بگوئی حق نداری‌پشت‌آن پرده‌را نگاه کنی آنقدر بدیدن پشت همان پرده حریص ومشتاق میشودکه‌هرچه‌دراطرافش وجود دارد فراموش میکند وبالاخره آنجا را می‌بینند مردها نیز همین حال‌رادارند اگر چیزی را ... مقصودم اینست‌که اگر زنی را ببینند وآن‌زن از دستشان فرار کندتاپشت دیوارجهنم بدنبال‌آن زن میدوند وهستی خودرا بپای اومیریزند.

وبعد مکثی کردوادامه‌داد:

–گوش‌کن کوکب جان‌اگر حرف مراگوش کنی شکار خوبی برایت پیدا کرده‌ام ما هرچه در خانـه سهراب خـان گم کردیم اینجا پیدا میکنیم.

بی‌بی‌کوکب آهی‌کشیدو گفت

– آخر زن وبچه دارد ..

تریاکی است بعلاوه اینطور که معلوم‌است‌پول‌زیادی‌در دستگاهش پیدامیشود که چشم‌ودل مارا سیر کند میدانی ماخیلی‌برای ترتیب دادن این خانه‌خرج کرده‌ایم.

(خاله‌خانم) کمرش‌راراست کردودست‌بی‌بی کوکب راگرفتو اظهارداشت:

–پول.؟ اوآنقدر پول دارد که‌اگریك‌عمر بخواهی بنشینی و سکه‌های طلا ونقره‌اش را شماره کنی بازعمرت تمام میشود ولی هنوز مقداری‌پول‌باقی‌میماند.

وباگفتن این مطالب دست بی‌بی‌کوکب‌راگرفت‌درها رابست وازآنجا پائین‌رفتند ومثل‌معمول بکارهای‌خانه مشغول‌شدند..

تمام آنشب راخاله‌خانم با بی‌بی‌کوکب‌صحبت‌میکرد واو را درباره وظایف آینده‌اش‌راهنمائی مینمود ودرس میداد حاجی نیز آنروزرا تاصبح‌درحال بیسابقه‌ای بسر برد.

هرروز وقتی تریاکش را میکشید وخدمتکارش بساط اورا جمع‌میکرد(حاجی) ازبالا خانه

چرا

ساسو؟

روغن زیتون **ساسو**

منبع انرژی وقدرت است.





سالاد فقط باروغن زیتون ساسو خوشمزه میشود

ورزشکارها بیشتر ازافراد عادی انرژی مصرف میکنند .
روغن زیتون عالی وپر کالری ساسو بخوبی این انرژی را تامین میکند بعلاوه روغن ساسو درساختن و نیرومند شدن عضلات هم شرکت میکند . برای من فقط با روغن زیتون ساسو سالاد تهیه میکنند .

هدف ما سلامتی شماست

نماینده انحصاری ـ شرکت ایران ماکا خیابان فردوسی ساختمان آفتاب شرق
تلفن ۳۲۰۶۷ مرکز پخش اسلامبول مغازه ایران تلفنهای ۳۶۱۴۲ و ۳۹۰۱۶ فروش
در کلیه لبنیات وخواروبار فروشیهای معتبر



روز بالا نمیامد تیمور از اطاق تریاك کشی دل بر نمیگرفت وسرانجام نیزوقتی اجبارا پائین رفت که به اندرون سری بزند دلش بسوی بالاخانه کشیده میشد و تا غروب آفتاب دوسه بار دیگر بآنجا سرزد وازپشت شیشه بدر وپنجره بسته بالاخانه روبروئی نگریست ودر کمال یاس وناامیدی وسرخوردگی باز گشت.

صبح فرداحاجی بازهم سری ببالاخانه زدوچون درهارا بسته دیدبخدمتکارش سفارش کرد که زودتر بساط منقل را مرتب کندو اضافه نمود که:

ـ من امروززودتر بخانه می‌آیم حالم خوش نیست وتریاك بیشتری باید بکشم.

وسر کارخویش رفت اما تاوقتی که بسوی خانه حرکت کرد در اندیشه زن همسایه بودولحظه‌ای اندام دل انگیزوهوس آور اورا از نظردور نمیداشت هنوز توپ ظهر شلیك نشده و بانك موذن مسجد برنخاسته بود که حاجی دست ازکار کشید وبادستمال ابریشمی یزدی خویش که شاگرد حجره‌اش مقداری میوه خریده ودر آن بسته بود بسوی خانه راه افتاد وباگامهای بلنداز بازارخارج شدوسر بالائی خیابان خاك آلود وپر گرد وغبار شمس‌العماره را بسوی دراندرون پیش گرفت.

وقتی بخانه رسید شتابان سری باندرون زد. میوه‌هارا بین بچه‌هاو زنهایش تقسیم نمود؛ نهاری جویده ونجویده خورد وبی آنکه برنامه های دیگرروزانه خود را انجام دهد واززن‌هایش احوالپرسی کند راه بالاخانه راپیش گرفت وپشت منقل نشست وقبل ازهر کار بخدمت‌کارش گفت:

ـ توبرو وتاموقعی که صدایت نکرده‌ام بالانیا. برو.

نفس درسینه‌اش گره خورده بود. خماربود. دهان دره میکرد، ازچشم وبینی‌اش آب جاری شد و دیگر آثارخماری واحتیاج بتریاك دراو بوجود آمده بودولی بهیچ چیز توجه نداشت. حتی تریاك که غروری ترین لوازم حیات اومحسوب میشد، علاقه‌ای نشان نمیداد دراطاق روبروئی بازبود. آنجادیده میشد آفتاب درون اطاق راروشن وهمه چیزرا مشخص میکرد اوحتی نقش قالی کف اطاق را میدید لیکن متاسفانه آن زن زیبا نبود پیش خود میگفت:

ـ خدایا ممکن است او یکبار دیگرهم بیاید. آیا میشود بازهم اورا درهمان حال و شاید بهتر ببینم.

خوب است تااو نیامده تریاك خودمرا بکشم، چه عیب داردو بیند و بداند که من تریاکی هستم.

همان طور که از زیر چشم مراقب بالاخانه روبروئی بود به کشیدن تریاك پرداخت تقریباً یکساعت گذشت.

در تمام این مدت (خاله خانم) وبی‌بی کوکب) پشت جرز ایستاده بودند وباطاق حاجی چشم دوخته وحرکات واعمال اورا تحت نظر داشتند وآهسته حرف میزدند.

ـ دیدند حال خودش را نمیفهمد تریاك هم نمیکشد.

ـ خوب . امروز چه باید بکنم .؟

ـ همانطوریکه گفتم مثل این که اصلا نمی‌بینی میروی جلو، پرده را بالا میزنی. پنجره‌ها را میگشائی وبعد لباسهایت را بیرون میآوری امروز بیشتر ازدیروز لخت میشوی یك قطعه دیگر از لباس زیرت را کمتر میکنی که قسمت بیشتری از تن وبدن قشنگت دیده شود .

اینرا گفت وبادست به پشت بی‌بی کوکب زدواورا روانه انجام ماموریتش کرد. اوهم بسهم خود وظیفه‌اش را بنحواحسن انجام میداد طوری خون سرد وبی‌اعتنا بود که گوئی راستی حاجی را نمی‌بیندو نمیفهمد که دوچشم مشتاق مراقب اواست.

حاجی سرگرم کشیدن تریاك بود که غفلتاً مشاهده نمود پرده‌ای که افتاده بود بالا رفت.

تا آن موقع یك لنگه پرده افتاده ودیگری بالازده بود . بی‌بی کوکب زمزمه کنان و مانند زنی که درخانه تنهاست وبرای دل خودش آوازمیخواند وقصد جارو کردن اطاقها را دارد پرده را بالازد. پنجره‌ها راگشود وبعددر آن طرف اطاق درست روبروی در آنجائی که حاجی میتوانست بخوبی اورا ببیند شروع کرد بکندن پیراهن وبیرون آوردن لباسهایش. نیم تنه کتانی را درآورد. بعد گردنبدش راگشود، آنگاه دستهایش راچپ وراست بپائین دامنش گرفت و ناگهان آن را بالاکشید بطوری که زیرپیراهنی پاتیس صورتی‌رنگش نیز جمع شد وبالارفت..

باین ترتیب تقریباً لخت شد..

حاجی وافورش را بزمین نهاد وازجای جست. دهانش بازمانده بود. بادستپاچگی ازپشت منقل خودرا مقابل دراطاق رسانید اما ازترس اینکه مبادا زن همسایه اورا ببیند وخودش را پشت جرزهای اطاق مخفی کند دوباره بجای اولیه خویش بازگشت و دوزانو روی تشکچه قرار گرفت. ازفرط هیجان وشوق دستهایش را بهم میمالید. گلویش ازشدت طغیان شوق خشك شده بود وقلبش چنان می‌طپید که گوئی میخواست از سینه‌اش خارج بیافتد.

(بی‌بی کوکب) خودرا در آئینه‌ای که بدیوار نصب شده بود نگریست وبعد زیرپیراهنی پاتیس خودرا نیز بیرون آورد حالا دیگر جز یك شورت هیچ چیز دیگری بتن نداشت. رانها، شکم، سینه، پستانها وپشت او بخوبی دیده میشد وحاجی از تماشای این منظره بدیع چنان بهیجان آمده بود که میخواست فریاد بکشد وخودرا ازروی کوچه پرتاب کند ..

بی‌بی کوکب نکته به نکته دستورهای خاله خانم را اجرا میکرد یکی دوبار ازجلوی او گذشت و بعد چادر نمازی دور خودش پیچید وازاطاق خارج شد، نگاهی باطراف کرد همه‌جارا از نظر گذرانید ولی باطاق حاجی هیچ توجهی نشان نداد و وجود اورا ندیده گرفت. تقریباً یکدقیقه روی بام اینسوی وآنسوی رفت وساقه‌های نعناع را که برای خشك شدن روی قطعه‌ای کرباس پهن کرده بودند. جمع وجور نمود و وآنگاه لب بام مشرف بحیاط رفت و ببانك بلند، باصدائی که میدانست حاجی می‌شنود گفت:

ـ خاله خانم..

خاله خانم که خودش دستورهای لازم را باوداده بود گفت:

ـ چی میگی دخترم ..

ـ خاله خانم. گوسفند یادت رفت بخری.. آخرما نذرداریم .. الان یادم افتاد خواستم تذکر بدهم که بازفراموش نکنی..

خاله خانم هم بصدای بلند جواب داد:

ـ دخترجان ما که مرد نداریم. اینکار را باید یك مرد انجام دهد.. من گوسفند نمیشناسم.

(حاجی) سراپا گوش شده بود و سخنان آنهارا نشنیده نمیگذاشت. بی‌بی کوکب با نارضائی دخترانه‌ای گفت:

ـ ما مرد نداریم این هم حرف شد . حالا که دوتا بیوه‌زن هستیم نباید نذرخودمان را ادا کنیم خدادر کارما پیچیدگی میآورد خاله‌جان تورا بخدا یك گوسفند کوچك هم که شده فردا بخر که بکشیم و از زیر باردین خودمان بیرون بیائیم،

این راگفت وازلب بام برخاست چرخی خورد وبطرف اطاق حاجی نگریست وطوری نشان داد که تازه اورا دیده.. ابتدا کمی خیره خیره بحاجی نگاه کرد و بعد بی‌آنکه هراس وشتابزدگی وشرم وخجلت نشان دهد، یکبارچادری راکه دورتنش پیچده بود بازکرد و مجددا بست وبدرون اطاق رفت وازنظر ناپدید شد. آن روز باهمه اشتیاقی که حاجی بدیدن اوداشت دیگر بی‌بی‌کوکب را ندید. سرانجام هوا تاریك شد وحاجی ازبالاخانه پائین رفت و بابك دنیا افسردگی واندوه دنبال کارهای معمول خودرا گرفت ولی ازیك بابت خوشحال بود و زیرلب میگفت:

ـ معلوم شد که این دختراز من بدش نیامده. فهمید که من او را میدیدم اما خودش را جمع نکرد نگریخت وبه پاکدامنی و تقوی تظاهر نکرد اینجور زنها قیمت واقعی دارند.. (ناتمام)

با ایو رین مو ما را بپیچید

تا

چین و شکن گیسوان شما زیبا و با دوام گردد



طرز بکار بردن ایو رین

ابتدا مقداری ایو رین بطور یکنواخت روی مو ها بریزید

سپس مو ها را بهرم دلخواه با بیگودی بپیچید .

صبر کنید تا موهای شما کاملا خشک شوند پس از خشک شدن بیگودی ها را باز کنید . حالا گیسوان شما برای هرگونه آرایش آماده است .

ایو رین مانند صدها فراورده معروف جهانی دیگر در ایران تهیه میگردد



بقیه پای صحبت نامجو

درتماسهای خارجی خوش بدرخشند و با آوردن مدالهای طلا بزرگان ورزش را چند صباحی بیشتر حاکم بر مقدرات نسل جوان مملکت بنمایند وازوجود ما بسود خود درجهت زیان منافع عمومی بهره برداری کنند شکل کار وعمل رهبران ورزش ایران درگذشته وحال همیشه غیر اصولی بی هدف فقط و فقط بمنظور خودمانی درجهت استفاده از نیروی جوانان در نزد مقامات عالیه ورزش ایران بوده است بازهم یك مثال دیگر از یکی از کشورهای بزرك جهان ورزش میزنم که دروزنه برداری رقیب مستقیم شوروی ومسابقات این دو کشور درگذشته شور وهیجان داشت ولی چند سالیست که آمریکا هم با همه ساز و برك و توانائیش بوضع بدی دچار شده ضمن اینکه همیشه از شوروی عقب میماند در حفظ عنوان خود ناگزیر است با کشورهائی مثل لهستان، مجارستان و نیز ژاپن مبارزه نماید.

بعد از جنك جهانی دوم ورزش وزنه برداری در آمریکا باکسب موفقیتهای پی در پی به پیشرفتهای قابل توجهی در دنیای وزنه برداری رسید ولی بعدها با پیدایش روسها وکشورهای دیگر ایران و آمریکا در آستانه خطر قرار گرفتند وحالا باجهش نژادزرد «ژاپنی ها» این خطر بیشتر شده است اینکه میگویم ما در ژاپن کاری از پیش نمیبریم بخاطر درجا زدن روی رکوردهای قبلی است واگر رکوردی هم شکسته شود فاصله اش با بهترین رکوردهای جهان بحدیست که در جدول طبقه بندی ناگزیریم به مقامهای پائین تری قناعت کنیم روسها وژاپنی ها پا بپای هم متناسب باسرعت زمان ومکان جلو میروند ولی ما و آمریکائیها در قسمت وزنه برداری روز بروز عقب تر میمانیم چرا آمریکائیها هم بسرنوشت ما دچار شده اند؟ البته فراموش نشود هنوز کیفیت وزنه برداری آمریکا بمراتب از ایران وکشورهای دیگر بالاتر است وبررسی ما در این زمینه مقایسه وزنه برداری آمریکا باشوروی .

بقیه دارد

مهربانتر از مادر



● خانم جیلیان هوگتن ۲۰ ساله معتقداست که بهترین مصاحب برای یك دختر جوان بچه پلنك است وچنین موجود مامانی وبا محبتی می تواند جای خالی پدر یا مادر و حتی شوهر را هم پر کند. سیمبا بچه پلنك هم از وقتی که دایه باین مهربانی وقشنگی پیدا کرده بهیچوجه حاضر نیست از دامن پر مهر و محبت صاحب خود پائین آمده وبا دیگران باب دوستی باز کند

درحال حاضر تنها ناراحتی جیلیان هوگتن اینست که سال دیگر ناچاراست ازسیمبا جداشده واو را بباغ وحش بسپارد چون مطابق قوانین انگلستان کسی حق ندارد پلنك دوساله درخانه خود نگاه داری کند .

آلمان

درگوتینگن آلمان واقعه تاسف انگیزی رخ داد بدین معنی که بار بار اخوانده و نوازنده معروف وقتی برای اجرای برنامه خود پیانو خواست در شهر پیانو وجود نداشت و پس از هشت ساعت جستجو پیانو کهنه ای با گاری برای او آوردند !

شوروی

انتشار کتاب « داستان وست ساید» درشوروی بتعویق افتاد، ناشرین ومترجمین روسی هنوز نتوانسته اند برای انتشار آن موافقت ناشرین امریکائی را جلب کنند.

انگلستان

پروژکتور مخصوص زیردریائی انگلیسی که اخیرا برای اکتشافات زیر آب تهیه شده قادر است اشیائی بقطر پانزده سانتیمتر راتمیز دهد . این پروژکتور ضمنا به تفنك زیرآبی خودکاری مجهزاست وماهیهای تا ۲۰۰ کیلوئی را میتواند شکار کند .

گواهی میشود



دوشیزه رؤیا موفق دانش آموز کلاس سوم این دبستان در سال تحصیلی ۴۲-۴۳ با معدل ۱۹٫۸ در بین ر ۱۴۰ نفر رتبه اول راحائز گردیده است.

نامبرده در تمام دوران تحصیلی شاگرد اول بوده است

دفتر دبستان دولتی مهدی پرتوی

گواهی میشود



دوشیزه رویا موفق دانش آموز کلاس چهارم این دبستان در سال تحصیلی ۴۲-۴۳ با معدل ۱۸٫۸ در بین ر ۷۰ نفر رتبه اول راحائز گردید .

نامبرده در تمام دوران تحصیلی شاگرد اول بوده است.

دفتر دبستان دولتی مهدی پرتوی

معرفی هنرجوی با استعداد



خانم طوسی استوار هنرآموز آموزشگاه هنری پرسپولیس که دوره مدرسه گرلاوین را با درجه ممتاز بپایان رسانیده از طرف اولیای موسسه بدریافت تقدیر نامه کتبی نائل گردید .

آموزشگاه خیاطی پرسپولیس



پس از ۱۱ سال خ... سئولین اردوی کار

اداره محترم مج...

اینجانب حسین جاویدی ۱۱... دارای چندین سر عائله هستم مردی... کبر امت بعلتی که از اظهارش شرم... زندانی شدم ولی چون بازپرس ... پس از ۳۳ روز از زندان آزاد... داده اند پس از ۱۱ سال خدمت ... آقای مستوفی مدیرعامل اردوی... نموده است خواهشمند است باد... نموده است رسیدگی فرمایند... بشکایت اینجانب

امید ایران - امیدواریم ... رسیدگی بشود و مردی که ... باز گردد .

تسل...

بدینوسیله فوت ... والمسلمین آقای حاج ... بازماندگان آنمرحوم خص... سیدموسی هاشمی حسین آقا... لواسانی - حاج سیدصاد... لواسانی - حاج میرزا حسن لو... تسلیت عرض نموده بقا... خواستاریم .

حسین احمدی نیا - محمد...

اعتراف تلخ

بقیه از صفحه ۳۵

مشکل تهدیدهای فردی میشود و د... سرنوشت افراد موثر است و یك... تهدید برای تمام افراد اثر مساوی... ندارد بلکه بنسبت قدر... روحی و نوع تعلیم و تربیت... درجه معلومات و تجربه آنا... اثر تهدید یا ضعیف میگذارد یا... این بعقیده تو بهتر نیست ما آ... جمله کلی (دنیا یك...) را محدود... کنیم و بگوئیم :

زندگی یك تعادل لرزان... تهدید کننده ایست، در اینصورت ... توانیم لرزش تهدید آمیز زند... در محیط اجتماعی خودما... بررسی کنیم و بشناسیم و خودمان... در مقابله با این تهدیدها آما... نیستیم هم اکنون تومورد تهدید... قرار گرفته ای من نمیدانم که منشا... این تهدید کجاست ولی فعلا آنچ... برایم اهمیت دارد آنست که تو... در برابر این تهدید چقدر مقاوم... خواهیم کرد - من با دوری از...

شهرهای ما...

پس‌از ۱۱ سال خدمت سر گردانم مسئولین اردوی کاربمن ظلم کرده‌اند

اداره محترم مجله امید ایران

اینجانب حسین‌جاویدی۱۱سال دراردوی‌کار مستخدم‌بوده‌ام دارای چندین‌سرعائله هستم مردی‌بنام رجبی‌که مدیرداخلی‌اردوی کار است بعلتی‌که ازاظهارش‌شرم دارم برایم پرونده ساخت‌ومدتی زندانی شدم ولی چون بازپرس باشرف تشخیص‌داد‌که بی‌گناه‌هستم پس‌از ۳۳ روز از زندان آزادم نمود اکنون بخدمت من خاتمه داده‌اند پس‌از ۱۱ سال خدمت صادقانه در خیابانها سرگردانم آقای مستوفی مدیرعامل اردوی‌کارهم بدرخواست اینجانب‌توجهی ننموده‌است خواهشمند است بادرج نامه‌ام‌ازمقامات‌مسئول‌بخواهید بشکایت‌اینجانب رسیدگی فرمایند وخانواده بدبختی‌را نجات‌دهند.

امیدایران - امیدواریم به‌شکایت آقای‌جاویدی‌هرچه‌زودتر رسیدگی بشود و مردی که ۱۱ سال سابقه خدمت دارد بکارش بازگردد .

قابل توجه خوانندگان مجله امیدایران درآبادان

نامه زیر از طرف آقای مدیر سینما ساحل بدفتر مجله رسیده‌که عیناً برای‌اطلاع خوانندگان عزیز امیدایران‌درآبادان چاپ میشود .

اداره محترم مجله امیدایران

باتقدیم احترام ازآنجائیکه سالها است خواننده وعلاقمند به‌مجله امیدایران هستم و بخاطر گسترش این همکاری پیشنهاد می‌کنم درآبادان مشترکین مجله امیدایران‌که شش ماه یا یکسال آبونمان مجله‌را قبول‌کنندباارائه‌قبض اشتراك یك کارت ورودی که برای استفاده دونفر خواهد بود بآنان تقدیم میگردد دارنده کارت در تمام مدت سال یا شش‌ماه بطور رایگان می‌توانند از برنامه‌های سینما ساحل واقع دریل بهمنشیر استفاده نمایند .

ازطرف مدیر -سینما ساحل - غلام عدالت‌صفت

دانش‌آموز فعال از شاه‌آباد غرب



دوشیزه ربابه نوری فرزند آقای نوری بامعدل ۱۸٫۷۱ در کلاس‌دوم رتبه‌اول‌راحائز گردید

شاگرداول



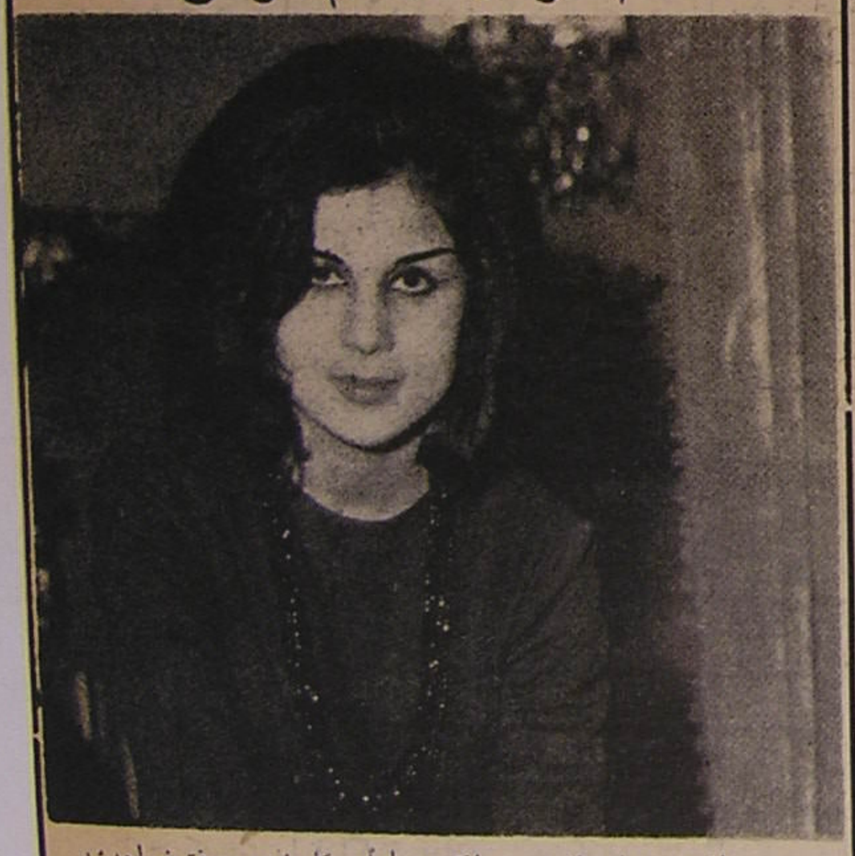
آقای همایون تاکستانی با معدل ۱۸٫۱ درسال‌تحصیلی ۴۳-۴۲ شاگرد اول کلاس‌دوم‌دبستان عباس‌ارومی شدند .

بالباس دریا درخیابانها ظاهر نشوید

بابلسر

آقای عبدالهی خبرنگارامیدایران نوشته است کسانیکه برای‌استفاده ازدریا ببابلسر می‌آیند متأسفانه بالباس دریا مایو در خیابانها ظاهر میشوند این عمل مسافرین موجب ناراحتی اهالی‌بابلسرشده است آقای عبدالهی ازشهرداری بابلسر خواسته است دراین‌مورد مثل سایرشهرها بابلندگو ازمردم بخواهند‌که بالباس‌دریادرخیابانها ظاهر نشوند .

سلام عرض میکنم مرسی...!



ازچهره‌های‌تازه سینما که مسلماً درکارخود موفق‌خواهدشد بایداز «فریبا-حاتمی» نامبرد .

فریبا که درحال حاضر بدنبال‌قراردادی‌که بااستودیوپارس فیلم داردبا ناصرملك‌مطیعی مشغول بازی‌دریك‌فیلم هستندقبلا در فیلمی‌بنام«دوستت‌دارم»شرکت داشت‌که ببازار آمده است‌فریبادر سال‌گذشته بعنوان آزمایش دریك‌فیلم‌کوتاه تبلیغاتی شرکت‌کرد که بهمین خاطرهم بخانم «سلام‌عرض میکنم مرسی» معروف‌شد. فریباصرفنظراززیبائی‌خاصی‌که دارداز نظراستعداد وتیپ‌سینمائی نیز کاملا مشخص است .

تسلیت

بدینوسیله فوت مرحوم مغفور حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سید جعفرلواسانی را بعموم بازماندگان‌آنمرحوم خصوصاً فرزند ارشدش آقای سیدموسی‌هاشمی‌حسین‌آقاهاشمی‌وآقایان سیدعبدالکریم لواسانی - حاج سیدصادق لواسانی - حاج سیدعلی لواسانی-حاج‌میرزاحسن‌لواسانی-آقاسیدیحیی‌لواسانی‌فر تسلیت عرض نموده بقاء عمرآنان را ازایزد تعالی خواستاریم .

حسین‌احمدی نیا-محمداحمدی‌نیا- عباس‌احمدی‌نیا

اعتراف تلخ

بقیه ازصفحه ۳۵

شکل‌تهدیدهای‌فردی‌میشود و در سرنوشت افرادموثراست و یك تهدیدبرای تمام‌افرادائر مساوی ندارد بلکه بنسبت قدرت روحی و نوع تعلیم و تربیت و درجه معلومات‌و تجربه آنان اثری‌شدید یاضعیف میگذارد بنا براین بعقیده توبهتر نیست‌ما آن جمله کلی(دنیایك...)رامحدودتر کنیم وبگوئیم :

زندگی یك‌تعادل لرزان و تهدیدکننده‌ایست،دراینصورت می‌توانیم لرزش تهدیدآمیززندگی را درمحیط اجتماعی خودمان بررسی‌کنیم وبشناسیم‌وخودمان‌را برای‌مقابله بااین تهدیدها آماده نمائیم.هم‌اکنون تومورد تهدید قرارگرفته‌ای‌من‌نمیدانم که‌منشاء این‌تهدیدکجااست ولی فعلاآنچه برایم اهمیت‌داردآنست‌که تووومن دربرابر این‌تهدید چقدرمقاومت خواهیم‌کرد - من‌با دوری ازتو حس‌میکنم اززندگی‌دورشده‌ام و هستی وحیاتم بخطرافتاده‌است و توسال‌آخر دانشکده بودی‌وپس از آنهمه محرومیت میبایستی امسال نتیجه‌ی نهائی از تمام ناراحتی‌های گذشته‌ات‌رامیگرفتی وبااین پیش‌آمد فعلی محققاافق زندگی‌آینده‌ات‌راابهام‌وتیره‌گی‌های‌شدید پوشانیده‌است -من‌خیال

بقیه در صفحه ۴۵

انتصاب

آقای رفیعی‌بسمت‌خبرنگار ورزشی وفرهنگی امیدایران در آبادان منصوب گردید ایشان‌از این‌پس‌با آقای‌سنجدآبادی‌خبرنگار مجله‌امیدایران‌همکاری‌خواهندداشت.

شاگرد اول

دوشیزه شعله‌السادات امیر ایمانی درکلاس سوم دبستان‌ملی اختربامعدل ۱۹٫۰۴ رتبه اول راحائزشده است این‌دانش‌آموز ساعی درکلاسهای اول ودوم نیز شاگرداول‌بوده‌است .



گواهی میشود



دوشیزه رؤیا موفق دانش‌آموز کلاس سوم این دبیرستان تحصیلی ۴۲-۴۳ با معدل ۱۹ دربین ۱۴۰ نفر رتبه اول حائز گردیده است.

نامبرده در تمام دوره تحصیلی شاگرد اول بوده است.

دبستان دولتی مهدی

گواهی میشود



دوشیزه رؤیا موفق دانش‌آموز کلاس چهارم این دبستان تحصیلی ۴۲-۴۳ با معدل ۱۹ دربین ۷۰ نفر رتبه اول حائز گردید .

نامبرده در تمام دوره تحصیلی شاگرداول بوده است.

دبستان دولتی مهدی

معرفی هنرجوی با



خانم طوسی استاد آموزشگاه هنری پریسا دوره مدرسه گرلاوین ممتاز بپایان رسانیده اولیای موسسه بدریافت نامه کتبی نائل گردیده

آموزشگاه خیاطی



زنی از مکزیکو

نوشته: البرتو مورا ویا . ترجمه: انوشه

روزهای بهـار هوا بقدری متغیر است که آدم تکلیف خودش را نمیداند و نمیتواند روی برنامه صحیحی لباس بپوشد گاهی کـه خانمها با لباس (دکولته) ازمنزل بیرون میآیند دچـار طوفـان و رگبارهای شدیدی میشوند و یکوقت هم که لباس ضخیم پوشیده و چتر برداشته‌اند هوا چنان آفتابی و گرم میشود که مثل ناودان عرق میریزند

آنروز (سرجیو) هم بهمین بدبختی دچار شد ... هنگامی که تصمیم گرفت از خانه خارج شود نگاهی از پنجره به بیرون انداخت ودید هوا ابری است بهمین جهت لباسهای ضخیمی انتخاب کرد ولی ناصورتش را بدقت تراشید و لباسهایش را پوشید و تغییر کرد یک طبقه ابر ضخیم پائین آمده و هوای گرم و خفه کننده‌ای همه جارا فرا گرفته بود .

بیچاره (سرجیو) بدون توجه باین تغییرات با ژاکت ضخیم و شلوار پشمی درحالیکه پالتوئی هم روی آن پوشیده و دستکشهایش را هم برداشته بود از خانه خارج شد .

همین که چند قدمی راه رفت از نگاههای تمسخر آلود مردم و عرق لزجی که تنش را فرا گرفت فهمید چه کلاه گل و گشادی سرش رفته،

فکر کرد بمنزل برگردد و این لباس لعنتی را عوض کند امـا انجام این کار واقعا مشکل بود زیرا اطاقش در آخرین طبقه زیر شیروانی قرار داشت و آسانسور هم کار نمی‌کرد بخصوص هنگامیکه چند قطره باران بروی اسفالت افتاد تردیدش برطرف شد و مطمئن گردید که هوا تغییر خواهد کرد .

بدبختانه رگبار کوتاهی هم که بارید کار را خرابتر کرد و هـوا چنان گرفته ودم کرده شد کـه (سرجیو) هنوز بسر خیابان نرسیده خیس عرق گردید ... برای چند دقیقه جلوی ویترین مغازه‌ای مکث کرد تا تصمیمش را بگیرد حـال محبوسی را داشت که اورا با لباس توی حمام داغی زندانی کرده باشند.

گرچه ظاهرا مشغول تماشای اجناس پشت ویترین بود اما فکر می‌کرد چه کار کند.

در اینموقع کسی از پشت سر اورا بنام صدا کرد (سرجیو) یکه‌ای خورد و بسرعت سرش را بطرف صاحب صدا برگرداند (لوسیانو) دوست قدیمیش را شناخت.

(لوسیانو) همکلاسی سابق او بود ولی خیلی وقت بود همدیگر را ندیده بودند و (سرجیو) بی اندازه دلش میخواست این رفیق قدیمی خودرا ببیند امانه در اینموقع و با این ریخت عجیب و غریبش..

درهرحال چاره‌ای نبود و نمی‌توانست از صحبت با او خودداری کند ... بـزحمت قیـافه خندان و خوشحالی گرفت و بطرف او رفت:

ـ اوه. سلام لوسیانو . حالت چطوره.!

ـ بدنیستم رفیق تو چطوری!

(سرجیو) نگاه دقیقی بسرتا پای این دوست قدیمی انداخت و از پیری زود رسی که گریبان او را گرفته بود خیلی تعجب کرد. موهای سرش ریخته و پیشانیش پر از چروك شده و دور چشمهایش گود افتاده بود.

(سرجیو) دوباره پرسید:

ـ این چه ریخت و قیافه‌ای است پیدا کردی!

(لوسیانو) آه عمیقی کشید و جواب داد:

ـ از بسکـه شب نخوابی کشیدم و هرزگی کردم خودمو باین روز انداختم.

این جملات کوتاه افکار سرجیو را چند سال عقب کشید. در آن وقت ها که سالهای آخر دانشکده را می‌گذرانیدند (لوسیانو) همه‌اش بفکر دختربازی و مشروب‌خوری بـود حتی نام آخرین معشوقه دوستش را بخاطر آورد (البینا) یکی از ستاره های بی‌رقیب آن روزه بود که روز و شب یك دقیقه از (لوسیانو) جدا نمیشد.

(سرجیو) پرسید:

ـ راستی البینا چطور شد؟!

(لوسیانو) شانه‌هایش را بالا انداخت و صدائی از میان لبهایش خارج شد: پف.! معلوم میشه خیلی دوستش داشتی؟!

(سرجیو) که از تغییر حال دوستش جاخورده بود در مقابل جمله نیش‌دار او دست و پایش را گم کرد و زیر لب گفت:

ـ نه. من کاری بهش نداشتم .

همینجوری پرسیدم:

(لوسیانو) خنده تمسخر آلودی کرد:

ـ بیخودی انکار نکن . خیلی هم دوستش داشتی. تو خیال میکنی آن روزی که باهم بمسابقه اسب‌دوانی رفتیم یادم رفته.

(سرجیو) خـواست چیزی بگوید اما لوسیانو مانع شد و ادامه داد :

ـ درهرحال من خیلی وقته ولش کردم و تو میتونی باهاش گرم بگیری.

(سرجیو) بازهم با حرکت سرودست میخواست ثابت کند که هیچگونه علاقه‌ای باو ندارد لوسیانو بادست روی شانه اوزد:

ـ رفیق خیلی حالت خرابه.. بیا بریم تا من آدرسشو بهت بدم.

(البینا) توی رستوران (پالو) کار میکنه والان سرش خلوته و میتونی باهاش قرار و مداری بگذاری.

(سرجیو) که کاملا تسلیم و راضی بنظر میرسید پرسید:

ـ تو کجا میخوای بری.؟!

ـ من یك معشوقه مکزیکی دارم و همین حالا داشتم میرفتم پیشش !

وبلافاصله بازوی (سرجیو) را گرفت و بطرف بالای خیابان کشید. (سرجیو) که پس ازسالها از آتش عشق شدیدی زنده شده بود بدنبال (لوسیانو) راه افتاد و دوباره صحبت آن ها راجع بـه البنیا ادامه پیدا کرد لوسیانو آهی کشید و گفت:

ـ یکجوری اسم منو یادش بنداز. بهش بگو کـه منو دیـدی مخصوصا دلم میخواد بهش بگی که خیلی ازش متنفرم ولی اینم بدان که البینا زن بسیار خون گرم و خوبیست و راستشو بخواهی تقصیر من بود که رابطه ما قطع شد.

تا وقتی که به نزدیك رستوران (پالو) رسیدند (لوسیانو) یکریز از خوبیها و محاسن (البینا) صحبت میکرد جلو درهم آخرین جملاتش را اینطور خاتمه داد:

ـ سعی کن باهش خوب تا کنی نبادا کاری کنی که اوقاتش تلخ بشه مخصوصا مواظب باش که البینا از آدم‌هـای خسیس خیـالی بدش میاد غذاهای خوب سفارش بده و مشروب گرانقیمت بخورید.. برو بسلامتی خوش باش .

(لوسیانو) بطرف بالای خیابان رفت و (سرجیو) وارد رستوران شد فضای رستوران برایش خیلی غریبه و ناشناس بود مثل دهاتیهائی که هنگام شب وارد شهر بزرگی میشوند گیج و منگ شده و نمی‌دانست بکدام طرف برود... روی میزهائی که در اطراف سالن قرار داشت زنهـای جورواجوری نشسته و باشوخیها رکیك و زننده سروصدائـی را انداخته بودند.

درهمین موقع صدای آشنائی از یك گوشه سالن بگوشش خورد

ـ (سرجیو) توئی؟!!

(سرجیو) بسرعت سرش را برگرداند و البینا را دید که با اشاره دست اورا صدا می کند.

(سرجیو) آهسته و آرام بـ آنطرف رفت (البینا) که با دو سه تـ دیگر از گارسن‌ها مشغول خنده شوخی بود با حرکتی عشوه آمیز جلو پای سرجیو بلند شد و درحالیکه دستها کیشدی و سفیدش را باز

بقیه در صفحه ۴۹

سبیل دارها توجه کنند



برای آنهائیکه ریش خود را با ماشین برقی اصلاح میکنند وسبیل هم دارند اصلاح و مرتب کردن سبیلشان اشکالات فنی ! متعددی دارد اخیرا یك مخترع مدیسی این ماشین کوچك را که فقط ۲۵ گرم وزن داشته و از یك فندك بزرگتر نیست بـرای سبیلوها اختراع کرده است تا این ناراحتی کوچك و سمج را نیز از بین برده و این مشکل سمج فرد را که مدتهاست سبیلوها را کلافه کرده است از بین ببرد ، انشاءالله که در اسرع وقت این ماشین‌ها بسراغ کشور ما هم بیایند تا ناراحتی سبیلوهای متعدد و فراوان وطن ما برطرف شود.

اختلاف و، بگومگ



درمحافل سینمائی صحبت اختلاف و بگومگوی «ادی بیسون» و شوهرش «مل-فر میکوبند علت اختلاف اینزوج که روابط گرم و صمیمانه‌ت زبانزد خاص وعام بود این‌ا که اخیرا «مل-فرر» حاضر نشد در آمد شخصی خودش یك گر دستگرانبهای الماس را که «ادی بیسون» خواسته بود خریدار

سبیل دارها توجه کنند



برای آنهائیکه ریش خود را با ماشین برقی اصلاح میکنند وسبیل هم دارند اصلاح ومرتب کردن سبیلشان اشکالات فنی! متعددی دارد اخیراً یك مخترع سویسی این ماشین کوچك را که فقط ۲۵ گرم وزن داشته و از یك فندك بزرگتر نیست برای سبیلوها اختراع کرده است تا این ناراحتی کوچك وسمج را نیز از بین برده و این مشکل سمج قرن را که مدتهاست سبیلوها را کلافه کرده است از بین ببرد، انشاءالله که در اسرع وقت این ماشین‌ها بسراغ کشور ما هم بیایند تا ناراحتی سبیلوهای متعدد و فراوان وطن ما برطرف شود.

اختلاف و، بگومگو



درمحافل سینمائی صحبت از اختلاف و بگومگوی «ادری هیپبورن» و شوهرش «مل-فرر» میباشد.

میگویند علت اختلاف اینزن وشوهر که روابط گرم وصمیمانه‌شان زبانزد خاص وعام بود این است که اخیراً «مل-فرر» حاضر نشد از درآمد شخصی خودش یك گردن بندگرانبهای الماس را که «ادری هیپبورن» خواسته بود خریداری کند.

بقیه خبرها

کوی شرکت ملی نفت توسعه می‌یابد

بطوریکه شنیده می‌شود شرکت ملی نفت در نظر دارد «کوی تهرانشهر» را که متعلق بکارکنان شرکت میباشد توسعه دهد. در بازدیدی که اخیرا دکتر اقبال ازاین کوی نمود دستورات لازم صادر شده است.

سفر شخصیت‌های روسی بایران

گفته میشود که بزودی عده‌ای ازشخصیتهای دولت شوروی بایران سفر خواهند کرد. مقامات مذکور بنا بدعوت رسمی بایران میآیند وازقسمتهای مختلف کارهای آبادانی و (کئوپراتیوها) دردهات تقسیم شده دیدن خواهند کرد.

طرحهای هواپیمائی ملی

تیمسار خادمی که اخیراً بعنوان عضو هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس آنکارا شرکت داشت برای همکاریهای بیشتر هواپیمائی بین سه کشور ایران، ترکیه وپاکستان پیشنهاداتی ارائه داد که مورد توجه فراوان قرار گرفت.

این اقدامات روبهمرفته نتیجه توجه خاص وهمه‌جانبه‌ای است که برای پیشرفت امر هواپیمائی ملی ایران صورت میگیرد.

اخیر نیز شنیده میشود که طرحهای انتشاراتی جالبی نیز درهواپیمائی ملی مورد بررسی است که بوسیله روابط عمومی این اداره اجرا خواهدشد وموجبات آشنائی بیشتر مردم را با فعالیتهای مثبت هواپیمائی ملی ایران فراهم خواهد ساخت.

متنفذین وکلاهبرداران ایرانی درسویس

باتحویل یکی از کلاهبرداران ایرانی که درسویس بسر میبرد وتوجهی که مقامات آن کشور باین مسئله نشان داده‌اند. مقامات مختلف وبانکها بزودی برعلیه عده زیادی ازمتنفذین وکلاهبرداران که در آن کشور زندگی میکنند در دادگاه فدرال آن کشور اقامه دعوی خواهند کرد.

یك مسافر ایرانی که ازسویس آمده است میگوید که تحویل کلاهبردار ایرانی موجب وحشت عده‌ای از ایرانیان شده است ودر نظر دارند که بکشورهای امریکای جنوبی عزیمت کنند.

بازدید دانشجویان ازکارهای آبادانی

برابر برنامه‌ای که تهیه شده است بزودی دانشجویان دانشگاه تهران ازقسمتهای مختلف کارهای آبادانی مانند سدز ودهات نمونه وکارخانجات مختلف وکئوپراتوها دیدن خواهند کرد.

اختلاف درمیان فراریان

بدنبال اختلاف شدید فراریان حزب منحله توده درکشورهای اروپای شرقی عده زیادی ازآنها به آلمان غربی ودیگر کشورهای بلوك غرب فرار کرده‌اند.

فرانسه

بر اثر تراکم مواد درسی وکثرت دانش آموزان عده زیادی ازفارغ التحصیلان دانشگاههای سوربون وسن‌سیر نسبت به فارغ‌التحصیلان سنوات قبل «بیسواد» تشخیص داده شده‌اند ودولت در نظر دارد امتحانات ورودی این دانشگاهها را مشکلتر بگیرد. گفته میشود کلاس «پرپاراتور» (تهیه) این دانشگاهها دوسال طول خواهد کشید.

گزارش هفته ایران

بقیه از صفحه ۶

- بحران در قبرس مجدداً تشدید شد وشایعه حمله ترکیه به قبرس قوت گرفت.
- گلدواتر با جانسون ملاقات کرد
- اردن دولت جمهوری یمن را برسمیت شناخت.
- نیویورك به میدان مبارزه سیاه پوستان ونیروی پلیس تبدیل شده است.
- ژاندارمهای کنگو رشورش کردند.
- کنفرانس سران کشورهای آفریقائی کار خود را در قاهره بپایان رساند
- قطع نامه قطع مناسبات کشورهای آمریکای لاتین باکوبا در کمیسیون عمومی کنفرانس کشورهای قاره آفریقا بتصویب رسید.
- آمریکا از حمله دولت ویتنام شمالی نگران است.
- دوگل نطق مهمی ایراد کرد و نظراف خود را در باره مسائل جهانی اعلام داشت.
- ژنرال دوگل بچین کمونیست مسافرت میکند.
- شستری نخست وزیر هند بامریکا میرود. این اولین سفر نخست وزیر هند بخارج از کشورش میباشد.

گزارش هفته دنیا

بقیه از صفحه ۶

- یك متهم ایرانی بنام ذها بیان توسط پلیس بین المللی از سویس بایران آورده شد وبمقامات صالحه تحویل داده شد.
- گوسفندان ترکیه که توسط ایران خریداری شده فاقد پشم بودند و بهمین مناسبت بین خریداران وفروشنده اختلاف پیش آمد
- درشیراز کریم کیانی محکوم باعدام شد.
- اضافه حقوق قضات در بودجه سال آینده منظور میشود.
- کلاسهای تربیت معلم ۴۶۰۰ نفر دیپلم میپذیرد.
- مذاکرات پیرامون ایجاد خط هوائی تهران- مسکو توسط نمایندگان ایران وشوروی آغاز شد.
- نخست وزیر بعنوان دفاع ازلایحه بودجه نطق مهمی درمجلس سنا ایراد کرد.
- استانداران جدید پس از ملاقات دستجمعی باوزیر کشور به حوزه ماموریت خود رفتند.

اعتراف تلخ

بقیه از صفحه ۴۳

میکنم سعادت وبخت ازمن روی گردانیده وتو نین هرچه برای آینده‌ات زحمت کشیدی ورنج بردی بطوفان تباهی سپرده شد. ولی این هردو تصوریست که از تهدید زندگی در شرایط کنونی درما دونفر بوجود آمده وتنها شناسائی سیمای واقعی زندگی میتواند روش مارا دربرابر ناراحتیها تعیین کند.

عزیزم - من هم متقابلا انتظار دارم که باصبر وشکیبائی دوران سیر نزولی زندگی را طی کنی و تهدیدیکه زندگی متوجه تو کرده ناامید نکند ومطمئن باش که روزی اجتماع سلامتی ترا تأیید مینماید وآزادت خواهند گذارد. کسیکه زندگی را در وجود تو می‌بیند.

نامه تمام شد چندبار آنرا خواندم فکر میکنم این نامه آنقدر که برای خودم مفید بود برای او نبود - آنرا تا کردم در پاکتی گذاردم وخواستم روی پاکت را بنویسم، چی بنویسم - من که نمی‌دانم او در کدام بیمارستان است - جزیك کاغذ خبر دیگری از او ندارم - مادر پیرش هم که مات ومبهوت دیوانه‌وار در عالم غم ورنج بسر میبرد ونمی‌تواند مرا راهنمائی کند - پس برای چی این نامه را نوشتم - مگر منهم دیوانه شده‌ام - دستهایم میلرزید یخ کرده بودم - آهسته کاغذ را از داخل پاکت بیرون آوردم وبدون فکر یکبار دیگر آنرا خواندم چند قطره اشك از زیر چانه‌ام بروی آن چکیده بود و بعضی ازعبارات آنرا سیاه نموده بود - کاغذرا پاره پاره کردم وقطعات ریز ریز آنرا بروی میز تحریرم ریختم و بگوشه‌ای خیره شده بودم وبیصدا اشك میریختم، صدای پائی متوجهم کرد اشك چشمهایم را پاك کردم وکتابی برداشتم تا خودرا سرگرم کتاب خواندن نشاندهم چندضربه مقطع بدرخورد واز پشت درب صدای عموجانم آمد (اجازه هست) بلافاصله درب باز شد وعموجانم وارد اطاق گردیدو گفت: نهار نمیخوری، گفتم می‌خورم اجازه بدهید این فصل را تمام کنم، دراین موقع عمو جانم کنار میز پهلوی من ایستاده بود و با چشمان کنجکاوش میخواست ازوضع اطاق وحالت من چیز بفهمد - چند تیکه ازکاغذها را برداشت، و اتفاقا آخرین تیکه که نوشته بودم (کسیکه زندگی را در وجود تو (می‌بیند ملیحه) بدستش آمد، همینکه آنجمله را خواند آهسته سعی کرد باقی خورده کاغذها را جمع کند.

ناتمام

صنف یخچالداران طبیعی غرب تهران از مجلس و دولت و شهرداری خواستار ندبه وضع نابسامان هزاران خانواده بی‌پناه رسیدگی شود

یخچال‌داران طبیعی غرب تهران با استفاده از آب تصفیه شده مورد اطمینان بابازوی صدها کارگر و هزاران فروشنده نیمی از مصرف یخ تهران و حومه را تامین میکنند و یخ ارزان بمردم عرضه میدارند

یخچال‌های طبیعی غرب تهران از چاه عمیق با دستگاه «ژاونیراسیون» که توسط وزارت بهداری و شهرداری در مدخل نصب گردید یخ طبیعی را تولید مینماید.

در بحران شدید گرمای تهران مبارزه بی‌ثمر اتحادیه کارخانجات یخسازی مصنوعی یکی از عواملی است که نظر مردم را بخود جلب کرده است.

تولید کنندگان یخهای طبیعی که سالیان دراز مردم گرمازده تهران و حومه را از نعمت یخ ارزان برخوردار ساخته‌اند و معتقدند برخلاف تبلیغات بی‌اساس تولید کنندگان یخهای مصنوعی امروزه بهیچوجه یخ طبیعی که در غرب تهران تهیه و عرضه میشود از آب های آلوده‌ای که در مسیر جویهای روباز باشد تهیه نمیگردد، بلکه آبی که مورد استفاده یخچالهای طبیعی در غرب تهران قرار میگیرد بادر نظر گرفتن بهداشت از چاه های عمیقی که باین منظور تعبیه شده است از نظر پاکی و اطمینان وقابلیت شرب کاملا اطمینان بخش است.

صنف یخچالداران طبیعی غرب تهران در اینمورد اظهار میدارند ما از تمام مردم دعوت میکنیم برای اثبات گفته‌های ما بیایند از نزدیک بوضع کار ما بررسی و بازدید کنند و اطمینان داشته باشند یخ طبیعی بدون آلودگی و از چاه عمیق تهیه میشود و در دسترس مردم قرار میگیرد.

یخ طبیعی علاوه بر آنکه قابل اطمینان است بصرفه نیز نزدیکتر میباشد وحتی کیلوئی ده شاهی کمتر در اختیار مردم گذاشته میشود در حال حاضر تولید کنندگان یخهای طبیعی بدون خارج نمودن مقادیر زیادی ارز از بابت وارد ساختن ماشینهای یخ سازی و با استفاده از عوامل طبیعی آب تصفیه شده بنیروی بازوی هزاران کارگر ایرانی نیمی بیشتر از مصرف روزانه تهران و حومه را عرضه میدارد و باحتمال قوی اگر در سال گذشته و جاری یخچالهای طبیعی بتولید یخ مبادرت نمیورزیدند بهای یخ تا میزان هر کیلو ۷ ریال افزایش مییافت و این رقم در زندگی عامه نقش موثری را بازی میکند و برای مردم طبقه پائین با این فقر اقتصادی مقدور نیست که بتوانند باین نرخ سرسام آور روزی یک بار یخ بخرند.

خبرنگار مجله با یکی دیگر از یخچالداران بزرگ غرب تهران مذاکره بعمل آورد وی اظهار داشت ما پشت در پشت یخچالدار هستیم و علاوه بر این ۱۵۰ سال است مردم از این یخچال طبیعی استفاده میکنند

ما منکر نمیشویم که هیچیک از یخچالهای طبیعی از آب جوی استفاده نمیکنند ولی یخچالهای واقع در طرف غرب تهران از این امر مستثنی هستند و برای اینکه مردم از یخ تمیز و آب خوب استفاده نمایند موتورهای قوی و چاههای عمیق احداث گردیده و بدستور رئیس خوار بار شهرداری وقت باصرف میلیونها تومان پول چاههای عمیق و مطابق اصول بهداشتی تعبیه شده و این چاهها که در مدخل خود مجهز به دستگاه «ژاونیراسیون) بدستور وزارت بهداری نصب گردیده و هر روزه توسط ماموران شهرداری و بهداری کنترل میشود و یخهای تولید شده مورد آزمایش قرار میگیرد و در دسترس مردم گذاشته میشود.

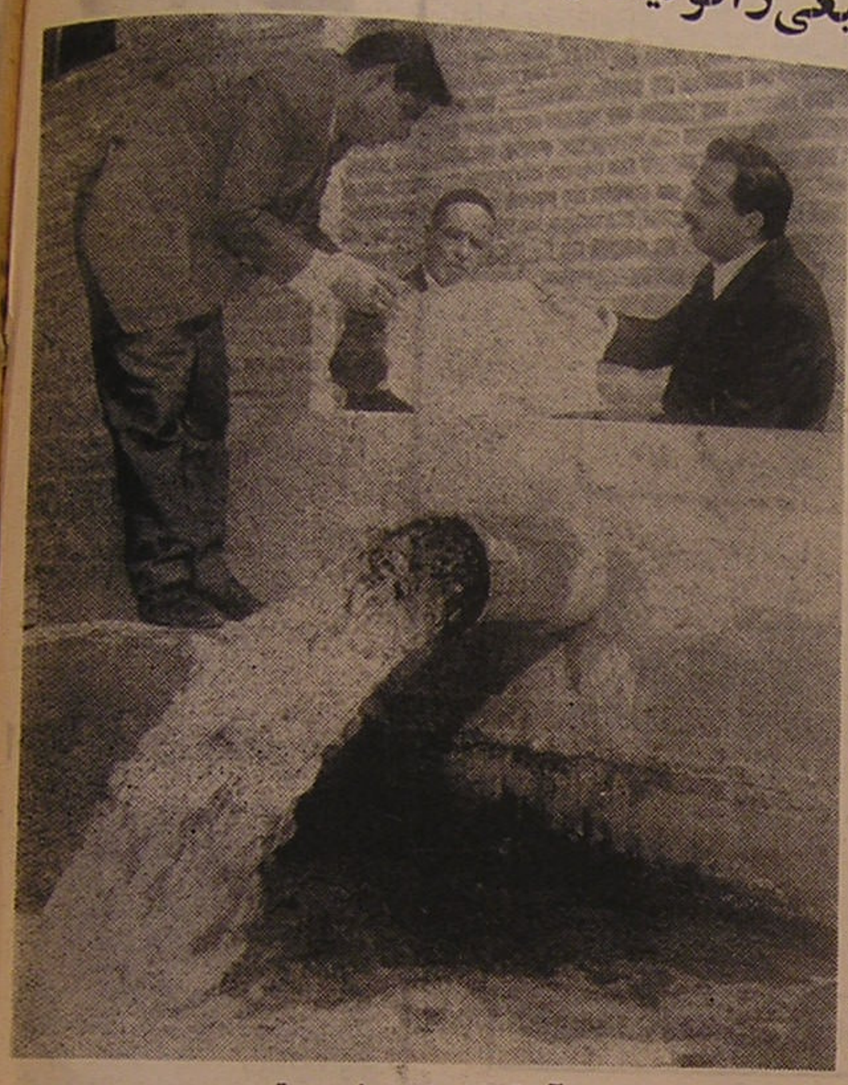
در این مورد حتی طی نامه‌ای که بما نوشته‌اند از اصول بهداشتی ما تشویق نموده‌اند مردم با بینائی و توجه خاصی موقع خرید یخ طبیعی دقت میکنند که چه نوع یخ را خریداری می‌نمایند.

اتحادیه و صاحبان یخسازی مصنوعی با تمام جنجالهای بیهوده‌ای که در اطراف خود برپا ساخته‌اند نمی‌توانند نظر مردم را به خود متقاعد سازند مردم حقیقت را می‌بینند مردم قادر نیستند روزانه مبلغ ۶ ریال بابت نوشیدن یک جرعه آب سرد بپردازند در این مورد اگر از افکار عمومی آمار گرفته شود عدم رضایت مردم کاملا بثبوت خواهد رسید، در حالی که منابع سرشار طبیعی با وجود پیشرفتهای مختلف طبیعی هنوز در بسیاری از ممالک سبب صرفه جوئی فوق العاده در وقت و سوخت مورد توجه و متداول میباشد و بطور کلی یخهای طبیعی با در نظر گرفتن ارزش نسبی آن‌ها در مقابل یخهای مصنوعی از نقطه نظر قیمت باید قبول کرد که استفاده از یخهای طبیعی برخلاف شایعات بی‌اساس مطابق اصول بهداشتی واز نظر مادی نیز کمک موثری به وضع اقتصادی طبقات مختلف مردم این کشور بوده بصرفه نزدیک میباشد گذشته از این صاحبان کارخانجات یخ مصنوعی هنوز زمانی که آب تبدیل به یخ نشده است و آب در چاه است پول یخ را پیش فروش کرده‌اند و جه را دریافت نموده‌اند با تحویل میزان کمتر از مقرره تحویل فروشندگان میدهند مردم حسب الاحتیاج باید یخ را هر کیلو ۳ ریال خریداری نمایند.

بعد برای اینکه نان هزاران فروشنده یخ و خانواده آن‌ها را قطع کنند صرف میلیون‌ها تومان بابت چاپ تبلیغ و تحریک پاره‌ای دستجات و منحرف ساختن افکار عمومی می‌شوند.

این عمل درد مردم را دوا نمی‌کند مردم به یخ ارزان و تمیز و فراوان احتیاج دارند نه تبلیغات ممکن است برای افکار عمومی یخ طبیعی و مصنوعی را در حضور مردم و مسئولین امور بهداشت و نمایندگان جراید قرار دهیم تا معلوم شود حقیقت با کیست.

سالیان دراز است که در بحران گرمای تهران، مردم احتیاج خود را با خرید یخهای طبیعی که در همه جا بحد وفور با قیمت نازل در دسترس مردم قرار داده تامین مینمایند ما بکار خود علاقه داریم زیرا هزاران نفر از این یخچالهانان میخورند و ما هم از مبارزه با افرادی که حق را ناحق مینمایند کوتاه نخواهیم آمد و از دولت و شهرداری و مسئولین مملکتی خواستاریم که توجه مخصوصی در این مورد بنمایند.



آب تصفیه شده چاه عمیق



موتور بزرگ برای تهیه یخ طبیعی

خبرنگار ما با چند نفراز کسبه نظر خواست آنها چنین اظهار داشتند:

نظر یخ فروش

مردم یخ طبیعی بیشتر میخورند زیرا هم بصرفه است و هم دیرتر آب میشود اگر ما در روز ده ریال یخ مصنوعی بفروشیم ۱۰ تومان یخ طبیعی خواهیم فروخت من ۵۳ سال است یخ فروش دوره گرد هستم یخهای خودرا از یخچالهای غرب تهران که از آب تصفیه شده و چاه عمیق است و یخ بلور خوب است بار میکنیم و مردم هم با علاقه تمام میخرند ما به راحتی، از یخچالها بار میکنیم اما برای یخ مصنوعی باید

بقیه در صفحه رو برو

مادرها ودخترها

بقیه از صفحه ۹

دخترهایشان رابترسانند وعجیب اینجاست که این ترس دیری نمی‌پاید وجای خودش رابیك نوع «تمایل خاص» محرمانه میدهد که سرآغاز فساد است .

خانم اسکندری : بایداین مسائل راجزءجزء کرد .یابایدبطورکلی درباره تربیت دخترها گفتگو ننمودیاآنرا محدودبمسائل کوچکتر نمود.

پسرها ،تلفن ،کتابها ،فیلمها وآشنائی‌ها و غیره ...

خانم رحیمی: این‌ها خودمسائل بزرگی است هرچندکوچك وناچیزند.

مثلا همین تلفن بی‌قابلیت ناشریك نوع میکروب خاصی است که چه بسا موجب انحراف ولغزش دخترها شده است .

خانم یاراحمدی : کتاب‌هم در همین حدود است .چه‌بسا انحرافات که ازلابلای جملات وسوسه ـ انگیزازکتاب برخاسته‌است .

خانم عمید : باین ترتیب مثل اینکه شما جلسه‌ای درست کرده‌اید که همه‌چیزرا محکوم کنید وحکم‌قطعی درباره‌همه عوامل بدهید .

بحث‌اساسی باید این‌باشدکه یك دختر را چگونه آماده کنیم که بااین چیزهای‌مسخره نلغزد . بالاخره دراجتماع‌همه گونه عوامل‌فساد هست آیا باید یکزن ،یك‌دختر باینگونه تباهی‌ها تن‌دردهد وبلغزد ؟

خانم مجتبائی: پس برگردیم‌سرحرف اولمان که‌دخترهای خودرا چگونه تربیت کنیم که با بودن این‌همه‌عوامل‌فساد گمراه نشوند .

خانم کریمی: این‌را بگویم که‌اکثریت‌دخترها (قریب ۹۵درصد) استعداد فراوانی برای تربیت دارند واصولاخودداری‌خاص‌دختر ایرانی موجب آن شده‌است که‌کمتر اسیراینگونه ابتلائات‌شود.

خانم رحیمی : نبایدفریب‌خورد ودختران‌را بیدفاع دراجتماع‌رها کرد باین‌امید که خودشان‌بلدند درمقابل یورش‌فسادمقاومت کنند . آخرماهم‌وظیفه‌ای داریم ؟

خانم مجتبائی : یك‌مادر دراین‌روزگاراول بایدکاملامراقب اطرافزندگیش باشد دیگر اینکه مطابق‌روز وهمراه‌زمان فکربکند. سوم‌اینکه‌خود ـ خواهی خودرادرروابط بادخترش دخالت ندهد.

خانم قریب: این‌کافی‌نیست باید بدخترها محبت کرد. باآنان دوستی‌خاصی سوای‌دختر ومادری داشت .بایددخترها جرات‌بکند.دآن حرفهائی که به دوستهای بی‌تجربه واحیانا مغرض وناآگاهشان میزنند بآنها بگویند .

خانم مجتبائی: وظیفه یك مادرتربیت دخترش میباشد وباید رفتار ورابطه او بادخترش بصورتی باشدکه اگر عاشق هم شد بمادرش بگوید ومادر با تجربیاتی که دارد مسلماً میتواند راهنمای خوبی برای دخترش باشد ،

اجتماع ما فعلا خیلی بد شده و علت هم این است که مادر آستانه تحول‌هستیم. وضع اجتماعی و دخترها نه مثل سی‌سال قبل است ونه اینکه کاملا متجدد شده‌ایم. دخترهابایدمتوجه‌باشندکه‌درتحولی هم دراینجا صورت بگیرد باید بادرنظرگرفتن سنن ملی ایران باشد . چون اگر درخانواده‌ای خدای‌ـ نخواسته‌کسی منحرف شد پسرها تاچندپشت سرکوبی این انحراف را به دختری که مثلا زن‌آنها میشود خواهند داد . باید این مسائل رابه دخترها فهماند البته نه‌باچوب وچماق .

دخترها باید تاسنین بیست‌سالگی‌تحت‌کنترل مادرها باشند بعد ازاین مدت اگرفهمش را پیدا کرد اگردرتمام هفته هم به‌پارتی برود منحرف نخواهد شد .

خانم عمید: باید بفرمایشات خانم مجتبائی این راهم اضافه‌کرد که‌باید پایه اخلاقی‌دخترهامحکم وصحیح باشد. من فکرمیکنم مادرها خودشان را بایدبجای دخترهایشان یعنی‌درسنین‌جوانی بگذارند چون‌کتمان‌کردن احساسات دخترهابزرگترین‌لطمه روحی رابه‌آنهاخواهد زد این یك چیزطبیعی است که فعلا دختری ازجنس مخالف خودش‌خوشش بیاید این حس وجود دارد وباید بکمك راهنمائیهای‌مادر آنرا دریك راه صحیح پرورش داد نه اینکه آن را خفه‌کنیم ونادیده بگیریم که هرفاجعه پنهانی صورت بگیرد .

خانم کریمی : باید بگوئیم که‌بعضی پدرومادرها صالح نیستندکه‌حتی فرزندان خودشان را راهنمائی کنند، اینها خودشان بی‌بندوبارهستند.

خانم یاراحمدی : اجتماع هم مقصر است ومحیط .

خانم قریب : باید در دخترها حس تقوارا تقویت کرد آنوقت اگراجتماع هم ناسالم باشد چنین دختری میتواند خودش را سالم نگاهدارد .

خانم یاراحمدی: دراین‌کمتر بدوستی‌دختر ها توجه میشود ومادرها تمام وسواسشان اینستکه دخترشان‌باپسرها روابطی‌بهم‌نزنند درحالیکه باید نوع‌روابط دختربادخترهای‌دیگروانتخاب دوست از میان‌آن‌ها توجه‌شود.

خانم اسکندری: کاملا صحیح است‌اغلب‌دیده شده‌که یك‌دختر بخاطراعتمادی‌که‌بدوست دخترش داشته، بتشویق اولغزیده وناگهان موجود دیگری شده‌است

خانم مجتبائی: همه‌اینها منوط ومربوطاست باین‌که یك‌مادروظیفه خودرادراین‌مورد چگونه تلقی میکند. تلفن ـ دوست‌دختر ـ روابط‌پسر ـ سینما، کتاب همه‌اینها قابل‌کنترل است منتهی بشرطی‌که یك‌دختررا ازسنین‌نه‌سالگی ببعدطوری‌آماده‌کنیم‌که استنباط‌خوبی ازاین پدیده های‌مختلف‌بنماید.

کتاب‌خوب‌بخواند. فیلم‌خوب ببیندودوست‌و معاشرخوب انتخاب‌کند.

وقتیکه ذات‌یکدخترخوب بود. تربیتش‌خوب بود،محرومیت‌نداشت. سختی‌ندیده بود. کنترل‌صحیح داشت. بلاشك درمقابل‌همه یورشهای‌طبیعی‌که درهر اجتماعی هست خودبخود میایستد. باید بدختر ها شخصیت‌داد، نیروی درونی‌آنان‌را شرم‌ومحبت ذاتی آنان راتقویت‌کرد که‌خودشان‌بتوانندرمقابل‌پلیدی ها‌مقاومت‌کنند.

دختران، بلاشك‌این استعدادرافراوان‌دارند وباکمی‌کمك ویاری بخوبی میتوانندنلغزند، فریب نخورند وکامیاب‌وسعادتمندشوند.

بایدمادرهارا باین‌طریق‌راهنمائی‌کرد.

خانم عمید: من فکرمیکنم این‌اصولی‌استکه اغلب‌مادرهابدان‌معتقدند. ولی‌یك‌نکته‌نبایدفراموش گرددوآن شامه‌خوددخترهاستکه بخواهندوبکوشند که اینگونه‌تعلیمات‌رانپذیرندمانمیگوئیم در احلام وآرزوها بالوپرنزنند. قلبشان نطید وافکارسنین دخترانه‌را نداشته‌باشندولی دراین‌سیروسلوك‌دخترانه سعی‌نمایند که «واقع‌بین» باشند.

خانم قریب: بایداعتراف‌کنیم دخترهای ما خیلی‌ساده‌وپاره‌ای مواقع‌هالوهستند.

خانم عمید : این‌موضوع صحیح‌است وبهمین دلیل‌وظیفه‌مادرها مشکل‌تروسخت‌ترمیشود.

خانم مجتبائی: روزگاری استکه‌باید باهمه وبخصوص فرزندانمان توافق‌کنیم. مشکلات‌اجتماعی ودردسرهای مادی مارامجبورمیکندکه ازافاده‌های زندگی، ازخود خواهی‌های خود بگذریم و بهمه مهربانی‌کنیم بخصوص بدخترهایمان ومن‌فکرمیکنم دخترها نیزارزش این‌دوستی ومحبت‌رامیدانندوسوء استفاده‌نخواهندکرد.

خانم‌یاراحمدی: روی‌همرفته نتیجه می‌گیریم که‌باید یك‌مادرودختربرای‌هم دوتادوست صمیمی و غمخوارهم‌باشند.

خانم‌عمید: بله‌همینطوراست شعارمادرودختر بایددوستی ودرستی باشدوآن‌وقت که‌مادرها که نقش اساسی درتربیت‌دخترها دارندمیتوانندباخیال‌آسوده دخترشان‌را بزرك‌کنند.

●●●

گفتگوی سه‌ساعته‌مادرها بااین نتیجه عالی خاتمه‌یافت. دیگر حرفی‌نبودآنچه دردلشان‌میگذشت گفتند، گلایه‌ها خیلی مهربانه‌بودوشکایت‌هاازقلب‌پر محبت آنان برمیخاست .

مادرها ژستی‌نشان‌دادندکه درشأن آنهاست‌در شأن یك‌موجودفداکاراست‌بنام: مادر.

ـ بهمه‌اشان درودمیفرستیم.

صنف یخچالداران

بقیه ازصفحه‌روبرو

معطل‌بشویم‌وپول‌را پیش‌بپردازیم عوض ۳٤ کیلو ۱۷ کیلوبما تحویل میدهند این ضررها ما رابدبخت کرده است ماهزاران‌یخ‌فروش با خانواده‌هایمان‌سالهای‌دراز است ازاین‌یخچالها زندگی میکنیم.

نظر بستنی فروشی

آقاجان باپرداخت‌قیمت‌کم مقدارزیادی یخ طبیعی میگیریم حتی بدون وزن‌تادربستنی‌سازی مورد استفاده قرار دهیم خیلی بصرف نزدیکتراست‌زیراماقادر نیستیم یخ مصنوعی بخریم آنهم کیلوئی ۳ریال البته دونوع یخ طبیعی است‌یك‌نوع‌یخ‌بلوری‌خوب است ازیخ‌مصنوعی‌بهتراست‌که با آب‌چاه تصفیه شده‌تهیه میشود و دیگریخ طبیعی است‌که خاك یخ میشود آنرا برای قالب گیری بستنی تهیه میکنیم.

نظر کافه رستورانیها‌وغیره

ماسالها است‌اصلایخ‌مصنوعی نمیخریم وتازه‌هم‌که در جراید خواندیم قادر نیستیم یخ‌مصنوعی بخریم ما اغذیه و سایر اجناس نوشابه را که سرد در دسترس مردم قرارمیدهیم‌ازیخ‌طبیعی‌است زیرادوام آن‌سه‌برابر یخ‌مصنوعی است ودیرآب‌میشود واز نظر ما مردم خودشان تشخیص بدی و خوبی‌اجناس‌بخصوص‌یخ‌رامیدهند اگر ایراد یاگله داشته باشند نمیخورندمیروندنه‌ال‌یخ‌خوب‌چه روزنامه‌قنویسدوچه بنویسدمردم راه خودرابهتر تشخیص میدهند.



شاگرد اول

آقای‌رامین فاطمیان فرزند آقای‌عبدالحسین فاطمیان بامعدل ۱۸ر۵ درکلاس‌ششم دبستان‌کمال تربیت شاگرداول شده است

بانک کشاورزی در راه اجرای منویات شاهنشاه چه کرده

دکتر زاهدی رئیس کل بانک اعتبارات کشاورزی گفت:

بانک کشاورزی برای اجرای نیات عالیه شاهنشاه کوشش میکنیم

درباره بانک اعتبارات کشاورزی و دکتر زاهدی



بانک اعتبارات کشاورزی وعمران روستائی ایران از واحدها وسازمانهای بسیار ارزنده وطن ماست که درراه انقلاب شاه ومردم گام برمیدارد وبرای سامان دادن بزندگی وفعالیتهای دهقانانی که بامر شاهنشاه آزاد شده اند ازهیچ کوشش موثر و مفیدی فروگذار نمیکند دکتر زاهدی رئیس کل بانک کشاورزی ازبدو خدمت در این بانک کوشیده است که مکنونات قلبی شاهنشاه را درامر حیات بخشیدن بزندگی کشاورزان عملی کند و نشان زنده این جنبش وحرکت دردوران تحولی که ملت ایران آغاز کرده است گزارشی است که مجمع عمومی سالیانه صاحبان سهام بآن بانک رسیدگی کردند وفعالیتهای موثر وثمربخش دکتر زاهدی را موردقدردانی وتقدیر قرارداده ومااذیلا توجه خوانندگان را باین گزارش ورئوس کارهای انجام یافته در بانک کشاورزی جلب میکنیم :

هفته گذشته مجمع عمومی سالانه صاحبان سهام بانک اعتبارات کشاورزی و عمران روستائی ایران بریاست آقای وزیر کشاورزی تشکیل شد.

آقایان وزیران (کارومور اجتماعی) وزیر فرهنگ، نمایندگان سهام دولت وهمچنین اعضای شورای عالی بانک مذکور درجلسه حضور داشتند.

دراین جلسه گزارش تفصیلی عملیات بانک اعتبارات کشاورزی وعمران روستائی ایران در سال ۱۳۴۲ باطلاع مجمع عمومی رسید ومجمع ضمن تصویب ترازنامه بانک از آقای دکتر زاهدی رئیس کل بانک اعتبارات کشاورزی وعمران روستائی قدردانی کرد.

آقای رئیس بانک ضمن گزارش خود یادآور شدند که از تاریخ اجرای قانون اصلاحات ارضی در ایران بانک اعتبارات کشاورزی وعمران روستائی بافتخار خزانه داری اصلاحات ارضی و دستگاه اعتبار دهندگان این برنامه مترقی نایل شده است.

تا قبل از انقلاب سفید شاه و ملت نقش مهم کشاورزی در برنامه کلی توسعه اقتصاد ملی شناخته نشده بود،

سخنان شاهنشاه این حقیقت را آشکار ساخت که هرگونه موفقیتی در کشور های در حال پیشرفت در گرو بهبود وضع دهقانان است.

تعالیم شاهنشاه اذهان عمومی را متوجه این نکته مهم نمود که بیش ازسه ربع جمعیت کشور ما ازطریق کشاورزی امرار معاش میکنند و سهمی هم که ازدرآمد ملی عاید این طبقه میشود بهیچوجه متناسب باتعداد افراد آنها نیست و علاوه بر این توزیع همین درآمد کم دراین بخش عادلانه نیست.

شاهنشاه معظم ما که از بیست سال پیش بهبود وضع دهقانان را ضامن ترقی وتعالی کشور میدانستند تمام املاک مزروعی خودرا از سال ۱۳۳۰ بتدریج بین دهقانان تقسیم کردند وسپس با توشیح قانون فروش خالصجات وقانون اصلاحات ارضی ولایحه اصلاحی آن که بعداً بتصویب ملی رسید موجبات واگذاری املاک دولتی وخصوصی وموقوفه را نیز بدهقانان فراهم فرمودند.

آقای دکتر زاهدی اظهار داشتند که پدر تاجدار ما سالهای قبل از تصویب قانون اصلاحات ارضی در فصل نهم کتاب (ماموریت برای وطنم) تحت عنوان (آینده امید بخش کشاورزی) مشکلات کشاورزی کشور را تشریح وراه برطرف نمودن موانع را نیز ارشاد فرموده اند :

در کتاب شاهانه اهمیت فوق العاده توسعه کشاورزی مورد بررسی قرار گرفته است وشاهنشاه دراین خصوص چنین اظهار عقیده فرموده اند:

(حرفه فلاحت ازهزاران سال پیش مهمترین حرفه مردم ایران بوده وهنوزهم در درجه اول اهمیت است) ولی باتمام این احوال « ملت ایران برای توسعه وپیشرفت کشاورزی کمتر کار مثبت ومعقول وبانقشه صحیح انجام داده است» ونتیجه آن شده است که وضع روستائیان ما بصورت اسف انگیزی درآمده است. اولین گامی که باید برای احیای کشاورزی وتوسعه آن در کشور ما برداشته شود واگذاری اراضی مزروعی بدهقانان است ولی (اگر تنها زمین بین روستائیان تقسیم شود بروخامت وضع زندگی آنها خواهد افزود وشرط موفقیت برای خرده مالک مانند یک کشاورز عادی آن است که باو هم کمک مالی وهم راهنمائی فنی بشود.

این نکته باید موکدا خاطر نشان شود که تقسیم اراضی بدون اینکه برای کشاورزان ازراه مالک وسائلی فراهم باشد که حداکثر استفاده را اززمین خود بردارند چیزی جز زحمت ونگرانی برای آنها بوجود نخواهد آورد. روستائیان کشور ما برای انجام طرحهای مربوط به بهبود زراعت محلی خود بکمکها وتعالیم فنی دستگاههای دولت.. نیازمند و همچنین غالبا برای تهیه مواد اولیه و وسائل و اسباب کار احتیاج بسرمایه واعتبار دارند.

آنهم (اعتبار با شرایط منصفانه ومعقول) درمورد کمکهای فنی، دستگاههای مسئول باید راه وروش زراعت نوین را بدهاقین بیاموزند تا آنان بتوانند با آماده کردن کامل زمین وبذرافشانی صحیح آبیاری خوب واستعمال کود شیمیائی مناسب وکاشت بذرمرغوب اصلاح شده ومبارزه با آفات نباتی ودامی برمیزان تولیدات کشاورزی بیفزایند ونیز درمورد کمکهای مالی باید توجه داشت که (هرچه املاک خالصه وشخصی بیشتر تقسیم شود بانک کشاورزی باید دایره عملیات وخدمات خویش را وسیعتر سازد) وبرای پرداخت (وامهای کوچک همیشه دولت باید پیشقدم باشد واین فکر را که اینگونه وامها حتما باید بدون هیچگونه خسارت ناشی از تاخیر وعدم پرداخت بخودی خود مستهلک گردد بدور اندازد) وچون هزینه اداری پخش وامهای کوچک بین چندین صد هزار نفر زارع وآنهم با بهره نازل سنگین است طبعا نمی توان انتظار داشت که دستگاههای توزیع کننده اعتبار بتوانند با پرداخت این قبیل وامها سود داشته باشند ویا حتی با بهره دریافته هزینه های اداری خود را جبران نمایند وبهمین جهت هم (اگر منظور پیشرفت و موفقیت این موسسات درخدمات اجتماعی باشد دولت باید بخشی ازهزینه آنها راهمواره تعهد نماید چنانکه این روش درکشور آمریکا و سایر ممالک مترقی دیگرنیز معمول است) باید بوسائل گوناگون کمبود آب زراعی را تامین نموده برای جمع آوری و انبار کردن محصول بتعداد لازم سیلو احداث کردو با ایجاد طرق ارتباط و مواصلات بین دهات وشهرها مشکل بازار یابی دهقانان را حل کرد نیروی برق را درروستاها توسعه داد ، باتاسیس آموزشگاهها افق فکری دهقانان را بازتر وروشن تر ساخت و بالاخره با تهیه وسائل بهداشت بر قدرت جسمانی آنان برای کار و کوشش بیشتر افزود .

آقای رئیس بانک اعتبارات کشاورزی وعمرانی روستائی سپس گفتند:

بطوریکه ملاحظه میفرمائید هدفهای برنامه مترقی اصلاحات ارضی وبهترین روشی که باید در اجرای آن بکار برده شود در فرمایشات ملوکانه بنحو روشن ودقیقی توضیح گردیده است و هر گاه دستگاهها فعالیتهای خودرا منطبق با دستوراتی که در این کتاب گرانبها تعیین شده است بنمایند نیل بکمال مطلوب یعنی بوجود آوردن یک ملت مرفه در ردیف مترقی ترین کشورهای جهان را سهلتر و سریعتر خواهد ساخت واین همان روشی است که بانک درسرلوحه برنامه های خود بکار برده است .

طبق فرمایشات ملوکانه هدف های برنامه اصلاحات ارضی وروش اجرائی آن باین شرح است :

۱ـ تقسیم اراضی مزروعی بین زارعین از طریق اجرای قوانین مربوط بمنظور ایجاد انگیزه در دهقانان جهت حداکثر بهره برداری ازعوامل تولید و همچنین بمنظور توزیع عادلانه تر درآمدها در بخش کشاورزی .

۲ـ افزایش تولیدات کشاورزی بمنظور تامین مواد غذائی جمعیت روزافزون کشور ومواد خام مورد نیاز صنایع داخلی وهمچنین بمنظور بالا بردن سطح درآمد دهقانان ازطریق آموزش تکنولوژی جدید بروستائیان و کمک اعتباری به آنان.

خوشبختانه هدف اول که خرید

...ده‌قانان است بسرعت تعقیب
...میشود وامیدواری زیادی‌هست که
...این منظور بدون برخورد با
...کوچك‌ترین مشکلی حاصل گردد.

درمورد هدف‌دوم چون‌لازم
...بود‌در‌اعتبارات کشاورزی برنامه
...سوم تجدیدنظر بعمل آیدودستگاه‌
...های اجرائی هم برای کمك فنی
...و مالی بدهقانان مجهز گردند
...اقدامات مقتضی انجام گرفت و
...نتیجه اولامبلغ چهل‌وپنج‌میلیارد
...ریال ازاعتبارات برنامه عمرانی
...سوم بسرمایه گذاری در بخش
...کشاورزی اختصاص‌داده‌شدوثانیا
...درسازمان‌وروش‌دستگاه‌های‌مسئول
...تجدید نظربعمل آمد.

آقای رئیس بانك‌اعتبارات
...کشاورزی و عمران روستائی در
...گزارش خود بکمك‌هائی که از
...سازمان برنامه و بانك مرکزی
...گرفته شده است اشاره کردند و
...اظهار داشتندکه بانك اعتبارات
...کشاورزی درسال‌گذشته ازلحاظ
...تعداد وامهای اعطائی مقام اول
...رابین بانك‌های‌داخلی‌داشته‌است.

وایرکاررا با حداقل هزینه
...اداری انجام‌داده است بانك
...مرکزی ایران هم اعتباری در
...حدود ۷۰۰میلیون‌ریال‌دراختیار
...این‌بانك قراردادومقررشد بانك
...قبل ازانقضای‌فصل‌کشت‌دراجرای
...برنامه تنظیمی سال‌وکمك فوری
...بکشاورزان از کلیه اعتبارات
...اعطائی و همچنین از کلیه منابع
...مالی و موجودیهای نقدی خود
...استفاده‌نماید.

برای انجام‌این وظیفه‌خطیر
...درسراسرکشور‌نظربتعداد محدود
...شعب‌بانك تنهاراه حلی‌که برای
...انجام‌کمکهای فوری بنظر رسید
...تشکیل اکیپ‌های سیار بود و
...بالنتیجه بانك بااعزام بیش‌از
...یکصداکیپ سیاربمناطق‌روستائی
...مورد نظرموفق‌گردید به بیش‌از
...سیصد هزار خانواده‌کشاورز در
...حدود ۳۴۲۷ میلیون ریال‌کمك
...نماید ونیزطبق اساسنامه قانونی
...خودومصوبه‌مجمع عمومی‌سازمان
...مرکزی تعاون روستائی را با
...سرمایه یك‌میلیارد ریال تشکیل
...بدهدوازطریق۲۷۲۲عددشرکتهای
...تعاونی نیزبه بیش از۱۵۰هزار
...عضوخود بمیزان‌پانصدهزارریال
...اعتباربرساند وباین طریق بانك
...درسال‌گذشته مستقیما ویابوسیله
...سازمان مرکزی تعاون به‌بیش‌از
...۴۵۰ هزارخانوارکشاورز در
...حدود ۴۰۰۰ میلیون ریال‌کمك
...نموده‌است.

بانك درسال‌گذشته ضمن
...پرداخت وامهای بندری ازکمك
...های اعتباری بمنظورتأمین‌کمبود
...نیزراعتی‌احداث‌باغات‌دامداری
...مرغداری- خرید ماشین آلات
...کشاورزی وبالاخره ساختمان
...خانه‌های روستائی نیز غافل‌نماند.

بلکه کشاورزی درسال‌گذشته ازلحاظ وامهای اعطائی مقام اول رابین بانکهای داخلی‌داشته است‌وشاید بانکهای‌خارجی‌هم‌هرگز نتوانسته باشند چنین رکوردی را بدست آورند.

باتمام این احوال تردیدی نیست که‌هم‌میزان کمك محدود بانك درسال گذشته‌دروضع‌اقتصادی مناطق روستائی فوق‌العاده مؤثر بوده ودهقانان زیادی راازسلف فروشی‌نجات‌داده‌است. ضمناًهمین کمکها بطورغیر مستقیم موجب رونق بازار معاملات شده وجنبه مبارزه بادوره‌رکود رانیزداشته است.

باکوششی‌که از سال‌گذشته ازطرف‌دهقانان عمل میآیدکه ازمحل‌کمکهای مالی‌بانك سطح بیشتری رازیرکشت در آورند امیدواری‌زیادی‌میرفت که میزان تولیدات‌کشاورزی لااقل بمیزان ۲۰٪ افزایش یابد و بخصوص درزمینه‌غلات‌نه‌فقط نیازمندی‌های داخلی‌تامین‌شود بلکه قسمتی را هم بخارج کشور صادر نمود ولی‌متاسفانه بعلت یخبندان‌شدید زمستان‌سال گذشته بمحصول‌آبی وباغات‌مرکبات و احشام خسارت زیادی واردگشت ووضع‌محصول دیم‌راهم در نتیجه کمی‌بارش‌بهاره سال‌جاری‌بخطرانداخت.

درعین حال طبق اطلاعات مأخوذه از اداره کل اقتصاد وزارت کشاورزی پیش بینی می‌شودکه‌کل تولیدات کشاورزی سال ۱۳۴۲ نسبت بسال ۱۳۴۱ افزایش‌داشته‌باشد،

باتوجه باینکه‌درسال‌جاری بانك نمی‌تواند بعلت‌لزوم حفظ موازنه‌بین دارائیهاوبدهیهای‌آتی خود وام جدید بپردازد و این موضوع‌هم مورد تائید کارشناسان بانك‌مرکزی ایران قرار گرفته است اقتضا دارد به دولت توصیه فرمایند در طبق خط‌مشی‌تصویبی بانك که بموجب آن مقرر شده است‌درسال جاری‌توزیع‌اعتبارات کشاورزی‌بر طبق برنامه‌توسعه اقتصاد روستائی دولت انجام گیرد برنامه عمل و همچنین اعتبارات مورد نظر هرچه‌زودتر در اختیار این بانك قرارگیرد زیراچنانچه در این‌زمینه‌تاخیری روی دهد فصل کشت پائیزه هم مانند فصل کشت بهاره منقضی خواهدشدودیگراز‌توزیع‌اعتبارات نتیجه مطلوبی حاصل نخواهد گشت.

درباره توزیع اعتبارات کشاورزی در سال جاری بر اثر تجربه‌واطلاعاتی که‌سالهای گذشته تحصیل شده ضروری می‌داند که نکات زیررا باستحضار نمایندگان محترم‌صاحبان‌سهام‌برساند.

۱- توزیع مهای‌واکوچك موثردرافزایش‌تولیدات‌کشاورزی

زنی از مکزیکو

بقیه از صفحه ۴۴

می‌آورد بالحنی‌عابد فریب‌پرسید:

- پسرخوب تو اینجا چکار میکنی؟!

(سرجیو) زبانش بند آمده نبوده وفقط باید بعنوان‌وسیله‌ای جهت جلوگیری‌ازکاهش‌سطح‌زیر کشت تلقی گردد.

۲-پرداخت‌این قبیل وام‌های‌کوچك از محل منابع مالی بانك محظورات زیادی ایجاد میکند و لذا اقتضا دارد اعتبار مربوطه‌رادولت تامین‌ودراختیار بانك قراردهد تا بانك بتواند بنمایندگی از طرف دولت‌وفارغ ازمقررات بانکی و برطبق‌آئین نامه خاص در توزیع آن اقدام نماید.

۳- اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی‌ایجاب مینمایدکه در سال جاری بعده بیشتری از دهقانان کمك شود ودر نتیجه اعتبارات بیشتری مورد نیاز خواهد بود و شاید چند برابر اعتباراتی که‌قبلاپیش بینی‌شده‌بود مورد احتیاج باشد.

۴-باتوجه بخسارات‌زیادی که در زمستان سال‌گذشته وبهار سال جاری بزراعت دیم وآبی و محصول باغات و احشام واردشده است ناچار باید بکمك‌دهقانان آسیب دیده شتافت و اعتبار بیشتری رادر مناطق آسیب‌دیده توزیع نمود.

۵- چنانچه در سال جاری بهرواحد کشاورزی بطورمتوسط پنج هزارریال وام فصلی بعنوان مساعده وتهیه‌لوازم‌کشت‌پرداخت شود اجرای چنین برنامه‌ای در حدود پانزده‌میلیارد ریال‌اعتبار لازم خواهدداشت.

۶-چون هدف‌غائی برنامه اصلاحات ارضی افزایش‌تولیدات کشاورزی است توزیع اعتبارات کوتاه مدت آنهم‌بمیزان‌پنج‌هزار ریال بهر خانوار هر گزوافی بمقصود نبوده وموجب پیشرفت محسوس درکشاورزی نخواهدشد ولزوما برای رسیدن بسر منزل مقصود بایداعتبارات نظارت‌شده کافی در اختیار کشاورزان گذارده‌شود تابتوانندازیکطرف بابکاربردن تکنولژی‌جدیدمیزان بازده‌را در واحد سطح افزایش دهندآقای‌دکترزاهدی در پایان گفتند بانك اعتبارات کشاورزی وعمرای روستائی‌ایران سازمان وروش‌کارخودراطوری‌ترتیب‌داده است‌که ازراه‌صرفه‌جوئی‌درهزینه های اداری‌بتواند امسال نیز اعتبار های مورد نظر را در اسرع‌وقت وبدون دریافت کمك هزینه‌میان دهقانان کشور توزیع نماید.

بود واز شدت هیجان نمیتوانست جوابی‌بدهد ولی‌برای‌اینکه‌حرفی زده‌باشدباصدائی که‌خودش‌بزحمت میشنید گفت:

- معذرت‌میخوام که مزاحم شده‌ام آمده‌ام بشمابگم که‌لوسیانو دیگه حاضر نیست‌پیش‌شما بیاد.

(البنیا) قهقهه بلندی کردوبا صدای‌طعنه‌آمیزی‌پرسید:

- همین، زحمت کشیده‌اید که این پیغام‌مهم‌رابمن‌برسانید؟

- بله‌ومنظورم‌اینبود که‌باین بهانه‌شماروزیارت کنم.

البینامیزی که‌راکه درکنار دیوار خالی‌بود نشان دادواضافه کرد:

- خوش‌آمدید. بفرمائید

هردوپشت‌میز نشستند و هر کدام بااندیشه وفکرمخصوصی‌که داشتند برای چند لحظه بصورت یکدیگرخیره‌شدند.

البینابرای‌آنکه سکوت را بشکندپرسید:

- خوب‌مشروب‌چی‌میخوری؟

- هرچه‌میل شماست.

وبعد بزحمت‌وباتردید زیاد اضافه‌کرد.

- حالاکه‌دیگه(لوسیانو)در بین‌نیست اجازه بده‌امشب‌رابا هم بگذرانیم.

البینا بازوی سفیدش‌راروی سرگذاشت و چشمهای سیاه و گیرنده‌اش‌راتوی‌چشمهای(سرجیو) دوخت.

- من‌قبل‌از قطع رابطه با (لوسیانو) هم تورودوست‌داشتم و برات‌میمردم‌اما تو دیوونه اصلا توجهی‌بمن‌نمیکردی.!

وبعدهم‌نگاهش‌راتوی‌صورت (سرجیو)دوخت‌تااثر گفته‌اش را درقیافه‌اوببیندبخوبی‌میشد فهمید که(سرجیو)ازشنیدن این جمله فریبنده‌غرق‌لذت‌شده‌وآماده است تازندگیش‌را درراه‌این‌عاشق‌زیبا نثارکند.

(البینا)ازاین‌نقطه‌ضعف‌عاشق جدیدش حداکثراستفاده‌راکرد و دستوردادگرانقیمت‌ترین‌مشروبها وغذاهارا روی‌میز چیدند.

(سرجیو) هم‌که خود را در عالم دیگری میدید برای‌رسیدن به‌وصل این‌معشوقه قدیمی کمترین توجهی به‌زان صورت حساب و قیمت اجناس‌نداشت تمام هوش و حواسش‌رادرچشمهایش‌جمع‌کرده ومیخواست از میان چاك پیراهن (البینا) اسرارنهفته‌را تماشاکند بخصوص هنگامیکه دستهای‌سفید وبلورین البینا را بدست گرفت همه‌چیزرافراموش‌نمود.

همینکه(سرجیو)چندگیلاسی مشروب‌خوردوکاملاگرم‌شدناگهان دستی روی شانه‌های خوداحساس کردوقتی برگشت متوجه شد که (لوسیانو) پشت‌سرش‌ایستاده..

خواست از جا بلند شود و تعارفی‌بکند ولی(لوسیانو)زحمت اوراکم‌کردوروی یکی‌ازصندلیها نشست ..

البینا بعنوان اه‌راض‌ازجا بلند شد که برود اما (لوسیانو) بازوی اوراگرفت‌ونگهداشت.

- کجامیری خیال‌کردی من برای دیدن تو آمدم؟! اشتباه میکنی‌من‌فقط برای دیدن دوستم اینجا آمدم.

البینا بازویش‌را محکم از توی دست (لوسیانو) بیرون‌کشید وجواب‌داد:

- منهم چندان علاقه‌ای به زیارت‌سرکار ندارم .. الان موقع اجرای برنامه منه‌میرم تا شما با دوست‌عزیزتون‌صحبت کنید.

البینا بطرف سن‌کافه رفت‌و (لوسیانو) بدون اینکه منتظر تعارف (سرجیو) باشد گیلاسش را لبریز کرد ونوشید وبعد یك تیکه بزرك‌گوشت بدهان‌گذاشت وهمانطور که به زحمت آنرا میجوید گفت:

- چه خبرکردی .. اگفتم‌سر کیسه رو شل کن اما نه اینجور اینهمه غذاهارو کی بخوره وبعد برای باردوم‌وسوم گیلاس را پر کردوبالاانداخت.

(سرجیو) که از آمدن این سرخر بیموقع خیلی‌ناراحت‌شده بودازخدا میخواست زودتر غذاو مشروبش رابخورد وگورش‌راگم کند ولی(لوسیانا) بدون توجه‌به ناراحتی دوستش همچنان‌مشغول خوردن‌ونوشیدن‌بود.

هنگامیکه‌روی‌میزاثری از غذاومشروب‌نماند(لوسیانو)از جا بلند شدو درحالیکه تلو تلو میخورد گفت :

- من‌میرم‌تاتوراحت بعشقت برسی ..

(سرجیو) باخوشحالی‌زیرپاش بلندشدوجواب‌داد :

خوش‌آمدی متوجه‌باش رو پله‌ها نیفتی..

(لوسیانو)خنده‌بلندی کرد وبراه‌افتاد و(سرجیو)درانتظار بازگشت البینا گشت توی دلش آشوب‌وهیجانی‌برپابود.. بارفتن (لوسیانو) مثل اینبود که بار سنگینی ازروی‌دوشش برداشتند اوحالا می‌توانست بدون سرخر تمام‌شب‌رابا البینا بگذراند.

بالاخره گارسونی که مامور میز او بودصورتحسابش‌راآورد .

وانعام‌خوبی‌هم‌به گارسون دادوبعدخیلی‌باتردیدواحتیاط گفت:

- خواهش‌میکنم‌به‌خانم‌البینا اطلاع‌بدهید که‌من‌منتظرشان‌هستم.

گارسن‌باقیافه‌ای تعجب‌زده جواب‌داد:

- ایشان‌خیلی‌وقته‌رفته‌اند .

- چطور؟!.. چرابمن‌خبر ندادند؟

- چون قبل‌ازشما با کسی دیگری‌قرارداشتند.

(سرجیو) به‌تندی‌پرسید: با کی

- باهمان‌دوست‌خودتان که‌روی میز نشسته‌بود.

پایان

یك نگاه:

بسینماو ستاره‌ها

همسر باوفا

☆ بیوه مرحوم جف چندلر هنرپیشه فقید آمریکائی ضمن مصاحبه‌ای اعلام کرد که میخواهد بدیر پناه برده و در سلك دختران تارك دنیا در آید.

بیوه جف چندلر گفت: من هر چه فکر می‌کنم زندگی بعد از شوهر مرحومم برای من ارزشی ندارد.

تصمیم جان واین

☆ اخیراً «جود واین» تصمیم گرفته است یك باشگاه تفریحات مفید بسرمایه خود در لوس آنجلس تاسیس کند بهمین منظور کارشناسان فن طرحی تهیه کرده‌اند که عملی شدن آن فقط ۲۰ ملیون دلار خرج دارد.

بد نیست بدانید که اکثر هنرمندان هالیود غیر از کار سینما مؤسسات تجاری و بازرگانی و تفریحی دارند که از این راه درآمد کلانی بدست میآورند. فی المثل قمارخانه فرانك سیناترا در لاس وگاس سالیانه سیل دلار را بجیب آقای سیناترا سرازیر میکند.

خورشید سیاه

☆ گریگوری پك اعلام کرد که تصمیم گرفته است شخصاً و بسرمایه خود دست بتهیه یك فیلم از حوادث جنگ دوم جهانی بزند این فیلم که «خورشید سیاه» نامدارد در اینا لیا تهیه خواهد شد و گریگوری پك در آن نقش یك سرگرد آمریکائی را بازی میکند.

باخت در قمار

☆ هفته گذشته برت لانکستر ضمن یك قمار تفریحی! صد هزار دلار را در بازی پوکر باخت.

لانکستر گفت من در بازی پوکر ناشی بودم و همبازی‌هایم که عبارت بودند از «استانلی کرانه» کارگردان سوزان هیوارد و پل نیومن دست بدست هم دادند و پول مرا بردند.

فعالیت انتخاباتی

☆ در این هفته مارلون براندو اعلام داشت که قصد دارد بطور جدی وارد فعالیت های انتخاباتی شود و بنفع پرزیدنت جانسون فعالیت کند.

قرار است مارلون براندو در کاخ سفید با جانسون و دختر هایش ملاقات کرده و باتفاق دخترهای جانسون یك برنامه تبلیغاتی طرح بریزند.

بخشش

☆ الکه زومر هنرپیشه سکسی و معروف آلمانی که اینك در آمریکا بسر می‌برد مبلغ یك میلیون دلار بسازمان صلیب سرخ بین المللی کمك کرد.

الکه زومر گفت: من نذر کرده بودم که اگر در کار شما موفق و معروف بشوم این پول را به یك مؤسسه خیریه بدهم و حالا هم نذرم را ادا کردم.



آلن بعد از ب.ب

در این هفته اعلام شد که «آلن دلون» معروفترین هنرپیشه از نظر شهرت و معروفیت و محبوبیت در فرانسه بلافاصله بعد از بریژیت باردو قرار دارد و فیلمهای او بعد از بریژیت باردو پول سازترین فیلمهائی است که ببازار های جهان عرضه میشود.

دوستان آلن دلون بمناسبت این موفقیت بخاطرش یك ضیافت برپا کردند که در آن اکثریت هنرمندان معروف فرانسه وشخصیتهای سیاسی این کشور شرکت داشتند.

رئیس تبلیغات دفتر آلن دلون اعلام داشت مشتریهای فیلمهای آلن دلون چه در فرانسه وچه در خارج از این کشور بیشتر دختر های ۱۵ تا ۲۲ ساله هستند.



سیدنی-بواتیه در کنار سایر سیاهان

دراین هفته «سیدنی - بواتیه» هنرپیشه سیاه پوست و معروف امریکائی که امسال موفق باخذ جایزه اسکار گردید باتفاق همسرش ازهالیوود رهسپار ایالت آلاباما شد تا در کنار سیاه پوستان این ایالت برای اجرای قانون مدنی امریکا وارد مبارزه شود

سیدنی-بوآتیه بخبرنگاران گفت من میخواهم همچنان تشکیلاتی از سیاه پوستان بوجود آورم که بنفع جانسون در انتخابات شرکت کنند.

اختلاف سیاه و سفید

بقیه از صفحه ۷

در گرفت که طی آن شش نفر تیر خوردند و دو مامور پلیس بوسیله بطری اسید بشدت مجروح شدند. بر اثر این وقایع رابرت واگنر شهردار نیویورك که در اسپانیا تعطیلات خود را میگذراند، باعجله بامریکا برگشت و عده بیشتری از مامورین را بمراقبت از محله سیاهان وجلوگیری از توسعه اغتشاشات نژادی گماشت.

پس از ورود واگنر رهبران سیاه باوی ملاقات کردند و مجازات شدید ستوان جیلیگان نامی را که بسوی پسر بچه سیاه تیراندازی کرده ووی را کشته بود خواستار شدند ولی ستوان متهم اعلام کرد که او بقصد دفاع تیراندازی کرده زیرا پسر سیاه پوست با چاقو باو حمله کرده بود

ولی بتدریج اغتشاش هارلم صورت دیگری بخود گرفت، سیاه پوستان عصبانی و ناراحت بغارت مغازه‌ها، شکستن در و پنجره شیشه اماکن عمومی، آتش زدن اتومبیلها پرداختند و عده کثیری از سفید پوستان را از زن و مرد و بچه مجروح کردند و مراکز شان را بغارت و آتش سپردند و در نتیجه گروه نژاد پرستان سفید پوست نیز بفعالیت پرداخت و افراد این گروه در داخل نیویورك، واردرستوران‌ها وکافه‌ها وسینماهای متعدد شده، بزور طپانچه سیاهان را بیرون کردند و دو کلیسای متعلق به سیاه پوستان را آتش زدند.

جمعیت معروف کوکلوس - کلان که از نژاد پرستان متعصب تشکیل شده پشتیبانی خود را از گلدواتر و نژاد پرستان تائید کرده راکفلر فرماندار نیویورك نیز دستور داد که قوای کمکی لازم برای خاموش کردن آتش اغتشاش در اختیار پلیس و شهرداری نیویورك قرار گیرد.

از روز شنبه این هفته اغتشاش نژادی درهارلم و نقاط اطراف نیویورك فروکش کرد ولی آثاری از خود باقی گذاشت که جنبه عمیق و دامنه دار آن را بخوبی نشان میدهد. پرزیدنت جانسون دستور داد که فوراً علت اغتشاش و محرکین آن کشف شوند زیرا آمریکا نمی‌تواند چنین اغتشاشاتی را تحمل کند.

ملکم دوهم رهبر سیاهپوستان مسلمان اعلام داشت که توسعه زدو خورد نژادی با پیروزی گلدواتر ارتباط دارد و افراد کوکلوس کلان مانند سی سال پیش درارکان دولت نفوذ کرده‌اند و بطرز شدیدی سیاهان عمل میکنند. یك کشیش طرفدار تساوی نژادی بنام هیلد اعلام کرد که بستوان جایگان پرونده سیاهپوست مرخصی داده در حالیکه او را باید مجازات کرد.

کمونیستها

پل اسکدورن معاون شهردار نیویورك طی نطقی گفته بود که اغتشاشات اخیر هارلم کمونیست دست داشته‌اند ولی اگر چه حزب کمونیست آمریکا صریحا این اتهام را رد کرد مع الوصف پلیس بکار بعد «اتیون» یکی از رهبران کمونیست را دستگیر ساخت. بر ورود ۲۰۰۰ پلیس مسلح هارلم بروکلین، سانترال پارك و روچ فعلا آرام است و سفید پوستانی میخواهند از سیاهان انتقام بگیرند بشدت مجازات میشوند. مقامات اغتشاشات نژادی در آمریکا جنبه مقاومت ملی سیاهان در افریقا جنوبی نیز که فعلا بسزر گترین مرکز تبعیضات نژادی دنیاست ایستگاه راه آهن ژوهانسبورگ موسسات اطراف آن را که سیاه حق ورود بآن را نداشتند مجروح کردند و صدها تن را زخمی و نمودند.

در نیویورك دوباره زدو شروع شد و از طرف راکفلر فرماندار نیویورك حالت فوق العاده گردید زدوخورد باندازه‌ای یافت که اتومبیل رئیس پلیس نیویورك نیز جزو اتومبیلهائی که از طرف سیاهان واژگون و آتش زده شد در اطراف هارلم اعلام طناب کشیده‌اند و ممنوعیت و مرور از ۸ شب تا هفت صبح به اجرا گذاشته شده است پرزیدنت جانسون در مصاحبه مطبوعاتی مجرای اغتشاشات سیاهان را افراطیون انداخت و راکفلر فرماندار نیویورك اعلام داشت که اگر شود نیروهای فدرال را به خواهد فرستاد

روز یکشنبه در شهر روز از شهرهای نزدیك نیویورك که ۳۰۰۰۰۰ جمعیت دارد قریب ۴۰۰۰۰ نفر شان سیاه هستند زدوخورد شدیدی رخ که ۱۵۲ نفر سفید و سیاه در مجروح شدند و مغازه‌های ده خیابان بکلی غارت شد.

در محله وست ساید نیز خوردی رخ داد که یکصد



الماس سیاه

جین‌لاتور دختر زیبای سیاه‌که فرزند یکی‌ازصاحبان معادن‌الماس افریقاست در نمایشگاه مدجواهر درلندن باجواهراتی ظاهر شدکه‌درحدود یك‌میلیارد (هزارمیلیون تومان)قیمت‌داشت جین‌لاتور یکی‌از پنج‌ملکه زیبای‌سیاه است‌که قصددارند نمایش‌جواهرات خودرا درتمام‌مراکز مهم‌دنیا ادامه‌دهند وهفته گذشته به‌پیروت‌وارد شدند: جین‌چهاردستبند ،سه‌انگشتر ، یك‌گلوبند یك‌گوشواره ،یك‌نیمتاج پیشانی ویك‌شانه الماس‌خالص داردکه فقط قیمت حلقه‌آن ۱۲۷۰۰۰ تومان است. ولی‌علاوه برالماس‌درتمام‌قسمتهای‌خوداو بیشتر جلب‌توجه‌کرده است ومطبوعات اروپا اورا درخشانترین الماس‌سیاه لقب داده‌اند.

...موش کردن آن‌دخالت‌داشتند!

مخالفت سیاهان

عصر یکشنبه ۵۹ سازمان هیوستان محلی وملی آمریکا با اهرات‌سیاهان‌درهارلم‌وروچستر ست‌سایدو وغیره‌مخالفت کردندو تلگرافی بفرماندار نیویورك لام‌داشتند که‌تظاهرات را تائید یکنند ودرآن شرکت نداشته‌اند لیام ایتون کمونیست‌سیاه‌و۳۲ له‌هم که‌دستگیرشده است اعلام شت که اگر چه کمونیست است ی عضو حزب کمونیست ریکانیست زیرابعقیده اوحزب ونیست آمریکا دیگر جنبه انقلابی خودرا ازدست داده‌است!

از تمام‌اخبارو تفسیرهائی که اطراف این زد و خوردهای ونین‌وناگهانی‌منتشرشده یك کته اساسی که ازچندی‌پیش آثار علنی گردید استنباط‌میشود و اختلاف نظرشدیدبین‌رهبران اهپوستان است . در حقیقت بران‌سیاهان‌بدودسته‌اعتدالی‌و لابی‌تقسیم‌شده‌اند .انقلابیون‌با کردن تظاهرات و اقدامات ید مثل اعتصاب‌وتظاهر می‌اهند حق‌تساوی‌نژادی خودرا لابگیرندو بقانون‌مدنی که‌تازه شته‌است اکتفانکنندواعتدالیون عکس‌معتقدند که‌باید منتظر رای‌قانون‌مدنی‌ونتایج آن شد درصورتیکه اجرای آن با کلاتی برخورد بمجریان‌کمك دتابتدریج‌تساوی‌نژادی‌رابر‌ارسازند .

رهبران انقلابی سیاه ، داليون‌رابه‌خودفروشی‌وثروت امریکائی‌شدن ،متهم‌میکنند . رهبران‌هم‌اتفاقا اغلب‌بانکدار خانه‌دار، صاحب‌موسسات بیمه اس‌فروشی‌وشستشو ونیم‌ملیونر تند و سیاهان ثروتمند و نشین ازآنان‌پشتیبانی‌مینمایند صورتیکه انقلابیون از قلب لات‌سیاه وفقیرهارلم و ایالات وبی آن جاکه‌تبعیض‌نژادی ین‌ترین‌صورتی‌خودنمائی‌میکند آمده‌اند .

بنظرمیرسدکه‌رهبران سیاه ای‌توفیق بیشتربایددر پرتو اتحاد باپرزیدنت جانسون‌ودولت یکاکمك‌کنند تاقانون مدنی وریکسان وباکمك‌سفید پوستان یف‌ونوعدوست درهمه جای یکاجراشودوالاتظاهرات شدید تنفرانگیزفاصله‌های‌نژادی دو فرا بیشتر خواهد ساخت و کان‌ایجاد یك زندگی سالم و ستانه‌درمحیط‌مشترك رابعیدتر احدنمود .

صفحه۵۱

مانندسی‌سال‌پیش داری نفوذکرده‌اند وبطرزش سیاهان عمل‌میکنند طرفدارتساوی‌نژادی‌تر اعلام کرد که بتوان‌ل پروجه‌سیاهپوست‌برخیز در حالیکه او را با کرد.

کمونیستها

پل‌اسکدورن م نیویورك طی‌نطقی‌که اغتشاشات اخیرهارلم دست‌داشته‌اند ولی کمونیست آمریکامر رارد کرد مع‌الوصف بعد «اتیون» یکی‌از کمونیست رادستگ ورود ۲۰۰۰ پلیس بروکلین، سانترالپارك فعلا آرام‌است وسفید میخواهند ازسیاهان بشدت مجازات میشود اغتشاشات نژادی‌در مقاومت ملی سیاهان جنوبی نیزکه فعالیت مرکز تبعیضات‌نژادی ایستگاه‌راه‌آهن زیرو موسسات اطراف‌آن حق‌ورود بآن‌را ندا کردندوصدهاتن‌رازخ نمودند.

درنیویورك‌ورود شروع‌شدوازطرف‌فدرا نیویورك حالت‌فوق گردید زدوخورد یافت که اتومبیل نیویورك نیزجزوا که‌ازطرف‌سیاهان زده‌شد در اطراف طناب‌کشیده‌اند ومرورازساعت۸شب اجرا گذاشته شده جانسون در مجرای‌اغتشاشات افراطیون‌انداخت نیویورك اعلام‌میدان شود نیروهای فدرال خواهد فرستاده روزیکشنبه‌ریکا کمك‌کنند تاقانون مدنی از شهرهای نژادی‌ریکسان وباکمك‌سفید پوستان که ۲۰۰۰۰ یف‌ونوعدوست درهمه جای قریب ۴۰۰۰۰ ریکا جراشودوالاتظاهرات شدید هستند زدوخورد تنفرانگیزفاصله‌های‌نژادی دو که۱۵۲ نفر فرا بیشتر خواهد ساخت و مجروح‌شدندو کان‌ایجاد یك زندگی سالم و خیابان بکلی درمحیط‌مشترك رابعیدتر خوردی رخ داد